

مطلب خود میکنند ۱۲ قدس  
است ملاک صاحب الزمان  
را در پادشاه ازل و بدو یعنی  
همیشه ۱۲ قدس بنی هرگاه  
که بندگان خود مندی و حق نیک  
شناس در قسطنطنیه و دیار  
پادشاه جهان بخشنند خداوند  
لازم و منبذ در حالیکه صاحب  
و کمال عنایت و رعایت به  
بندها و خود باشد درین صورت  
چگونه گنجش و ده که بخشنند  
مختار که بهت از درگی باشد  
بر زبان آورده اند  
بافتخ نام نیست کبار با کبر  
کبریت بزرگ و با ختم و نشانی  
بای بجا بنی بسیار رنگ باشد  
جذب بنی بنی از طرف خلا  
ش قدس ۱۲ گران غالب  
آمد و اول اگر در این آه ای اگر  
در بنی بنی است آوردن اول  
بیدار شوم اقدس نعمت  
مندی نیست که از یک دیگری  
رسد نعمت لازم  
آنکه صرف نیست تا کمال و دیگر  
بناشکند و در این  
نمونه ای از بنی  
نمونه ای از بنی

و رسول گزرا نذا بزبان چه رسد طریق خرد مندی و روشن حقیقت مردم ظاهر پرست نمک  
شناس بلکه آئین سوداگران معامله فهم آست که در صورتی که خداوند جهان بے عنایت باشد  
انجمن اندیشه بخاطر نرسد بلکه در سنگام خلوت و خدمات ولی نعمت بیشتر کوشش نمایند تا نمود  
آفرین کار فرمایان ملا را علی شود و باعث توجه و عنایت صاحب الزمان شده نیکام  
ازل و ابد گرد و فلیک که صاحب در نهایت عنایت و رعایت باشد در نیصوت خود چه گنجایش  
که انجمن حریفی دل آزار مذکور شود اینها هم کیسوا از سخنها ی بزرگان پیشین اندکی از بسیار  
گویم حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی که از کبار اولیا اند در زمان شباب وزیر بوده اند جذب  
در رسیده رخصت حاصل کرده غفلت اختیار کردند و چهل سال توفیق ریاضات و عبادت  
که در حوصله بشری کمتر گنج یافتند در آخر با شکی قیامت را در واقع می بیند که تحقیق اعمال  
مردم میکنند یکبارگی حکم شد که کردارهای نیک و ثواب و عبادت های چهل ساله علاءالدوله در  
یک پله و ثواب آنکه در ایام وزارت خود دل پیرانی بدست آورده بود در پله دیگر نهند این پله  
راجح آمد چون شیخ ازین خواب عبرت بخش بیدار شد تأسف و افسوس داشت که اگر قدر این  
میدانستم هرگز بدروشی ظاهری آدم و پیشه نوکری نمیگزاشتم ای عزیز من این استان برای  
عوام الناس است و الا بعاقلان و در اندیش چه نویسم که پرتا هرست که در درویشی کار خود  
تنها ساختن است و در نوکری کار جمعی سرانجام نمودن و اتفاق اولیا و عقلاست که نعمت  
متعدی بهتر از نعمت لازم است درین سخن بسیار است و فرصت کم همان بهتر که خود را ازین  
باز داشته بختان دیگر پروازم و دیگر نواب اقبال آثاری زین خان کو که خیل اظهار  
رضامندی نوشته بودند بسیار خوشحال شدم از بزرگان با هم اتفاق و یکپویی و انگاه در  
کارهای پادشاهی بغایت پسندیده و خوش ناست خصوصاً و ولتمندی

مطلب خود میکنند ۱۲ قدس  
است ملاک صاحب الزمان  
را در پادشاه ازل و بدو یعنی  
همیشه ۱۲ قدس بنی هرگاه  
که بندگان خود مندی و حق نیک  
شناس در قسطنطنیه و دیار  
پادشاه جهان بخشنند خداوند  
لازم و منبذ در حالیکه صاحب  
و کمال عنایت و رعایت به  
بندها و خود باشد درین صورت  
چگونه گنجش و ده که بخشنند  
مختار که بهت از درگی باشد  
بر زبان آورده اند  
بافتخ نام نیست کبار با کبر  
کبریت بزرگ و با ختم و نشانی  
بای بجا بنی بسیار رنگ باشد  
جذب بنی بنی از طرف خلا  
ش قدس ۱۲ گران غالب  
آمد و اول اگر در این آه ای اگر  
در بنی بنی است آوردن اول  
بیدار شوم اقدس نعمت  
مندی نیست که از یک دیگری  
رسد نعمت لازم  
آنکه صرف نیست تا کمال و دیگر  
بناشکند و در این  
نمونه ای از بنی  
نمونه ای از بنی



که نظرش بر بیوفانی دنیا و بی بقائی آن افتاده باشد و با همسایگان خاصه با دشمنان  
جزینکه نمیکند امید که بهر وجه که باشد تا ملائم همایان به بزرگی و فراخ حوصلگی خود بر داشته  
بحسن اتفاق این کار را با انجام رسانند و پیوسته عرائض و قانع و سوانح احوال نصرت  
اشمال معروض دارند و دیگر رای جهان آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا کرده که در  
حدود و خشایب و دنگوٹ قلعه مستحکم اساس نهاده با تمام رسانند و داروغگی این کار به پهلوان  
محمود مقرر شده و سرانجام آن بر ذمه ایشان است چون فهمیدم که بقدری از خواجگی گرانی  
بهم رسیده مرا که سرخن گفتن بکائنات نداشتیم محبت باین مقدمات گویا ساخت ایزد تعالی  
آگاه است که قطع نظر از آنکه برادر شما دوست ما باشد امروز در مهربانی و راستی و حفظ <sup>ع</sup> لعل  
و مراسم برادری نظیر و عدیل ندارد و آن مجتبی که او را به نسبت شما فهمیده ام از هیچ برادری  
ندیده ام هر چند بخواجگی بیشتر آشنا شدم بهتر یافته ام روزی که فساد زمانه است و برادر چنین دیر  
بهت می افتد بسی شکر این باید کرد و دیگر آنکه خود را حاکم کامل مستقل دانسته از اندیشه تغییر و  
تبدیل ایمن بوده در نظام مهمات آن صوبه اهتمام نمایند و پیوسته بحقائق احوال مستر را  
خاطر گردند العاقبه بالخیر بعد از خوانین بلند مکان صادق خان بهوار خا طر محبت گزین  
خواهان صحبت بهجت بخش آن معدن صداقت و محبت میباشد و متمسک آنست که در رسمیات  
زمانه که فرستادن نامه و پیغام باشد این مخلص را معذور خواهند داشت که از بسکه طرز  
دور و بیان عالم شده نمیخواهد که در آن روش محشور باشد الحمد که در لوازم محبت و حفظ <sup>ع</sup> لعل  
مقتصریم و آنچه دایم که ضروری الا اعلام است خواهیم نوشت و شرح احوال در خانه را چون  
قره العین یا محمد متعهد است آنرا مکرر دانسته ننویسد و دیگر اکنون که لشکر با بر سر کن تعیین شده است  
امید دارم که جوهراتی شما که خاطر نشان نیست بر بگمان ظاهر شود و در استیلا اتفاق با جمهور انام چه

ایضا بنام سباز  
چنان بود که  
بزرگ سرنگ  
بیت خود خنجر  
بود با هم  
چون جنگ را تمام  
سازند  
بعضی مضاف  
بست بوقل داد  
بسیار بود و خاکه در  
بعضی خنجر یافته میشود

بسیار با سر عرائض  
معرض میداشتند بابت  
معرض و دنگوٹ هر دو نام مقام  
مخواب  
و پهلوان محمود نام برادر کتوب الیه  
ای برگاه در ایتم کردی  
ازت فراموشی بود و مکرر خاطره  
در خنجر خنجر گفتن بهر دو جهان  
بیت یکم محبت باین مقدمات  
که بعد از این بنویسم گویا ساخت  
از اوقات حفظ الغیب رعایت

بجزی در بیت و غیب  
داده عطفه در بعضی  
بسیار در صورت دست  
این نامه است منظوم  
بجانب اینکات و اتفاق دست  
لیکن بنابر این همراه شامه در طهران  
بروان آنجا رفته بود و نگارشی بر رفته  
در آن طرز روش منافقان بر اینگونه  
شوم

در آن زمان  
چرا که آن روش پسندیده شماست بدون نوشتن هم خواهد کرد ۱۲  
اعلام بنام آگاهانیدن ۱۲







سبحانی عالم حقیقت  
 سبب مطالعه مغربی و ملایم  
 درین قول کات خواجه  
 که سبب یکایک را که گمان باشد  
 ازین مطالعه یعنی نامتناهی  
 را اگر چه از طریق حقیقت  
 ساخت لیکن در طلبیان است  
 راویانست بلکه سبب مطالعه  
 دارد ظاهرین که غناک بود  
 هر یک باطنین که شادان خوش  
 است ازین مطالعه اخلاق ناصری

ربیع الاول نگارش یافت بصداق خان ایزد تو انامردم قدردان محبت گزین ایسا  
 و اراد و قلم بقدر خوش بود چه دنیا و اهل دنیا بخاطر نرسید و نشاء خاص مغربی مطالعه  
 ثنوی سرگرم داشت که گرامی مفاوضه رسید و از خوبی بوا اگاه بی بخشید اگر چه از باطن بظاهر  
 آورد اما در جمعیت باطن فتوری زلفت و شگفتگی ظاهر روی دارد ظاهرین هر یک باطن گشت  
 بسیار بماند یا را الهیتر ازین میخوایم که مطالعه اخلاق ناصری نموده اوقات ببرد ظاهر  
 ضائع نگرداند نیست جواب سلام یار بجا ملک مداح جعفر خان یوان ملقب به آصف خان  
 صداقت نامه محبت افراورد یافت و از وجود خاطر مشرح شد و آنچه در باب شکایت  
 آن شخص رقی فرموده اند حق بجانب ایشان است و لهذا ایمانی و منظورند اشتن این عمل شنیع  
 و در خیریت کوشیدن و در محبت زدن که کلید بیت المقصودست کرده بود و نیز نصائح  
 ارجند که شایان اہلیت باشد مکرر آن کار آینه خطاکننده نوشته و مینویسد و اثر آن ظاهر  
 خواهد شد و شرح آنرا که متضمن خدمت فروشیت نمیکند الحمد لله و المنه که تردوات پسندیده  
 و عنہمای درست ایشان بتازگی خاطر نشان حضرت شاهنشاهی شد و از یک توجه بهزار توجه  
 رسید امید که روز افزون باشد خاطر دوستدار را متوجه خود دانند که اعتلای احوال صورتی و معنوی  
 و فتح و فیروزی ظاہری و باطنی آن شایسته بزم و رزم را در عالم اسباب از بادشاه غواستد عاید  
 و در ملک حقیقت از ایزد جهان آفرین مسألت مینماید و او را غیب دانند که درین کا تحصیل و  
 و سرانجام و ستانی نمیکند و برنام نیک که پای بند مرحوم دلانست خاطر را برین ندارد و وضع  
 منق و جلب منفعتی نیز پیرامون خاطر خدا پرست نمیکرد و بلکه او ای شکر نعمت ملازمت این خلیفه  
 برحق و مادی مطلق را اندکی از بسیار اسباب انتظام می بخشد خاطر شریف جمع فرماید که درین یکی  
 شاهزاده جوان بخت اقبالند با سامان لائق رخصت کامل و آن حد و میشود و از توجه شاهنشاهی  
 ای روانه ۱۲

گشت ازین مطالعه اخلاق ناصری  
 نموده اوقات را صرف بر بند  
 طاری شدن گوید و اندک بکلیه  
 درین باطن کوشید ازین غیره  
 و درین ایان اندازست جواب سلام  
 بخار که در خط و کبری این نوشته بود  
 اخلاص صبیح درین شکایت  
 حق بجانب ایشان است همین خیال و  
 رخصت آن شخص را بجاست و باب  
 قبول نکردن این عمل که موجب  
 شکایت شد و در باب بنکوست  
 گویند و محبت با خدا و خلق  
 کرده بود و حال را هم فعل غمور  
 با نوشته ام وی نویسم بنوعان  
 تر ظاهر از خداوندگار آینه حقیقت  
 که کارنده حقیقت آن شہرت  
 و در بیانش و غیره مستحب  
 و اظهار غیر فواید تحصیل دست  
 و ستانی نشان منظورین بیت  
 و نیز تمام نیک بیاپنداران  
 است خاطر ابرین پیوست  
 نمایانست نشاء و نیز ملازمت  
 ملایم و منفعت کثرت ازین  
 قاطعین بیکدیگر و بلکه ازین  
 جو فاسد ملازمت باو شده  
 که گمان او اسباب است  
 بدو نه از انفس از بسیار  
 اسباب انتظامی بکوشم  
 بسیار میخوایم اسباب را  
 که در تمام دلان  
 و در تمام عالم  
 و در تمام احوال











اکنون جز فهم نخستین مطلبی نیست باید که فرصت را غنیمت دانسته در لوازم بندگی و اطاعت  
 چنان کوشند که نیز دیک و دود و آشنا و بیگانه ظاهر شود و خلق خدا پائمال حوادث نگردند  
 و دود و تلخوایی شما از دیر باز میشوند و امر و زمره گام ظهور آنست و آنچه به پندت نوشته بودند همه را  
 به نظر در آورد و خاطر خیلی خوش شد که هنوز زمانه سعادت باقیست و چشم عاقبت من  
 کشاده شایسته آنکه یادگار را بد گیران موقوف نداشته بطرز لائق با عرضداشت بدرگاه والا  
 روانه سازند که من هم عرضداشت نموده آن نسبت را جواب حاصل کنم درین صورت  
 هر چه شاهزاده والا گوهر قول و قرار داده بودند بظهور خواهد آمد و در ملک و مال و ناموس  
 افزایش خواهد شد و بعضی نصیحتها از نوشته پندت معلوم خواهند کرد و در بینی و عاقبت  
 اندیشی روزی بادیه قطب الملک حاکم گو لکنده و در بینی و قدرانی روز افزون باد  
 اگر امی نامه آن خلاصه و دمان سعادت پژوهی نقاوه خاندان بیدار دلی بخت افزا گشت  
 نوید کجی و دوستی رسانند و آنچه درین سانحه ناگزیر پیشها و مهربانها بجا آورده بودند نمود  
 آن افتاد این سرانست گذشتنی و گذشتنی خوشا بختی که انفاغ نیز در رضامندی ایزد  
 و نیکنامی بسپرد و زندگانی را در مرتبه شناسی گذار و شنوده باشند که بندگان حضرت شاهنشاهی  
 این خیر اندیش جهانیان را هرگز از دولت حضور تجوید ووری نفرموده بودند و جمیع مهمات  
 مالی و ملکی باستصواب این خیر اندیش انتظام می یافت در نیولا بواسطه و امر که خود بخت آن  
 از پنجاب بدار الخلافت اگر مراجعت فرمودند فدوی را رخصت این یار کردند نخست آنکه بر زبان  
 مقدس رفت که داور به حال مژده سلطنت گیری را در حوزه اقتدار این نیازمند درگاه خود  
 کرامت فرموده و دولت و اقبال را روز افزونی دارد جانی که در پستانی زبان کلان با از  
 فرماندهان و زکار بدشواری بر آید از بندگان اخلاص سرشت باسانی بجای آمد می آید و نیز

و ظاهراً خلاص خود بدو نگاه  
 بادشاه به پند و دل  
 خود نوشته و بدو پند  
 از رابطه من در آورد  
 و خاطر از آن سیخ  
 سر در شربت آنکه کس  
 کدم که هنوز زمان سحر  
 باقیست و چشم غایت  
 شگانه شده است حالات  
 آنکه در آنی بگرید و در  
 باغ خفاست خود بدو نگاه  
 در او سازند از این خبر  
 عیسی در صورت است  
 پیر شاه و شاه از او بجا  
 وقت و وقت حیات خود  
 پناه داده و عطای مان  
 امان و جاسه ملک و  
 نصرت و ناز و تفرار  
 کرده باشد و نظر و غور  
 رخسار و اسرار  
 در باب باغ و چمن و گلزار  
 نوشته بود بدو پند

و دوستی افشاد ۱۲  
است ای بایک  
خدا گوشت و عجبی  
در این حال تنند  
فنا شود دیگران  
اطاعت باورناست  
۱۲ مو کوس عبدی















۱۹۰  
 مسعودی ایضا در جنت عدن  
 قدس سره ای برگاه طایفه آدم نند  
 درنگ برنگ بودن احوال ایشان  
 لکن بنجاری در مقام معالیه فرمود  
 خیر خواه بدگمان میشوند اگر شیون و جنت  
 هم و عادت هم داشتند از زمانه اولی اینها  
 سخن خندان گفتن خوشنویس و غیره  
 قدس سره ای در مقام معالیه فرمود  
 و قول او خواهد بود اینست عطف تفریط

سزاوارست اما از آنجا که طرز اهل روزگارست و تلون احوال ایشان که تبویبی آزرده شده  
 بدوستان خیر خواه بدگمان میشوند اگر سخن برسم و عادت هم ادا شود و آزار ادا می دهند اما  
 چه توان کرد که در معالیه جای ناگزیر حرفی چند گفتنی و نوشتنی روید و حاشا که امری دیگر  
 متصور خاطر حق گرای شود و خواهد که تسویلات راه گفتگو ارباب نفاق سلوک باشد  
 شعر گشتی و نکستی و دست کشتی همچو ترا + دوست میدارم اگر دوست ندارم چکنم +  
 چون یقین ماست که شما از مخلصان حقیقی صاحب امید اگر بواسطه غواشی بشریت بحقیقت  
 انیس نرسیده باشید هر آنکه چون علت محبت ثابت ست فتورے در میان آن نمیرسد  
 چه من از گروه سوداگران نیستیم که در گردش و زیان خود با شتم الله تعالی و پر دارا و العاقبة  
 بالخیرو السعادة بنو آئین بزرگ میرزا یوسف خان بعد از سلام سلامت انجام  
 محبت فرجام مشهود ضمیر محبت پذیر نواب محبت اطوارے میگردد اندک مجاری احوال موافق  
 اما است امید که آن ملکی صفات در زمان عافیت بوده باشند دیگر با مردم در روان  
 دولت مند سفارش صاحبان استعداد که در هنگام بزم و رزم بکار آیند و در انتظام نشا  
 صومی و معنوی دست آویز قدسی باشند چه حاجت لیکن بنا بر اظهار نسبت محبت کلمه چند  
 در باب مجموعه خوبها مولانا طالب صفه سانی که بحسب جوے تمام روز بهمان دولت  
 بطائفت و وسائل از مسافرتاے دور در دام محبت خود آورند منوید المته لند که این  
 شخصی بی سعی شادمان سرزمین که از بد و فطرت آفرینش محل قحط رجال ست از جمله دوستان  
 فدوی شده است امید که همواره اینمغی منظور نظر عاطفت ایشان باشد و اینجا  
 سلوک رود که او مرفه الحال بوده اراوه بر آمدن آن دیار که مطلوب ماست زنده  
 طور محال در میان آمده که قطع نظر از آنکه بمزید اشفاق اینچنین دانش آموز را  
 بی سفرش ۱۲

از آنی که هم که بطور اهل نفاق سخن  
 کنی که مصلحت در دل تو هم نیکو دوست  
 میدارم و اگر ندانم چکنم زیرا که دوست  
 اختیار نیست پس هر چه فوایدی کنی  
 بستاند بهر کیف دوست گرفته ام ۱۱۲  
 بنزیت که اخضای آن فطنت است  
 شما به حقیقت محبت من نرسیده باشید  
 چون علت محبت که بودن شما مخلص  
 باد شاه من است ثابت و محقق بر این  
 نیکو که بر بانی مهر بانی شما نظری است  
 پیش و غیره ۱۱۳  
 بودن و گذشتنهای احوال موافق  
 امید ماست ای خیر است چه امید  
 خیر داشته بشود ۱۱۴  
 اخوات دنیا عجبی است آفرین  
 بیانش که از زمانه نفس بکار بود  
 ۱۱۵ از این ۱۱۶  
 ایشان بی بوده است سینه صاحب  
 اقبال حال که قبالندان نامان چنین  
 ۱۱۷

از دور ستانان غار  
 کاز آغاز سپیدش خود  
 بیایم بجهل سودای  
 سیکه پراز عقل باشد  
 ۱۱۸























چه حاجت که باین طبقه علیه و شناسائی قدر صاحبان استعداد حریفی نویسد اما غرض خیریت  
عموم و قصد نیکی خاص ضمیمه محبت گشته این خیرخواه جمهور انام را برین داشت که کلمه پند  
در باب حقائق آموخته بین امیر شریف آلی که در بزم و رزم همراهی است غم زدا و در شدت  
و رخا مصاحبی است مجلس آرا و در قبض و بسط همزبانی است بی بدل نگارش رود امید که  
آن گمانه آفاق را بر خلاف مردم روزگار دانسته آنچنان توجه فرمایند که آدم شناسی که در  
حق ایشان مظنون است بیقین انجاد طریق سعادت صورتی و معنوی آنست که آنچنان  
باین طور مردم سلوک رود که در جمیع اوقات آنچه راست تلخ نماید شیرین اثر باشد بی  
خوش آمد شیرین نماید تلخ اثر مقدبات میگفته باشند که دولت افزائی و برآمد مقاصد بلند  
در گردشیدن سخنان مصاحب حق گوی است برای گرمی هنگامه خوشامد مردم بسیار اند  
ارباب دولت را از صحبت آنها هم گزیر نیست اما همیشه هوشمندان بخت بیدار بنگار پوی  
و جستجوی بلوغ یکد و بزرگ نهاد مزاج زمانه شناس اندازد در باب افراد انسانی حقیقت  
خیر اندیش را پیدا کرده اند اگر هر روز میرزائی دنیاوی تجویز ملاقات ایشان نکند سعادت  
معنوی بی اختیار در مفته و دوار یاسه بار و صحبت ایشان میرساند و آبان ماه منسی و شش  
قلبی شد بر اجه مان سنگه شرافت شوق و جلالت محبت که مرکز خاطر است آلوده بیا  
نمی سازد و این متاع گران مایه را با زار نمی آرد چه از بسکه مشتریان این جواهر بے بها  
بازی خورده از خواستش این متاع قدسی باز آمده اند کالارادر کساد بازار کشادون نه  
از آئین سوداگری است و نیز چون شناخت این نسبت حواله سجا طراف غرغ کرده اند در  
مشغولان جهان گفتگوی این کردن چشم تصدیق داشتن نه از آئین خسرو مندیست  
بس ازین باز آمده سخن چند در معاللات که در طریق خیر خواسته مناسب میدانند

[illegible]

فانج ایال نتواند کرد پس بر اینجه  
جهان مشغول باشند ظاهر بقی  
کردن و ادب و صلح از آن کسان  
و دشمنان از فسر و دشمنی  
بعید است ۱۱



نقدات معلوم  
مکتوب اب  
انسان اخلاقی  
منصب و جایگاه  
کرده و در رتبه  
نبوت رسیده  
و به سبب  
این مکتوب بایسته  
مولی خنده کاهلی  
در خدمات معلوم

ابلاغ مینماید اول آنکه اگر بعضی مدعیات در پرده توقف مانده و حصول نایجاد طریق  
نیک گوهران درست معامله آنست که چنین خاطر را گرد آلود و فرموده همچنان در خدمات  
مروج هم سرگرم بوده اهتمام نمایند چه جائی که از باب اخلاص فکیف آن طائفه که از درستی  
و راستی و باغ بر ناصیه حسودان روزگار نهند صدالحمد که گمان این مزاجدان زمانه آنست  
که آن اقبال آثار ازین گروه والا شکوه باشند تا نیا آنکه در سرانجام مهمات و تقدیم  
خدمات نظر بر حالت خود انداخته در گردآوری نام نیک که محصور و شناختن پایه های  
آدمیان و باندازه آن تلاش سلوک کردن است و در مراسم داد و پستیها و دشمنیها  
کار آگاهانه عمل نمودن امید که همیشه توفیق اعمال پسندیده قرین ایشان باشد و زود  
بحسن توجه و لطف اهتمام آن نکته سنج و در بین مهمات بنگاله و نخواه خیر اندیشان دوریاب  
صوت یابد صد شکر که خاطر جهان کشای شاهنشاهی از انتظام صوبه پنجاب فارغ  
شد درین نزدیکی پورش بندوستان پیش نهاد بهمت علیاست چه خوش باشد که تا آن  
زمان مهمات آن صوبه و خدمت او رسیده با انجام رسیده باشد و دیگر معلوم آن شناسای  
حقائق معامله باشد که محبت امتیاز به شریف سردی را که بر راستی و درستی و کار شناسی  
و خدمت گزاری امتیاز تمام دارد بسیار دوست میدارم و از ملاقات احسان سر  
او خاطر متبجح مدتیست که بخدمت بخشگیری آن حدود نامزد شده از شایستگی  
خدمت حضور رخصت او در پرده توقف میماند چون عرض داشت ایشان در  
تأکید فرستادن امین و بخشی آمده آن حضرت که همواره متوجه انتظام احوال نصرت  
انجام ایشان اندر رخصت آن خدمت فرمودند یقین است که در رعایت احوال او کمال  
توجه بجای خواهد آمد و آبان ماه آتی سه سی و شش نگاشته شد بحکمت پیره

ایضا  
نقدات معلوم

نموده اند که کتابت نصیحت  
آن که چنین فقرات  
پوشته و اندر علم  
تقدیم ای جایگاه  
طریق اهل معامله نیست  
پس چه جای ارباب  
اخلاص که ایشان باو  
اهتمام خواهند نمود  
سینه قوله و باغ بر ناصیه  
خبر پسندیدگان بر  
درستی در استخوان  
انگ و صد بر بند  
۱۱ نقد و غیره  
ای گمان من نیست  
که شما از گوی بدین  
کانه درستی در راستی  
عمود هستند  
ای نظر بر رتبه توقف  
در اصل کردن نام نیک  
که بخدمت ایشان  
مراتب آدمیان و ک  
کردن با سبب

در خدمات معلوم  
مکتوب اب  
انسان اخلاقی  
منصب و جایگاه  
کرده و در رتبه  
نبوت رسیده  
و به سبب  
این مکتوب بایسته  
مولی خنده کاهلی  
در خدمات معلوم



























در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال

به من و ورشده ام و نه برگزیده من پس از هجران بشری و حرمان عنصری چون پیر زمان  
 از کوی ناوانی چه نالش کنم بگی همهت مصروف آنست که آن ساکن سیمای قدس  
 بکشاوه پیشانی و شکفته خاطری بزین معامله وانی آمده آرایش صورت و نظام ظاهر برقع  
 جمال گردانیده روزی چند بجلوت تابدا امروزی که طلیسان تجر و بردوش نهاد چشمن آرای  
 بی تعلقی بودند کثرتی بود پس شوریده و جمعیتی بود پس آزارنده اکنون که در لباس  
 متعلق در آورده جلوتی کرامت فرموده اند نزول مدارج علیا را که جز صوته نیست در  
 نظر نیارده معموری خلوت قدسیه را آرایش نشاء متعلق دانسته سرانجام صورت بدستو  
 انتظام معنی نمایند و آن منحصراً آنست که فطرت خود را مغزول العمل داشته و غور استعدادات  
 روزگار بر سر بند و بخرج و دخل و ارسیده بروش و رفتار روزگار سالک مسالک کاروان  
 باشند بست و دوم محرم سنه هزار قلمی شد بمیر شریف آملی خاطر هیچ فرد و نیای  
 که پیوسته در پی گرد کردن خواهش است و از شرافت آملی و کوه خرنشده ندارد  
 در دوستی دوست الهی محبت آگاهی خورده خوی نیک بوستان ساز خاستان صلح کل  
 مرد و دهانیان مقبول آملیان شریف آملی پای بندست تا آنکه افراط نموده با بقا ل  
 معنوی اکتفا نموده نماید و پیوسته صحبت صومی را که از درجه اعتبار بیرون است  
 از بس دوستی میخواهد اسد تقالے آن بے شر و دل کوفین را درین نشان  
 تو نسبق اعمال لائق سرانجام این عالم صورت داده و خلوت سراکے  
 مقدس از نظر کوهت بینان پوشیده دارد و شعر گر خوابش کند دل شیدا مرا  
 چو بزم عشق است و صد هزار تقاضا مرا چو بزم + پرداختن معاملات  
 صومے و دل بدست آوردن پاسبان و معمور ساختن جاگیر و سرانجام

خلوت بر بیان بود بسبب انتظام نکردن نماز  
 از بی نظای شان ۱۲ سوره عیسی  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال

در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال  
 در این زمان که شایسته و بی تعلقی از مثال  
 و بنوع و اینند که بی تعلقی از مثال



معاملات دنیاوی و غیره  
 سرگرم خواهند بود و پیش  
 از اینجای اول در صحبت نگاه  
 که جزین به او از خود  
 بهتری را بخواهند که هر  
 ملازمت با دشمن بکار آید  
 از اینجای طبع روزگار  
 از اینجای طبع روزگار  
 شمارا در امور دنیا و آخرت

خدمات مرجوعه را منافی فطرت بلندند استه سرگرم خواهند بود و میسرینی را حسن است  
 و لطف اخلاص و بقدر سر برای این فشار است راه نشود که هر چیزی که موجب  
 رعونت نفس باشد در وی است بے و اول پایت و بر خوردارے از  
 صحبت برگزیده خاطر و انامی من آنست که همواره بهتر از خودی را جویا باشد که در ملازمت  
 ولی نعمت تو باشد راه نمودم و اگر تو دانی و السلام بمیر شریف <sup>آلمی</sup> مجاری احوال قرن  
 عاقبت است اسد تعالی آن یگانه روزگار را عقل معاش مطابق طبع روزگار ظاهر  
 آراسته بخا و از آسمان فطرت کا خاکستان معاملات آنچنان پرداخته اند که داغ بر ناصیه  
 ظاهر بر پستان صورت معمور آباد آمد و روزگار را بدوستی شریف خطرست با شریف معامله کار  
 افتاد و هوش با ما باید داشت و در ملازمت اخوان زمان و در سر انجام خانه و نگار داشت سپاهی  
 باندازه هزارم حصه فطرت خود بکار نخواهد داشت و چون طیلان صورت آراستے بردوش  
 انداخته آمده است از علم بعمل خرامیده بگا پوی تمامتر خود را از بهترین این گروه گردانند  
 چنانچه از طائفه والای ملک معنی اند و اول قدم نیکان دنیا آنست که دخل و خرج مستبصرانه  
 نموده از ان گروه باشند که دخل افزون از خرج باشد زنهار که چون من همه دان میج کردار  
 نباشند اما چه کنم که از فراوانی خدمات شاهنشاهی فرصت نگاه کردن بجز دیگر نیست تا  
 بر هیچ کردارے خود هم معاتب و هم معاتب باشم و پای و دم آنکه با نگویش کنند خود  
 خوش معامله بود و قوت غضبی را سخنان شنفیت که بے مشورت نیکدانی و سوزش باشد  
 و باید که تقسیم اوقات را لازم دانند یک وقت از ان بگویش سپاهیان و ملازمان و داد  
 و قسم دیگر بدخل و خرج خود و اگر داشت و قسم دیگر بمعاملات مرجوعه پرداخت سخن  
 بسیار است و وقت اندک چه نویسد الحمد لله که مخاطب من از یک گفتن هزارے فهم

۱۲ از اینجای معاملات  
 فطرت خود کار معاملات  
 و بیوی آنچنان به سر ساختند  
 که موجب رشک و نیا داران  
 گردیدند  
 بیشتر نیستند که خطرست زیرا  
 که روزگار را با پادشاه کار افتاد  
 خوش با ما باید داشت  
 باشد و صحبت با نیکو  
 از اینجای معاملات دنیا و آخرت  
 فطرت خود را که از این امور بکار  
 و کارها است بقدریک  
 اندازد و از آنکه هم دخل دهند  
 بلکه بقضات طبیعت کار  
 کنند تا نظام ملک نباشد  
 و در اینجای بیون از دست  
 در ایجاد و سر انجام او در دنیا  
 پس نمایند اخلاصه است  
 یعنی از اول یا از طرف بادشا  
 بعد از آنکه سبب کار عالم و غیره  
 و در آنکه بیکشن تمام  
 خود را از بهترین گروه کارکنان

افضل و خیر و عاقل  
 از اینجای معاملات دنیا و آخرت

و بدو اعتبار عتاب کرده شود  
 ای سخنان قوت غضبی نکوش باید شنید  
 عارفان بهتر نیستند  
 بهیچ از این دنیا و آخرت  
 و در اینجای معاملات دنیا و آخرت  
 و در اینجای معاملات دنیا و آخرت  
 و در اینجای معاملات دنیا و آخرت  
 و در اینجای معاملات دنیا و آخرت



۲۰۴  
 سلسله ای غیر حسی کار بر دوز  
 شمار باید که این کار سلسله ای  
 در میان دو غایت باشد و کارهای  
 دست نرود و در دوز و کارهای  
 غایتی پس سلسله ای باشد و کارهای  
 سلسله ای باشد و کارهای  
 در نهایت بی غایتی و بهر حال  
 ۱۱ سلسله ای بسیار از غایتی که کارهای  
 ۱۱ سلسله ای بسیار از غایتی که کارهای  
 ۱۱ سلسله ای بسیار از غایتی که کارهای

حسی را با دونه خودستی و رجوع مردم و غایت صاحب بدست نگر و اند و در بحال  
 مهمات غرض آلوده نباشد العاقبه بالخیر بمیر شریف آملی الله تعالی آن یگانه کارخانه  
 فطرت را توفیق جمع نشأتین و باد و در عین فراغ خاطر توجه بسراخام نشان ظاهر میر کند  
 فراغ حوصلگی و دور بینی آنست که این جمعیت رو <sup>هر دو جهان ۱۲</sup> و در چه بسیاری از برآمدهای با  
 فطرت نشیب آبا و ظاهری را قابل توجه نمیداند و چون در دیده تحقیق همه مراتب ظهور  
 تجلیات الهی است در نظر و در بین او ظاهر هر رنگ باطن نشیب بمنزله فراز میاید و از دیر آمد  
 عرض و گرامی نامها خصوصاً که مشتمل بر سواد کونی که بیشتر باشد بدگمانی بهم میرسد که مگر ایشانرا  
 سر و برگ کمتر شده عرضداشت متضمن احوال آن حدود و ماه بماه ارسال دارند بیشتر از آنکه در  
 تخریب و دنیای زمینی طالبان بر دوش زمین بوسی باعث گله مندی عوام بوده امر و  
 که در نشان تعلق اند و از بند با فراوان اندین روش مجتنب بودن مهر خموشی بر زبان مردم  
 نهادن است مفید هم ماه جدی الاول سنه هزار و دویست و نگارش یافت بمیر شریف  
 آملی الله تعالی بسر تکوین و رمزا بجا و رسانده کامیاب و فارغ بل گردان و مضابطه  
 گرامی نامه نمیدانم که چیست در هر سال یکبار قرار یافته با حصول فرصت نیامده از کار با  
 دینی مقرر گشته است یا طرز مرا که ساختگی نیست در کار من تبکلفت بعمل می آورند یا مدار  
 بران نهاده که هرگاه این باطل و حقیقتیان ضمیران خود آرای مذنب الحال بنیکلی در  
 دل گذرد بنامه و لکشا بهجت بخشید یا قائم اقبال رهنمونی فرموده که بدار المقدس حقیقت رسید  
 با من از ان عالم سلوک میفرمایند و باد گیران از راه مدار اغرض از استکشاف آنست که  
 باشما مکالمه که خاطر بالراس از ان مسرور است در میان افتد العاقبه بالخیر بمیر شریف آملی  
 حقیقت گفت در نیاید و مجاز گفتن را نشاید لیکن بر نوشت آسمانی در تعلیقان مجاز

زمین یکسان بنماید و در آسمان و  
 مطلق سواست علی و ادنی و جلال و  
 جلالی ماند ۱۲ سلسله ای که در این  
 و گرامی نامها بنام من سنی گویند  
 ۱۹ اوست و بنام بزرگ سلمان دنیا  
 داری ۱۲ سلسله ای چون طالبان  
 نیاز مندی بطور زمین بوسی و ادنی  
 شایسته سبب تفتیح اوقات خود که  
 میگردد و بدین عوام که شایسته بزرگ  
 را بر دوش زمین اندان خود گردانند  
 مگر درین زمان تعلق دینی که بندگان  
 ۱۱ سلسله ای بسیار از ان که از ان  
 نیاز مندی کسان بهر کسند  
 مردم عیب جو نیست که در جبهه  
 که با وصف حصول این اثر نیست  
 و جاده نیاز از مردم نمی خواهد  
 که بهر طریقی که عدم خطوط  
 ۱۱ سلسله ای است و آن از ادنی و جلال  
 بل در خلق نما از ادنی و جلال  
 طبیعت خود و در فیض علی آری  
 ۱۲ سلسله ای است و آن از ادنی و جلال  
 من در مقام ضمیر شایسته  
 بگذرد و بار سال نامه بهجت  
 بخش خود آرای مذنب الحال  
 گویند و آرای مذنب الحال  
 ۱۱ سلسله ای است و آن از ادنی و جلال  
 که در سبب آن شایسته  
 حقیقت سلوک میکند باطل  
 از در سبب شایسته

حقیقت سلوک میکند باطل  
 از در سبب شایسته  
 حقیقت سلوک میکند باطل  
 از در سبب شایسته  
 حقیقت سلوک میکند باطل  
 از در سبب شایسته



له المکنون  
دوستان دنیا داران و  
اگر گفتگوی ظاهر بود  
خود را بر زبان نالهیب  
سزیش نکات آفتاب  
رسی بن جاجر گاهی  
ان باریه گفتگو  
ظاهر بر خاطر کشیده  
می شود خصوصاً در جای که  
باشد

و آشنایان رسمی در آمده است اگر یکبارگی ترک گفتگو کند همانا سرشورشن داشته باشد پس  
ناگزیر در مرتبه کثاده پیشانی و در حالتی گره برابر و این بار بردوش خاطر کشیده میشود و خصوصاً  
که دل میخواسته باشد که مخاطب از آسمان تهر آمده بر زمین تعلق خرامی چند شایسته نماید <sup>شمنه</sup>  
چنانچه تعلقی شدن آسان است همان طور در خلوتسرای تهر و جمیدن و تجردی شدن  
آسان است کار عظیم آنست که در نقاب تعلق و هجوم خاکساران طبیعت فتوری درویشان  
معنوی او زد و جهان زسیت نماید و آنچنان شست و بر خاست کند که راتبه خوران این  
دو عالم حطی و انس بر دارند باین والا کردار سرخ روی نشاتین گردد و منظور <sup>۱۱</sup> خاطر بیای  
یقین <sup>۱۲</sup> سبب <sup>۱۳</sup> شریف <sup>۱۴</sup> سمری <sup>۱۵</sup> شریف <sup>۱۶</sup> سمری که برستی معالمت و درستی محبت  
سرگرم بوده در خاطر جای دارد و آسوده عانمود که اندر زری چند نویسد که در هنگام مفارقت  
صدوری ناصح بی ریاء و اعظم مهربان او باشد اگر چه خود را آما ده این معامله ساختن قلم بر کاغذ  
نهادن جمعی از ساده لوحان دشت نادانی را در گمان انداختن است که گذارنده سخن نگارنده  
کلام رموز دان نشاء صوت و خفایا شناس عالم معنی است لیکن چون خطاب من با کسی است  
که ترا زوی قدر دانی و مراتب سخن شناسی بدست داشته غرض آلوده دین دنیا نبوده و چار سو  
روزگار سود و زیان خرید و فروخت مینماید بخوابش او خاطر را از ان اندیشه باز آورده گردا خود را  
چون گوید فمید گپهای خود در رقمی آرد ای جو یای آگهی دل شورشی که در کارخانه امکان <sup>۱۷</sup> ظهور  
آمد آن بود که کار رقمه را آسان دانسته در تصحیح آن بداهنه کردند و ندانستند که چنانچه غذاهای  
روی طبعی فساد بدن و هلاکت صوی بارمی آرد همچنان غذاهای ناگوار روحانی که داروی  
مزاج آدمی میشود باعث خرابی نفس ناطقه و مورث موت معنوی خواهد بود و هرگاه معامله چنین باشد  
از نفس ناطقه مرده در دین دنیا چه کار آید بناچار کلمه چند در لقمه حلال منوب تا اساس معالجه دانی خود را

غلام علی خان  
اندر اسلام

من فنیادار

ازادی بر  
یکه شایسته اختیار

آدمه سید  
آدمه سید

زیست که با وصف حجاب

تعلق و هجوم بنیاد

در این خط و فغان  
در این خط و فغان

میں نے اسے دیکھا تھا

زندگان است درست کامیاب

همه وینداران

از قهر و منتهی

باشند و فیصل از عمامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۵۲۰

انتظام تعلیم کے لئے

لکھنؤ دار و پست

بیت علی (ع) و ابن ابی

محمدی شریف

بین و چنانست این

گلام حیدر

۱۰۰

[illegible]







۲۰۰  
 چنانچه سبب قوی  
 میگردد اندو او را کائنات  
 صورت قهری و عدلیه  
 قهر و عدل خود را  
 به این چنانکه کس را  
 بادشاه عالم صورت کرده  
 بادشاه حقیقت و خیریت  
 نیز گرداند باین طو که در او

که سلسله بنی نوع انسان را انتظام کشته عالم آراست صورتست در هر زمانه  
 بناسبات معنوی و مرابطات قوی یکی از افراد انسان را که بظاهر ازین گروه نماید و  
 بباطن پرورش یافته انظار قدسیه ایزدی بوده بنده یگانه الهی باشد برمسند فرمانروائی  
 جای داده او را بزرگ گرداند و او را قهرمان آن گروه سازد تا آن برگزیده خدا بر سریر  
 نشسته بمقتضای خرد والا که جز بر اصلاح عالمیان نظرش نیفتد و نیت حق طوبیت او غرض  
 آلوده نباشد انتظام عالم نماید و طبقات انام را باقسام تباین و مخالف در وحدت قهری  
 در آورده هنگامه قهر و لطف را گرم سازد و گاه باشد که دادار جهان آفرین آن خدو جهان را  
 از نیک معاملگی و حسن انتظام صوت بادشاه معنی نیز گرداند تا بفراخوصلگی و دریافت والا  
 عطاوت کامل ظاهر و باطن و صورت و معنی را رواج بخشد پس مقتضای عقل دوراندیش  
 که مخالفت آن منازعت خدای جان آفرینست لازم آمد که شوکت و ابهت و عظمت صوری  
 اینچنین نادره ذائقه افزون از همه بود تا ارباب ثروت را بایرایی فرمان نشنوی  
 نباشد و شایسته ریاست عامه تواند شد و املاک عالمیان که از حسن قوانین متقنه  
 او مصون بماند آن بزرگ جهان راحی نگاہداشت ناگزیر تعیین آن بر ذمت همهت آن  
 فراخ حوصله و در بین عدالت گستر منوط چه هر قدری که شوکت کبر سرانجام یابد  
 ناچار او را باید گرفت تا بوسیله آن کارخانه سلطنت بنظام آید پس مقصد سپاهی در گرو  
 عدالت و داد پرستی و داد دهی آمد و اهل تجرد که بیاسانی جهانیان کاره ندارند روزی  
 ایشان پس و شوار هر قدری که سدر حق این گروه باشد و الی را دادن لائق و ایشان را  
 اگر فتن آن معقول پس ترا که در انجمن تعلق آورده اند اول چیزی که بر فطرت لازمست آنست  
 که روز بروز در اخلاص خدیو زمان افزاین حکمت پروران بالغ نظر اسباب و وسایط

بطرف ترجیح امور دینی مبارک  
 اش به بای خانی درون  
 برای تقسیم است اسناد  
 ذات عظیم القدر زودت شفیق  
 اول ذالت کثرت مال  
 دولت فرمان نشنوی فرمان  
 تشدید بیخ اطاعت  
 آن نکردن اول  
 عهد با علی و عوم  
 متقنه بضم و فتح فاف  
 دنون بضم و استوار حکم  
 قی نگاہداشت استوار  
 غلبه بانی جهان املاک پرورد  
 که بادشاه را دهند و یقین  
 آن مرفه و در ذمت همهت  
 جهان سر دادار و ذلت  
 چرا که هر قدر که شوکت بزرگ  
 سرانجام پذیرد آنقدر ضرر  
 باید گرفت تا بوسیله آن  
 کارخانه سلطنت انتظام  
 یابد و در ضروریات آن  
 صفت شود و از خود و غیره  
 به اسباب نظام سلطنت  
 که از ذمت بوجوب  
 عدالت شد و داد  
 یافتن آن در حق خدمت  
 که بدیده اول  
 عهد با علی و عوم  
 غلبه بانی جهان  
 ای و تباین و در بین  
 عاقبت این



























خود نظر شاه ۱۰ م  
بنظر کرد ایندن  
و این پند اشاره  
دوره و فله مستفی  
چون باطنی فصل  
سخت زاننده از  
نیک باطنی  
و این شدن  
لکست ببالدن  
لکست ببالدن  
سلفه ذله

از برکات نتایج این پیوند حقیقت طراز مطالب دینیه و مقاصد دنیوی دلخواه صورت  
خواهد گرفت پیوسته حقائق احوال نوشته خود را بیا میسداوه باشند و آئین کار و امان عقیدت  
گزین آنست که همان طور که پاسبانی مبانی کجی خود میباشند تحصیل هم رنگان و هم پیشای  
خود میکوشند ظاهراً که آن سعادت منش در هر دو کار رتبه بر خواهد بود چون نیک اندیش  
حکمت پژوه حکیم بهام سفر ملک تقدس گزیدهایون اشارت گیهان خدیو چنان شد که  
این فدوی راه حق مراسلات مفتوح سازد باید که هر آرزو که کمون حقیقت بوده باشد  
با علام آن خوشوقت گردانند العاقبه بالخیر میر قوام الدین شتقدار سیادت و سعادت  
تأب عقیدت و حقیقت انتساب میر قوام الدین مرضی البشرف توجبات اختصاص یافته  
بدانند که پیوسته از عراض او آثار رشد و کار دانی و اخلاص و سربراهی و دلسوزی  
و کفایت ظاهر میشود و خاطر آدم شناس نکته دریاب را روز بروز دریافت خوبی ذات او  
دلیل استوار بدست می افتد امید از درگاه الهی آنست که همچنان که در دل ماجا و اردو جان  
بل زیاده از ان بر عالمیان ظهور یابد اس غریز فطرت بلند را در توجه با مورد نبوی که از  
خواب بی اعتبار ترست و از سایه بی قرار تر بس خجلت زده میاید و بغایت شرمند می بیند  
اما چه کند و چه چاره سازد که اولاً خود آمده پیش بزرگی آری گفته ام نام و نیتیم که خلاف  
آن کرده راه تجرده که قبله همت نیست پیش گیرم و ثانیاً پاره و رده احسان صاحب  
و مر بے خودم کافر نعمت و بی حقیقت نیستیم که این را منظور نداشته گوشه غلست  
که پیش نهاد ضمیر و ورین من است اختیار کنم هرگاه قضیه چنین باشد و میخواسته باشم  
که نان پاسبانی خورم و کار پاسبانی که فرمان روائی زمان از دورینه در من کنج باشم  
گمان برده است بتقدیم رسانده حق نعمت رسیدگی بجای آرم تا از زمره نیک بخان

چنانکه خود دوست  
قلوب باشند  
بجنان تلاش که  
دو غلطان هم  
بهرسانند  
اس بکای  
دو تن خود دوم  
تلاش بنگان و  
بهرنگان خود  
بهرنگان خود  
دو تن ازین  
انت کرد  
ان دولت را هم  
توجه با نکند  
ازین غیره  
جمع نشد  
بجانبه و حسی  
و شتقدار کفایت  
که چنانکه  
ما سوت ازین  
غیره  
که بزرگ است او  
بهر اسب و نیک

ابو الفضل قزوینی

در این است دارد  
بجانبه و حسی  
ما سوت ازین  
غیره  
که بزرگ است او  
بهر اسب و نیک  
در این است دارد  
بجانبه و حسی  
ما سوت ازین  
غیره  
که بزرگ است او  
بهر اسب و نیک



الحمد لله رب العالمین  
ما من شیء الا وله مناد  
بجین صفات شود و شود  
همه حال خود نوشتن  
ای از افاضان حقیقت  
در این بعضی نسخ حقیقت  
از قلم فتیله ای است  
از قلم فتیله ای است

حقیقی باشم ترا که از خانواده حقیقی و خدمت مردان کرده و بهجت از سوداگری گذشته بهجت  
اخلاص سیده محرم در دول خود شناخته نوشتم تا در مهات هر سرگرمی و سعی که نمائی داخل  
عبادت تو باشد نخستین کار آنست که در افزونی و معموری آن محال صالح بسیار ارضی و رفقا  
رعایا خصوصاً رعایای ریزه کمر اجتهاد بر بندگی و ثانیاً آنچنان کوشش نمائی که وصل تحصیل تو  
زیاده از سایر اعمال باشد و ثالثاً ملاحظه نرخ و کرایه نموده از خبیس عالی یا شکاف در هر چه  
فائده دانی در فرستادن آن تساهل نمائی چون دل را از منافع رسمیه روزگار که تحفه پوشش  
و رشوت باشد الحمد لله و المنة گذرانده ام و خوب گذرانده ام اگر در سر انجام مهات اهتمام  
رود کاری که خواهم بغایت آکمه پیش برم و سرخ روی درگاه صاحب گشته کامیاب  
صورت گردم چنانچه بتوفیق ایزدی کامروای معنی گشته ام نقش مرآت جلوه ظهور بدین بزم  
حقیقت اولاً لازمست که چنان سامان کند که مزید بر آن تصور نتوان کرد و آنچه در میان

بخطاط رسد اعلام بخشد ترا اهل دانسته  
نوشته ام والسلام

ای قابل  
از اعت کزین بسیار  
و از است بر این لفظ  
کی نفوذ دیگر بجهت  
محال است رعایا  
از خود که تکرار اجتهاد  
ببندی ای نوشتن  
از این و غیره  
بای فو قالی دیای نمائی  
بر انداخته است لیکن  
در این باب نیز از  
دیگر معنی غلط  
جداساخته ام و خوب گذرانده  
ای چنانکه باید جدا کرد ام  
با این معنی خوب و بدتر نمودم  
از غیره  
بسیار از این  
باقی است بسیار  
از این فراموشی اجتناب  
دارم اگر در سر انجام  
اهتمام و کوشش کنم بعین  
ای خوب با تمام رسانم  
در این باب بسیار

ابو الفضل قزوینی

در دست ننود ۱۲ مولود  
محمد علی ۹۸۱  
ای انشاء الله تعالی  
نقش را در آخرت  
ظاهر شود و باید دانست  
که در این نسخه  
باز در احوال خود  
آمده است و آن را از  
قد با سبزه و دود و دود  
۱۲ قدس ای کمال  
میرزا بیاضی



Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, spanning multiple lines across the page. The text is faint and difficult to decipher due to the quality of the scan. The script is written in a flowing, connected style characteristic of these languages. The page appears to be a single sheet of paper with some minor discoloration and a small dark spot near the center.











وَمَكَانِهِ فَإِنْ أَيْقَالَ الْعَالَمُ مِنْ أَوْفَى غُلَامِيهِ وَأَمَّا جَدُّ الْمُلُوكِ مِنْ مُقْبَلِي أَوْتَدَامِ  
 و منزلت اور ازیر که سرداران عالم از او لای غلامان او چند و بزرگ پادشاهان از پوندگان پادشاه  
 اَرْكَانِهِ لَا تَمْنَعُ أَحَدٌ فِي الْقَسَاوَةِ وَالتَّوَارِيحِ وَالْفَتْحِ عَاشِقُ لَيْسَ فِي الْمَغَارِكِ  
 ارکان دولت او هم نمیبرد کسی در برابر و مقابل و فتح عاشق دوست در جابایه نزد  
 وَالْمَغَارِيحِ أَبُو الْفَتْحِ جَلَّالُ الدِّينِ مُحَمَّدُ الْكَبِيرُ شَاهُ الْغَزَائِرِ لَا زَالَ أَعْلَامُهُ وَوَلِيَّتُهُ مَرْفُوعَةٌ  
 و مقامات جنگ لقب پادشاه و نام او جلال الدین محمد اکبر شاه غزایه همیشه پادشاهانای دولت او بلند  
 مِنَ الشَّكِّ إِلَى السَّكَاكِ وَجَبَاهُ الْمُلُوكُ مُغْبَتَةً فِي تَرَابِ بَابِ الْمَلَاكِ وَلَمَّا كَانَ وَعَاوُ  
 از شک تا سکه و پیشانیهای پادشاهان غبار آلوده در خاک در او که مقوم هر ملکیت هرگاه بود  
 مَزِيدٌ وَلِيَّتُهُ مُتَوَطِّنَةٌ لِسَانِي وَتَوَجُّهُ حُصُولِ فَتْحِهِ وَنَصْرِهِ مُتَكَلِّفٌ فِي جَنَائِي لِأَجْلِ لَيْسَ  
 زیادهای دولت او باشند در زبان من و روی آوردن حصول فتح او نصرت او جابا بنده و ردل من برای تحقیق من  
 بِمَيَا مِنْ زَمَانِهِ الْأَمِينِ شَرَفَتْ بِحُصُولِ جَلَائِلِ الْعُلُومِ فِي آوَانِ الصَّغَرِ الْمَلَكِيِّ عَنْ  
 بركات زمانه که مبارک است بزرگی یافتیم بحاصل کردن بزرگ علمها در هنگام محروم کی باز ازنده است  
 لَحْوَ امْرُؤٍ الْقَهْومِ وَلَئِنْ فِي فَتْحِ حُصُولِ الْمَطَالِبِ وَفِي نَصْرِ الْوُصُولِ بِالْمَأْرِبِ  
 در یکپایه فمید یا و برای آنکه در فتح او حاصل شدن مطلبهاست و در نصرت او رسیدن بجاست یا  
 فَإِذَا حَصَلَ لَيْسَ حَاجَةً عَلَى مَمَالِكِ الشَّرْقِ بِإِقْنَابِ الْفَرْقِ الطَّاعِنَةِ الْبَاغِيَةِ  
 پس وقتی که حاصل شد او را نیازی نیست بر ملکهای شرق بنا بود کردن گروه با گروه سرکش  
 بِالْقَتْلِ وَالْفَرْقِ الشَّرْحِ صَدْرِي أَتَمَّ بِإِشْرَاحِ الْمُنْشَرِّحِينَ وَتَزَايُدِ الرَّجْحِ  
 بر کشتن و فرق کردن گشاده شد سینه من غایت مرتبه کتابش و شادمانی شاد و شادگان و افزود راحت من  
 وَمُسْرُورِي حِينَا بَعْدَ حِينٍ فَأَثَرَتْ لِيَهْنِيَةِ بَدَا لَفَتْحِ أَنْ أَفْسِدَ الْوَقْفَ الْأَوَّلَ مِنْ  
 و خوشی من و بدم پس گزیدم براس مبارکباد این فتح که تفسیر کنم بیت اول را از  
 سُورَةِ الْفَتْحِ لِمَا فِيهِ مِنْ أَجْمَاعِ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ وَمِنْهَا الْفَتْحُ الْمُبِينُ وَتَحْفَرُ أَنْ الدُّنُوبَ  
 سوره فتح زیرا که در آن آیت پنج چیز است و آن فتح روشن و بخشش گناهان  
 الْمُتَقَدِّمَةِ وَالْمُتَأَخِّرَةِ وَإِتْمَامُ النِّعْمَةِ وَالْهِدَايَةُ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَالنَّصْرُ الْغَيْرُ الْمُنْهَكِ  
 پیشینه و پسینه و کامل کردن نعمت و هدایتی طرف راه راست و فتح غالب باشد  
 وَتَوْبَةُ الْخَمْسَةِ كَالْأَرْكَانِ الْخَمْسِ لِهَذَا السُّلْطَانِ وَبِهِ الْمَقْدِمَةُ وَالْقَلْبُ وَالْيَمِينَةُ  
 و پنج چیز همچو ارکان پنجگانه بود برای این پادشاه و آن ارکان پنج پیشین شکر بیانه و سپاه دست راست  
 وَالْمَيْسَرَةُ وَالسَّاقَةُ مُقَدِّمَةُ جَيْشِهِ بِأَفْعَالِكِ فَتَحًا مَبِينًا وَسَاقَةً وَنُصْرًا كَبِيرًا اللَّهُ  
 و لشکر دست چپ و دست پیش و لشکر کوفته با فتح کردیم برای توفیق طاهر و توفیق پس دست و مدد خواهد کرد ترا خدا  
 این آیت است اثنا عشر الح ۱۲

ای اقبال لغات  
 جمع قبل با فتح سردار  
 مراد از آن پادشاهان  
 ای از زمین  
 آسمان سماک بالکشم  
 و شکل ستاره از ستاره  
 که یکبار سماک راجع بود  
 سماک عزل گویند  
 غیر از ضمیر سکون مجید  
 فتح موعده و تشدید  
 مقصود از اخبار یعنی غبار  
 مراد و تشدید و تشدید  
 فاعله و فاعله از ظاهر  
 معجبات و عباد اولی  
 یعنی کانی از عباد  
 و اولی  
 که ملاک با فتح و کرم  
 یعنی صلح و صلح با دشمنان  
 با شکر و سپاس و در بعضی  
 یعنی با لایزال و در بعضی  
 یعنی اقامت کردن فاعله  
 مذکور و بعضی  
 یعنی شکر و سپاس

ابو الفضل قزوینی















۲۲۳  
کتابخانه ایستادگی

بیت ازین مجیدین  
بر بود و موافق بسیدان نجیب خود کرد  
چو چنین آید و در میان شرم دین کار برگیرد  
نگذازم امو لوسه عذر

ای نوشته شده و اطلاق آن بر نوشته‌ها  
که اول بار نوشته‌اند و غالباً از  
طایفه علی‌هم

و در مقابل آن بضیعه همین وزن  
است ای نوشته باز از اول صاف  
کنند و الماسوده و بضیعه  
در مقابل

بدریغ از خضاد  
است از اسود اود ابرضاض که خبر  
الافش بر کاغذ ناکور

رود بهر جانب نشاید انیس نیز بیابانه با سخای شسته میرفت در آشنای این حیرت و سرگردانی  
 خاطر را رغبت بر صحبت گذشتگان که زنده دلی و فارغ خاطر می اینها میتقن جمع و مظلون  
 طائفه بودند تا آنکه گذر مطالعه طبقات صوفیه که از تصانیف شیخ عبد الرحمن سلیم  
 که از کبار متقدمین است افتاده و بمناسبت آن حالت و آن ذوق که بر هیچکدام اعتماد  
 ندارد آنچه خوش آمد و قلم آورد و ترصد از اخوان حال و مال که برین مسوده نظر اندازند  
 که این ملقط را بآن حالت قیاس نموده اگر اعتراض نمایند با نصاب نزدیک خواهد بود  
 بست و ششم رمضان نهصد و نود و پنج پور نوشته شد و بیاجه کجکول خرد از خایه های  
 این مجرم مقید است که تمنای آن دارد که در زمان بیوائی و تنهایی که بر عیونت تجرد گرفتار باشد  
 این کجکول ترشی در کاسه سر این بسیار است اندازد تا بقدر بعالم افاقت آمده راه  
 رفتار خود را گم نکند و آنچه آنرا سرایه لاغری این فربه انگاشته است از اسباب مزید  
 فربهی نگرداند آتی دست این عجل حریص را از دامن تدبیر خودش باز داشته او را در محال  
 خود چنانچه داشته بودی ظاهر گردان تا بشرف دولت آرامی که بی آرامی را در آن محال  
 نباشد مشرف شود و از بند نعمت کشتی وجود خلاص شده و در بیم نیستی نباشد عبد الله را کجا  
 سرشگر گزاری وجود دست و چگونه او را ترس عدم به پناه دعا برد و او را نه داعیه امیدست و  
 نه داعیه بیم امی ابو الفضل شرمی از خود بداند که از عبد الله بعد از علمی آمدی و از آنجا افتان و  
 نیزان بعد الطبعی اگر چه درستی در کسوت ارباب علم بودی ترکانه بهمت تو کجاشد که جوشی  
 زند که از بند بندگی نجات یابی شروع انتخاب شرح آداب المریدین دل پریشان  
 ز روی اضطراب و نادانی رین آتش و قرین سوزش بوده که در سر پایی جهانیا سلک شیت  
 بر پایی شکسته و چشم نابینا در مسالک اطوار جهانیا سلوک نموده مشاهده

ع ا ح ا ب ج د ه و ط ز ح ت ث ك م ن ه ي ر ف ق ك خ د ذ ر است ۱۲

بنی لازم نماید بیان  
 بجوی از تاویل میتوان کرد لیکن اول بے  
 تکلف است بر حال مادرین و دو لفظ ظاهر  
 باین نقل باشد از وصفت با نسبت عجیب  
 از یک سو و به بلندید و ال معنی سبزه  
 کرده شده نوشت چون مردم درین مقام  
 اشتباه بود و تقشیر استند به تفصیل فرم  
 ۱۲ مولوی محمد باعلی موسم در حالت همان غیبت  
 اسم غافل شاره بخود و آن سوده یا بر انقطه  
 و اعتراض نمایند ای برین سوده یا بر انقطه  
 ۱۱ مولوی محمد باعلی موسم در کجول  
 و کجول یعنی نگار و کج زکاره نگار و کج بیدون  
 در آن لغت های کونا گوی باشد یعنی است  
 بر عموه ایانی اطلاق کنند که کجندای مختلف  
 از هر جنس و در آن فرام کرده باشند و بجا بین  
 دیگر مراد است ۱۲ ای از حقاقت این  
 از ادب باطن در رفتار بظاهر آنست که از روی  
 آن دارد که در وقت تنهایی که در حفاقت خود  
 بخود رفتار باشد کجول رفتی از محضی در کاره  
 سر این بیشتر باطن است بظاهر اندازد که  
 از زحمتی نشاط فروری آید یعنی باعث عافیت  
 من گردد و تاراه خود را هم نکند و آنچه از این بخود  
 سبب انوی نفس ندارد نمیده ام هرگز اسبب  
 عونت نکند ۱۲  
 ۱۱

سید

عبد الله  
عبد الله  
عبد الله



گفت شطری ای جزوی سنون بر وزن  
 بسبب بیگانی خود از ان مضامین  
 با مضامین عبارت از خود بهر حال  
 مؤذاری تا شامی بطریق بر طلب  
 دای شقاوت باغ بیگانی  
 غافل و غافل و غافل  
 راندن قاعدات و بهما و اهل

شده و برینان  
 ای از خود قبول شفا  
 بیار خود و شاره بنفشه  
 کبابی که درین مضامین  
 بکار با لک غنای چشم  
 باقی دل بر نیز وینا دی بود  
 از خواص نفس و آرزوست که خود قبول  
 احزان بکنند خود را سلامت بنمایند از آبه  
 دنیای بی بونیگی است بخت بیکس  
 بدست در نهایت بهمن هر چند شتر از انجا بزم  
 نشود سوا این در تفصیل این گیاه اقول بیاند  
 و از آن خالص گیاه از سخنان باورده و بهر دو  
 بجزه و خرف صمغ بزم غنای بجمه و راست  
 بطل و در آنند و در کتاب از سخنان باطل

و عا = نوب

و عا = جزو

بوا و خف و خف و خف

و به نیای ده مرا  
 بر عتقا - اگر ازین  
 مراد ویدع کینیا به کین  
 با جو و سن

و به نیای ده مرا  
 بر عتقا - اگر ازین  
 مراد ویدع کینیا به کین  
 با جو و سن

و عا = جزو

و عا = جزو

و عا = جزو

و به نیای ده مرا  
 بر عتقا - اگر ازین  
 مراد ویدع کینیا به کین  
 با جو و سن

خورشید بیامی بنی نوع خود کرده ظن ارتقا بهراج سعادت بخود میکرد و از مخاحات نفس اماره  
 و اهل و غافل بوده از فرد رفتگی خود در و حل و حل و غلاب شقاوت و خست  
 تا آنکه رعونت تماشا طلب مد او و مطالعه شرح آداب المریدین شیخ شرف الدین میری  
 روزی چند مقید ساخته خاطر فاطر را بران داشت که آنچه بمساعت وقت پسند خاطر  
 فضول اقتدر قسم پذیر قلم نامحرم شود بآبر آن شطری از اوقات نامضبوط مشوش را  
 صرف آن نموده سخنان دلا ویز خود را مسوده بنماید و از رد و قبول تماشا تیان مطمن خاطر  
 بوده اولاً شفا بی بیار خود و ثانیاً مد او ای مفسان بیمار طلب چشم دارد این چه تراشت که  
 میخایم و این چه مخرجات است که میگویم همان بهتر که مهر خوشی بر زبان هرزه گویند ازین  
 محال گوئی باز آیم و بخوشی و مساز گردم ریاعی گر عاقل حدیث تو کم کنی + راه شتر  
 گفتگوی محکم کنی + دل سوخته چند فراهم کنی + بر کرده بگری می و ماتم کنی + الهی  
 ویده بینائی یا شهر عشقانی و دل بجاصل را به نرنگاه رضا و تسلیم برده صلح کل عنایت  
 فرما که و از شکمش کون و فساد خات بخش استغفر الله ثم استغفر الله اگر نه داعی  
 و عاقل یومی بودی از گرداب جیحانی که زبان طلب در درگاه کرم تو مقتضای حکمت بالغه  
 آنچنانکه بایستی بظهور آورده و از کرده بودم کی سری بر آوردم بمقیه ابوالفضل بن مبارک  
 عفی عنهما آند که خاطر آجوب من و حیرت که عبارت در گنجی نمیدانم که چنان از عهده  
 و بر آیم ابیات هست بیدای حکمتش پیدا + نیست پیدا کنای آن بیدا + قدمی چند  
 عقل گشته + هر طرف رفته باز برگشته + و چون قائم تقدیر ازل این حیران بهیچان  
 در کل مانده را بمقتضای حکمت بالغه در افراد ابائی و نیاد آورده بمشابه و مشاغل لایعنی و نیوی  
 ساخته که از لذات حیرت که بموجب و نارت فطرت و بستی قابلیت گاهی دست میداد از انهم

و به نیای ده مرا  
 بر عتقا - اگر ازین  
 مراد ویدع کینیا به کین  
 با جو و سن







[illegible]

ای از دست خود با آن از ده نشندی خبر  
نشندی که در دست فلان کسی ۱۲ نفر غیره  
و در از دست آن ۱۵ نفر از ده  
کدام خاص است و آنکه هرگز در از دست آن ۱۵ نفر از ده  
بیشتر ۱۱ نفر و کمتر ۱۰ نفر

از کرم صیقل خواهد از ماقامت خود در نو که  
از جمله کاران بنی سبیل قبل از فصل کمان  
نگی ده ام که چنین چنان تنی و دنیا پوییم  
چو در باشند و افتد و غیر و شایان  
کاش نفس کن در آنی که کن چو طور از  
آزموده و از بند افتادش فنان  
میتم از اولاد است و مصاحب  
چو در باشند و افتد و غیر و شایان























۲۳۲  
سایه ای از دین نیست  
نویسنده: دکتر ازتول

۲۳۲  
درست می دبراه بود که از ته دل  
نویسند و مستعدان شغف کن  
تا اگر بمقتود زنی درسی و کمالی  
فقدور است از غفلت قول از غم بیاید  
و مستعدی تو بنظر آور آمد و باشد ۱۲  
عنوانها درسی ۹۱ م ۳۵ مداد  
دینی و قول و غفلت شود  
بیت

سخنی چند که بر خاطر بوالهوس و نفس مخارج خوش می آید به نیت توشه ایام تجرد برسد از ای  
نفس اگر درین طوبیت سدا دی در شادی داری بیتی در کار خود کن مردانه قدمی بردار که اگر به  
مقصود سی باری صاحب بهمانه در راه رفته باشی مرد او ماه آبی سه سئ سه دروار الحلاقه بواله  
نوشته شد الله اکبر مدار آنست که در ضمن خوش روی و کشاده پیشانی حق فوت نشود و تمام  
آنست که در ذیل معافیت حق در پرده کتمان مانده یا بطلانی در منصفه ظهور جلوه کند شکر این که  
در کلیات بر آه و دانه زفته ام و در کیل آسمان نگنجد و اندوه آنکه در بعضی جزویات با یکی ندانم  
رفته در کالبد زمین در نیاید الله اکبر ابو الفضل که با دشمنان همواره خیر اندیش بود و آهنگ  
دوستی دارد با دوستان چراز است آدمیانه نکند لذات این معنی عذر خواه طعن بدگوهران است  
الله اکبر ابو الفضل که بتکا پویی بهت و جستجوی فطرت بر آستانه صلح کل اقامت دارد  
آمرزش دوستان تنگ حوصله کوه نظر که مدار از مواسات نشانند و جنگ را از صلح  
جدانتوانند کرد از ایزد خود مسألت بنمایند الله تعالی از اندیشه معصیت گریزت و  
ملکیت برادران کنجشک حوصله مرا بگیر او و مرا از اعتراض بر حرف دوستان که چرا دوست  
ما با دشمنان دوست ناست یا همانا که دوستی او با ما نیز از همین قبیل است کیسو کند الله اکبر  
ابو الفضل که با خود نرد و دشمنی میبازد و با دیگران شطرنج دوستی آتی چه میخواهی که او را بر دوستی  
دشمنی خودش گردانیدی و جهانی بطریزی و کمین او داری الله اکبر صبر از نادان آید و شکر  
از دانا صبر که با داغ پیشانی در دناکی و نارضائی ایزدی مدوح گردی و بی از پیشوایان کارخانه  
انتظامت از کوتاهی حوصله در پایان خطاست الله اکبر آه دانش گوار که بر بیدار نشان  
تفوق بخوبی کرامت فرمائی و الا در کنج خمول بیدار نشی خرسند و الله اکبر از بے انصافی  
گویم یا از کوری و انهم که خواهش محال نمایم چشم اجابت از واجب متعال داشته باشیم الله اکبر

و بی بصیرت نیست ۱۲ مولوی محمد باعلی  
شکر بدانت محمد عروس و دیگر  
م و غیره ۱۳ ای در امور که در این  
و این طریق داشته اند که با بعضی  
بعضی بای و عده قالب ۱۴ ای  
نزدت این اخلاق و عادات کن درام  
خواه طبعه بود و انانیت نمی بر که برین طبع  
یکبار اگر نزدت این اخلاق را در یاد بر آید  
مخدود و مضاف دارد و یا نمی آید بلکه یکبار  
عادت بیدارم بر این طبع از دل من بیرون  
۱۵ اقد و غیره ۱۶ ای بی نظیران که در  
و بواسطه آنکه نزدت بر مدارا که بی نظیر  
۱۷ ای در امور که در این  
نظاره اگر چه باطن نباشد و مواسات  
باری کردن بال و تن و غنچه اری کردن ۱۸  
م و غیره ۱۹ ای از این چنین در میان  
م و غیره ۲۰ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۱ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۲ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۳ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۴ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۵ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۶ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۷ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۸ ای در امور که در این  
م و غیره ۲۹ ای در امور که در این  
م و غیره ۳۰ ای در امور که در این

اینک میگونی که دوست ما را  
 بدشمنانی است که آن دشمنان دوست  
 ابوالفضل با ما نیز از همین جنس است  
 که با دشمنان دوست ناخاکه گفته  
 شد و ازین تقریر دریا به که قول  
 دشمنان به اضافت و افاضت  
 طرف دوست تمام و دوستانند  
 و اول خبر است ۱۲ مولود است  
 با دلیلی معلوم ۵۹ ای بابا این  
 دوستی با ایشان کیستم که در



و راه رهایی خود از اعدا  
 را بنیکار کران فضا و در جبین نیت  
 سواست گوشت برست او پیدا کرده اند  
 جانداران میکنند و سینه خود را اگر جای بوشن  
 راز باست معرفت الهی است گورستان جانوران  
 باز و آفریده ای کثرت و غلظت  
 آفریننده را بیان کنم که بخوارانیدن جسم خود  
 راضی هستند اینندی و لیاقت عقل و آلاء  
 خج و بجم که از رضوان بالا ثابت است  
 یعنی هر دو حدست ندارد و آفریده غیر  
 همه آن طبع نیست که بعضی که فغان  
 بگویند که الو فضل تو بخت  
 بکنند بسبب اینکه تو را قبول پادشاه  
 که هر کس صلاح آقا درونی خودست به چشم  
 خواهی بخت آقا که از ادراج با شنید پادشاه  
 از تو که نبود و تو بخت پادشاه کردی  
 ازین جنات یا فانی ۱۲۲۲ از قدس  
 در قول خودست که گفته از طعن کوته نظر  
 و کمون بجم من و حق کفایت و کسر و او شد  
 هست کننده و آفریننده ای که دست بخت  
 زده ام و بدو است و در قبول که  
 از هر طرف نام

امثالاً = از روی  
 ضاعت = عجز - نیا  
 زاری  
 ان کو یا لای  
 لای که این  
 گوی = رها  
 گویون = پیدایگاه  
 گویون = آفریننده  
 محمد و صاحب توحید با  
 حامله = نام ده  
 آفریننده در کار  
 لای = ویدار















له من خرف  
کبر وزن مرغفر لمع  
وزر اندود که نظا هر یکو  
نماید باطنش هیچ باشد  
لا طائل فی فائدہ کثرت  
صد عدم و قوا که دست  
الخ بیان و صفت غلط  
۱۲ مولانا محمد با علی مصمم  
کردن بیاض از اقسام  
و دیوانی است چو خون را  
انواع و اقسام باشد ۱۲  
چون در او

۲۱  
 وادایک  
 کردان ندای حق از طرف  
 دست راست بهترین  
 علی بنیاد علیه السلام  
 بود و در اصلاح ساکنان  
 عبارت از طریق تصفی  
 دل است که تجلی آبی اقبال  
 و شاد و جمال و اجمال  
 چندین طریق نیست  
 ایام مجید  
 وادایک و کجاول  
 ۲۱  
 نیکان شنده هر روز و روز  
 از ان

در این بدل هر روز در وقت  
 غنیمت روز نهنگ  
 در روز خاطرین است در  
 مضرب بر من آواز  
 محفل دینوی خود و او از  
 غنیمت و غیره  
 تا آن جمعه در روز نهنگ  
 مینویسد که بنام خداوند  
 من بود روح و نفس  
 ناطقه مرا از انبساط و انقباض  
 سلام و تحیات  
 اوی

۱۶  
 یسار  
 یقین  
 هاتر از این  
 فخر از این  
 کمال از این  
 حلاوت از این  
 اشارت از این  
 اول از این  
 از این  
 از این  
 از این



زواج جمع زواج یعنی مانع زخارف جمع زخرفت باضم آرش دروغ بلیاس راستی ۱۲ قد ۱۳ تا عقل و آدم شناسی پادشاه برنگنان ظاهر کرده که تقدیم خدمات شایسته  
۲۳۸  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰











برداشتیم بر داشتیم دیگر ساخت آنکه او را بخود مشغول داشته از کمالات که چهار  
سوی آشوب است باز دارا پس و باقی هوس اند که خطبه مجموعه مشتمل بر نظم و  
نثر شیخ فیضی است الحمد که این نگارخانه معنی دشین و شوار سندان و گزین  
مکتبه سنجان پیراسته آمد و بدستباری ایراد باری که گنجینه کتبی است این بواجب نام که  
عیشین بدار دلان و خواب افان غنوده نجان ست فراهم شد از آنجا که این شوریده خاطر از  
افزونی خدمت و فراوانی پرستاری خود بخدا شناسان اورنگ آرای صورت و معنی  
سکندر شکوه ارسطو دانش تحقیق طراز تقلید گذار پایه افراز چهره و دهم شاه نشان کشور ایم  
بیت پنهان موریت از کین تا بهر ش <sup>بهرت</sup> سر مونسیت از سر تا سپهرش <sup>بهرت</sup> بهر آن پیش  
که برخیزد ز راهش <sup>بهرت</sup> سر فروزید بارگاهش <sup>بهرت</sup> نیارست بر سیم دانش <sup>بهرت</sup> حنا خیم  
باید پرداخت و این خدمتگزاری را سرمایه بخور <sup>بهرت</sup> کسیر سعادت اندوزی دانسته  
بر نائی درین زمین کار بسر آورده بر چین سخنان دانش اندوزان دل نهادی تا آنکه زمانه  
شعبده انگیز و چرخ فتنه پرداز دهم ماه صفر سنه هزار و چهارم هجری واقع شکیب ربابی  
جانگد از برادر نیک کردار قلعه حقیقت پژوهان دانش آموز روزگار بهنگامه آرای تیغ  
و قلم علم افزای مردی و مردانی کام بخش ناکامان مریهم بند روزگار خستگان گنجور اسرار  
شاهنشاهی دستور العمل دستوران بیت روی او چون ز رایی او فروخت <sup>بهرت</sup> آفتاب  
بافتاب آموخت <sup>بهرت</sup> بر روی کار آورد دانش اندوزان به تیره روزگاری مستند حقیقت  
ما تم آرای حق پژوهی گشتند عشرت را سر بدو آرد و نقش فرخندگی از لوحه روزگار مشوده شد اگر  
آن نیرو دشتی که آسمان در آدختی و زمانه در افتاد می آنگاه آسود می که تار و پود این کینه خیزیم  
الکسیخته و پیوند روز و شب را که سرورن راحت و آکستن محنت ست از هم گسیلا اند <sup>بهرت</sup> قطع

۱۲ جواب ۱۲  
 ۱۳ ای بادشاهی که  
 ۱۴ طراز تحقیق گدازنده  
 ۱۵ طراز است طراز با که  
 ۱۶ تقلید است طراز با که  
 ۱۷ نقش تقلید است طراز با که  
 ۱۸ کردن کسی خواه آن  
 ۱۹ بقی باشد با بر با  
 ۲۰ بجای تحقیق که نیست  
 ۲۱ ای شاهانه با  
 ۲۲ در کشور ولایت که آنرا  
 ۲۳ شاهانه گویند از  
 ۲۴ ای بر باری است  
 ۲۵ تفاوت درین است  
 ۲۶ کین ایدم از یکم از هر  
 ۲۷ در یکم از هر  
 ۲۸ از هر ایدم از هر  
 ۲۹ بندی از هر  
 ۳۰ قسطه از هر  
 ۳۱ تو نسق است از هر  
 ۳۲ مقولوب این غرض است  
 ۳۳ باقی در هر  
 ۳۴ از آن طاق است  
 ۳۵ از آنجا که  
 ۳۶ خداست شاهی از  
 ۳۷ ای که طاهری  
 ۳۸ است ۱۲  
 ۳۹ هر دو صنف  
 ۴۰ ای که  
 ۴۱ ای که  
 ۴۲ ای که  
 ۴۳ ای که  
 ۴۴ ای که  
 ۴۵ ای که  
 ۴۶ ای که  
 ۴۷ ای که  
 ۴۸ ای که  
 ۴۹ ای که  
 ۵۰ ای که

[illegible]







۴۲  
و اینها را به صاحب کتابخانه و انوار الله تعالی  
بفرماید که از کتب پندیده و مستطاب  
از بی نقص و مشکف شده و جملان  
که در کمال مرتبه اطمینان باشد بجهت  
علاجی نبوده بود و مولانا محمد علی  
ای یار غریب که پیشتر  
اومده ای با اطمینان در رضا تمام  
کردیم و در حق رضای حق و اولاد  
کردن و طعن در حق رضای علی اومده  
۱۲ مولانا محمد علی در رضا  
حشمتی از پیام اخلاق رسیده  
خلاق او در دگر کار او از آن  
نفس خال چون از دل عالم



که در میان دو پهلوانان بجای  
او است چنانچه فرمود رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم اعدی عدوک  
سومین از دشمنان

روای علی  
سالی فرشته  
وَوَهَّ الْعُرْفَا  
معدن - سالی فرشته  
از او شود در این  
معدن و ذراع سلطان  
از او است

خانہ کتبہ کی ۱۲

جہز و ساری















کریں  
حاجے کے لیے  
مانا = بیشک

[illegible][illegible]

و این نیست که بگوید است ۱۲ طایفه ای  
اول بدون وارود ۱۲ طایفه ای  
عطای صورت نامیم بعد از آن دیگر عطای  
سکنی همچنین می باشد پس بعد از آن دیگر عطای  
مرا از تالیفیه باند غایت بحکم  
انجا از کمال افلاس برود و حفظ  
دارد و منی دیگر هم دارد و ۱۲ طایفه  
گرفته که در بر بوده احسن بیان گرفته  
به منی اکامان سخن رس  
پوشیده نخواهد شد و این است















بازارهای بسیار گوناگون در این شهر  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است

روز افزون معنوی یکی آهنگ خاطر در سرون نقش استی بود نه نگارین سابق پیش طاق  
 بلند نامی تا آنکه سال سی و نهم آید بهار السلطنت لایق را در نگ نشین فرنگ آرائی آن  
 و انامی رموز نفس و آفانی را طلب داشته اهتمام به پایان بردن قرار داد فرمود و لشار  
 هابون بر آن رفت که نخستین انسانی تل و من تبر از وی سخن سنجیده آید باندک فرصت  
 و الغوئه اختتام بر روی کشید و پای و الای آفرین برگرفت و در آن کار نامه جادوی  
 طلسم آگاهی نگاشته آمد چنانچه خودی سراید مثنوی بانگ تسلیم درین شب تار  
 پس معنی خفته کرد و بیدار به بگداخته ام دل و زبان را به کین نقش نموده ام جهان را به  
 صدح و فسون تبار بستم به کاین نقش بر دلم کار بستم به خواب نهند فسانه باز آید  
 من گشتم ازین فسانه بیدار به شب رانم بستم و یکم همراه الهی سال حلیم کشیده و هم صفر هزار و  
 چهار بلالی در گرمی آراستن این نامه گوهر آموز و فرمان در رسید آن آزاد خاطر آگاه از آهنگ  
 باز پسین کشاده پیشانی بهرستان تقدس خرامش فرمود نظم قالب خالی سوخته کفک  
 جان و خرد سوی سموات بر وید جان گرامی به پدر باز داد و کالبد خاک بجا در سپهر  
 جان دوم را که زند اند خلق به مغلطه گویم بجانان سپرد و صاف بر میخت و بر روی می  
 بر سر خم رفت و جدا شد زور و آظوره سخنوری بسوگواری نشست و گرد با گروه مردم رنگی  
 غم جایی گرفتند پادشاه حقیقت شناس را دل بهم بر آید که جان حکمت پیرو بهجت سرای داد  
 و نقاب کشید و آن صدر نشین چار بالش بزم اخلاص اساعز زندگانی لبریز شد شاهزادگان  
 والا گوهر زبان تاسف کشوند که استاد و نادول و مزاج دان دانش آموز از ترمبگاه بزم حضور  
 دوری گزید نو آیینان بزرگ و اعیان دولت را گلدسته شادمانی از طراوت افتاد که سر آمد  
 و مسازان بزم و بزم را پیمان عشرت پرست و بستان مقاصد نقش در دل شکست

بازارهای بسیار گوناگون در این شهر  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است

بازارهای بسیار گوناگون در این شهر  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است  
 و از آنجا که این شهر در میان دو رود قرار دارد  
 و آب و هوا در آن بسیار لطیف است



۲۵۳  
ایم. قوامی و خست و خفت  
ایم. قوامی و خست و خفت

سازمان آوارگان

تجربہ کر کے دیکھو

دست از رویه دار

دورین قضا  
ساربانست

سید محمد سافووار  
۱۲۵۱

مکتبہ علمیہ دہلی

ایم قسطنطنیه

وخت جان بگاز

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۲۵

افغان بابت مذکورہ

پیش

گره کشای دشواری روزگار رخت هستی بر بست که گریان بادیه غربت را آه در جگر و گریه در  
گل و گره شد که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت جهان نور و آن آگهی طلب بنگده  
نگدانی نشسته اندیشه سفر از دل ستر و ند که سخن آفرین حقیقت گزار را چشمه زندگانی  
پناشته شد بهستان آرزو مند را خارا ناکامی بیانشست که کام بخش بخوابش بر کارگاه  
معلق آستین برافشاده و مجنبن هر طائفه را شیونی خاص در گرفت و اندوهی تازه غریب افسوس  
بر کشید داستان صاعقه ریز بجا کبد گفت در نیاید و پیاپی چوبین قلم منوشته نگر و دگرگاه جهانیا  
حال چنین باشد انداز و در دنا کی من دوستدار صوبت و معنی که تواند شناخت و پیش دل و  
افسردگی ظاهر چگونه در حوصله قیاس جای گیرد با عی ناریک شد از هجر دل افروزم روز  
شب نیز شد از آه جگر سوزم روز + شد روشنی روز و سیاهی شبم + اکنون ششم شب است و دم روز  
و حال آنکه این کثرت آرای وحدت کزین جزا و کرا از پذیرای نداشت و مرهم ناسور  
درونی از و سراسر انجام میگرفت نزدیک بود که پیوند عنصری این حیران انجمن آفرینش گسیخته  
گرد و دمار و پودستی یکبارگی از هم گسلد لیکن با قضا و تدبیرش چه سود آورد و ستیزه با سپهر چکا  
آید و با عی اگر شکایت گویم ز چرخ نیست صواب + و گر عتاب کنم با فلک چه  
سود عتاب + چنانچه خیمه نیلوفری مرا شکست + شکسته بادش میخ و بسته باد طاب +  
ناگزیر کنج خمول گزیده بجانگاہی سر بر اه انتظار نشست و شغل ناخن بر دل و جگر بالود  
پیش گرفت قطعه ماکار و آن آخرتیم از دیار عمر + او بود و پیشتر از کار و آن برفت +  
سعدی همیشه بر فراق احتمال داشت + و این توقیف ز دست تحمل عینان برفت +  
هیبت نیروی آرمش ندارد و شناسائی کردار نیلگیر اید گوناگون دانش بیادری بنجاست  
و چاره نسکین افروخته شورش آمد فردنهار جبهه بگردم که داغ بجز بوشم + بنو بر آتش میسرم که بخوشم +

[illegible]

این شفا میسر بود و در ۱۲ اکتبر ۱۳۰۵

[illegible]

برایان و بازماندن این برکت  
از دست نرود

بسم الله الرحمن الرحيم

نام طافت سکون و آرزو  
میل عمل میزند ای بسداغ  
چون و

امام خوارزم

افتنه عبت  
ولانا محمد باجی

چاپ و



ای مبدع شهر آفرین از یادهاست  
 آمد و ملکوت دنیا بدین نگریند  
 طربان و بیتی به سالار هم  
 بی او عهدی است مخصوص دل  
 دانت جاذبه آن کس که بپسند  
 بودم این بادشاه با پند  
 غرات اندک آن کس که بپسند  
 افتد فانی و زوال  
 گفت با خود و باری خدایان  
 ۵۴

اندر زبانی شاهنشاه خدا آئین و عاطفتی بی در پی آن قدر و آن حق پرده مرا بکوه صبر  
 آلبه پای آورد و بجان بخشی و دلکشی این آداب آموز صورت و معنی بار دیگر و چهار سوی دنیا  
 گذارده شد و جاذبه آن اسپهبد ملک و ملکوت ناچار شهر بند گردانید و در سیه خانه بستم زار روزگار  
 جای داد چه کند و چه چاره سازد که از کناش غم زمانی آسایش ندارد و نفس آسودگی بر نکشد  
 ابیات خشک شد یارب زیار بهای من + از غم او دامن بهای من + بے نهایت  
 در دودل دارم از و جان اگر دارم خجل دارم از و + سبحان الله بوالفضل بن مبارک را  
 در نگاشتن اکبر نامه که بقالبی شریخته گری بنماید کنون سراپا خاطر آن بود که و خجسته پیری  
 بوستان سخن آفرینی بسا بار خاطر این هزار دله بر خواهد داشت از نیرنگی روزگار و بولمون  
 اندیشه و اثر و نی گرفت و تا بنگام آن پیش آمد که کس بدان روز مبارک و سرانجام سخنان لا ویزا  
 رگبرای نرنگه گاه تقدس بمن آشفته دل بهچان باز گشت ابیات بسی اندیشه کرد پیش  
 پس + بکتهای او ره نیست کس را + درین بستان زبان باید در کرد + خموشی را بجزت پیش  
 کرد + ناگزیر با خاطری پریان و حالتی نرنگه بخیال همزبانی آن مساز دل افروز و تصور نقاش  
 نوکر جمیل در گردآوری تصانیف آن قسطاس افش فراوان کوشش پیش گرفت و روشن شد  
 که از دشوار پندی و بالاروی از شعر و نقاشی پنجاه هزار بیت از صفحه هستی برترده اند و آن بستان  
 تجیل گاه را از میطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی شگاپوی خاطری سر اسیمه ولی  
 صد جای در گرد و پنجاه هزار بیت از نظم و تشریح نگاشته آمد امید که بیکی تازه رویان بستان حقیقت  
 و تمامی نورسان آن بوستان سرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند و درین آو و جویانی  
 بیاضی شوزیده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفر گزین ملک تقدس بود و بنظر درآمد بون  
 مرآة القلوب ابیات شوار خوان چهره افروز شد بفرمان مخلص آن یکتای روزگار بر از گونی نشست

نرنگه گاه را از میطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی شگاپوی خاطری سر اسیمه ولی  
 صد جای در گرد و پنجاه هزار بیت از نظم و تشریح نگاشته آمد امید که بیکی تازه رویان بستان حقیقت  
 و تمامی نورسان آن بوستان سرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند و درین آو و جویانی  
 بیاضی شوزیده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفر گزین ملک تقدس بود و بنظر درآمد بون  
 مرآة القلوب ابیات شوار خوان چهره افروز شد بفرمان مخلص آن یکتای روزگار بر از گونی نشست

آلبه پای آورد و بجان بخشی و دلکشی این آداب آموز صورت و معنی بار دیگر و چهار سوی دنیا  
 گذارده شد و جاذبه آن اسپهبد ملک و ملکوت ناچار شهر بند گردانید و در سیه خانه بستم زار روزگار

نرنگه گاه را از میطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی شگاپوی خاطری سر اسیمه ولی  
 صد جای در گرد و پنجاه هزار بیت از نظم و تشریح نگاشته آمد امید که بیکی تازه رویان بستان حقیقت  
 و تمامی نورسان آن بوستان سرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند و درین آو و جویانی  
 بیاضی شوزیده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفر گزین ملک تقدس بود و بنظر درآمد بون  
 مرآة القلوب ابیات شوار خوان چهره افروز شد بفرمان مخلص آن یکتای روزگار بر از گونی نشست

نرنگه گاه را از میطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی شگاپوی خاطری سر اسیمه ولی  
 صد جای در گرد و پنجاه هزار بیت از نظم و تشریح نگاشته آمد امید که بیکی تازه رویان بستان حقیقت  
 و تمامی نورسان آن بوستان سرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند و درین آو و جویانی  
 بیاضی شوزیده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفر گزین ملک تقدس بود و بنظر درآمد بون  
 مرآة القلوب ابیات شوار خوان چهره افروز شد بفرمان مخلص آن یکتای روزگار بر از گونی نشست

نرنگه گاه را از میطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی شگاپوی خاطری سر اسیمه ولی  
 صد جای در گرد و پنجاه هزار بیت از نظم و تشریح نگاشته آمد امید که بیکی تازه رویان بستان حقیقت  
 و تمامی نورسان آن بوستان سرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند و درین آو و جویانی  
 بیاضی شوزیده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفر گزین ملک تقدس بود و بنظر درآمد بون  
 مرآة القلوب ابیات شوار خوان چهره افروز شد بفرمان مخلص آن یکتای روزگار بر از گونی نشست

نرنگه گاه را از میطاق شناسائی انداخته سال چهل و دوم الهی شگاپوی خاطری سر اسیمه ولی  
 صد جای در گرد و پنجاه هزار بیت از نظم و تشریح نگاشته آمد امید که بیکی تازه رویان بستان حقیقت  
 و تمامی نورسان آن بوستان سرای آگهی فراهم آمده انجمن افروز نشاط گردند و درین آو و جویانی  
 بیاضی شوزیده خط که در ایام بیماری خامه نگار آن سفر گزین ملک تقدس بود و بنظر درآمد بون  
 مرآة القلوب ابیات شوار خوان چهره افروز شد بفرمان مخلص آن یکتای روزگار بر از گونی نشست











ایدهی - همه ایده‌ها = یک  
تواریکی = همه تارهای - ساج  
الفانی - عالم ارواح  
آنچه یعنی که میگویند از  
شوا و - شکر جامه نوار

قول در شرح خطاطی طبری  
این مجید خطاطی طبری  
۱۲ قدر است ظلال با نفخ  
بجسته سایه بارود بر چاکر  
سایه دار باشد و قول در بین  
دارا حیل دار ۱۲ هـ  
از اینجا شروع است در صفات  
شانزده ۱۲ هـ طاعت  
نقشینه و نقطه اول  
اصول نقشتین و نقشه اول  
در حد و زانی بهنجی فرزند  
۱۳ ای بزرگوار

کل خلیل = لیلا ۵۰

صورت و معنی نور بزم افروز وانش و داد خوانای خطوط ایدی و نواصی دانای نقوش نفسی و  
آفاق ابیات شهنشاه نظر شیر و خرد بخش جهانگیر و جهاندار و جهان بخش و قسم سنج  
حقیقی و مجازی به جهان عقل اکبر شاه غازی به خداوند اتو این شاه جوان بخت بد که آمد  
سایه اش بر آیه تخت به ظلال خبر و دولت بر سرش دارد به مراد هر دو عالم در برش دارد و از  
سیان من این خدیو خدا شناسان عالی گوهر و الاثر او مصدر جلال حصال بر خور داری مستجمع شرف  
شامل حق پسندی و حق گزاری غره ناصیه سعادت و اقبال قره باصره عظمت و جلال و تاج  
سلطنت کبری خلف الصدق خلافت عظمی فروغ و دومان اجلال نور پرور و شیر افضل مستوفی  
رضیات الهی مستنیر انوار ظل الهی رفعت پیرای تحت و ویم شاهزاده و انش پیوند سلطان سلیم را  
در هنگام عفو ان شباب و آغاز جوانی که انشا را سدید تبارک و تعالی و ظل ظلیل آن سر آرا اقبال  
کمال پیری صوری و معنوی مشرف گردند مبدعان قضا و قدر از عطیه خانه ایزدی عقل و دوزین  
دور یاب و کمال سعادت و فراخی حوصله گرامت فرمودند و دیده حق بین آن نهال اقبال را سر  
بنایی کشیده اند اولاً نظر بر جلال حقوق پدری افتاد و فرزند کم ممت در بندگی بست فرزند خود  
خود را خدمت جوی ساخت ثانیاً نگاهی ژرف در شرافت بزرگی شاهنشاهی انداخت لطافتی  
نماده از رغبت مندی بر میان دل بست ثالثاً عظام انوار معنی این هادی آفاق در شیطا  
ویداعالی او جلوه ظهور فرمود چندین کند ارادت و عقیدت برگردن جان انداخت را به عباد  
اندر فرصتی بقلای نوری بخت بیدار و ریچه دولت حقیقی کشودند و مراتب چهار گانه اخلاص که  
تیز روان عرصه آگاهی را به شواری فراهم آید باسانی بدست دولت او آمد رضامندی  
پدیری و حافظت پادشاهی و هدایت پیری و تربیت مرشدی و عمر و دولت سعادت و  
حاکمت افزایش آورد و این چنین قدر و ان دورین راز ندگی دراز گردانند تا بوسیله آن  
فاعل قضا و قدر

الحاق مکر بند

ای این امور در عمر و دولت و غیره زیادتی بخشد ۱۲۲ از قد و غیره ۱۲۳ غل مبدعان قضا و قدر ۱۲۴







و اگر نه قید کتابت بود کجا باشد شکفته معنی رنگین لفظ جان پرور + اگر خط نبودی سخن  
 زندگانی نداشتی و دل را از گذشته آرمغانی کمتر رسیدی صوت بیان بیکر و دود و انگارند و  
 معنی دانان قیامهای چراغ معرفت شناسند ظلمتی است در وی هزاران نور بل نورست که خیال  
 نارسیدگی چشم با خود دارد نقش نگار قلم آگاهی است بل سواد عظم شهرستان معنی شب تاریک  
 که بوارق هوش افزا با دست ابرسایه است که باران و شنی آرد طلیعت گنجینه معنی را  
 که با افتادگی رشوانی دارد و با خموشی گویانی و با جاماندگی بلند پروازی و چون نعت کوئی  
 آن تا دره مخترع نوشته آمد پیوند الهی او نگاشته میشود و مقدسات معنوی از بارگاه علم ایزدی  
 بنسبت خاص که نفس ناطقه را آن جناب کبریا می احدیت است اندکی از بسیاری آن گویند  
 تجرد و طه و بخشش و سلطان دل او را بشهرستان خیال که معنی بزرخصیت در میان مجرود و مادی  
 فرست تا تجردی با تعلق و اطلاقی با تعلق کتاب نماید و از اینجا گاه بر بام زبان شایسته  
 بد ریچ گوشت فرو داده مرحله مرحله روابط تعلق گذاشته بخلو تکره دل می شتابد و از اینجا بوحسرا  
 تقدس رجوع صعودی میکند و گاه فرما زوای دل آن مسافر آسمانی سیر را بی راحله زبان و  
 ایادی روانه میسازد و از اینجا بر بر و قلم و مداد و مجبور نموده بر صحت آبا و صفحہ حسن محل میکشاید  
 از اینجا بار اقامت بسته از شاہراہ با صرہ بدر الملک حقیقت طبل جیل بلند آوازه میسازد و  
 باید دانست که هر راه نوردی را که از دارالعلم دل بعلیخانه صوت آید سوامی آن محل که گفته شد  
 چهار منزل دیگرست که قافله معنی از آن بگذرد و آن عبارت از چهار حالتست چه اول در دل  
 اندیشه آن کار پدید آید که آنرا خاطر نامند و حدیث نفس گویند دوم دل را از انجذاب و خلجان  
 پدید آید که آنرا میل و میحاج نامند سوم دل عزیمت جزم و سرگرد و چهارم آن کار را از پرده خفا بجلای  
 شتابد تا بد که جوایبی گاهی ثریف درین منازل و مراتب آمدن بر گشتن بود و ج نشینان معنی کند

در این کتابت بود کجا باشد شکفته معنی رنگین لفظ جان پرور + اگر خط نبودی سخن  
 زندگانی نداشتی و دل را از گذشته آرمغانی کمتر رسیدی صوت بیان بیکر و دود و انگارند و  
 معنی دانان قیامهای چراغ معرفت شناسند ظلمتی است در وی هزاران نور بل نورست که خیال  
 نارسیدگی چشم با خود دارد نقش نگار قلم آگاهی است بل سواد عظم شهرستان معنی شب تاریک  
 که بوارق هوش افزا با دست ابرسایه است که باران و شنی آرد طلیعت گنجینه معنی را  
 که با افتادگی رشوانی دارد و با خموشی گویانی و با جاماندگی بلند پروازی و چون نعت کوئی  
 آن تا دره مخترع نوشته آمد پیوند الهی او نگاشته میشود و مقدسات معنوی از بارگاه علم ایزدی  
 بنسبت خاص که نفس ناطقه را آن جناب کبریا می احدیت است اندکی از بسیاری آن گویند  
 تجرد و طه و بخشش و سلطان دل او را بشهرستان خیال که معنی بزرخصیت در میان مجرود و مادی  
 فرست تا تجردی با تعلق و اطلاقی با تعلق کتاب نماید و از اینجا گاه بر بام زبان شایسته  
 بد ریچ گوشت فرو داده مرحله مرحله روابط تعلق گذاشته بخلو تکره دل می شتابد و از اینجا بوحسرا  
 تقدس رجوع صعودی میکند و گاه فرما زوای دل آن مسافر آسمانی سیر را بی راحله زبان و  
 ایادی روانه میسازد و از اینجا بر بر و قلم و مداد و مجبور نموده بر صحت آبا و صفحہ حسن محل میکشاید  
 از اینجا بار اقامت بسته از شاہراہ با صرہ بدر الملک حقیقت طبل جیل بلند آوازه میسازد و  
 باید دانست که هر راه نوردی را که از دارالعلم دل بعلیخانه صوت آید سوامی آن محل که گفته شد  
 چهار منزل دیگرست که قافله معنی از آن بگذرد و آن عبارت از چهار حالتست چه اول در دل  
 اندیشه آن کار پدید آید که آنرا خاطر نامند و حدیث نفس گویند دوم دل را از انجذاب و خلجان  
 پدید آید که آنرا میل و میحاج نامند سوم دل عزیمت جزم و سرگرد و چهارم آن کار را از پرده خفا بجلای  
 شتابد تا بد که جوایبی گاهی ثریف درین منازل و مراتب آمدن بر گشتن بود و ج نشینان معنی کند

در این کتابت بود کجا باشد شکفته معنی رنگین لفظ جان پرور + اگر خط نبودی سخن  
 زندگانی نداشتی و دل را از گذشته آرمغانی کمتر رسیدی صوت بیان بیکر و دود و انگارند و  
 معنی دانان قیامهای چراغ معرفت شناسند ظلمتی است در وی هزاران نور بل نورست که خیال  
 نارسیدگی چشم با خود دارد نقش نگار قلم آگاهی است بل سواد عظم شهرستان معنی شب تاریک  
 که بوارق هوش افزا با دست ابرسایه است که باران و شنی آرد طلیعت گنجینه معنی را  
 که با افتادگی رشوانی دارد و با خموشی گویانی و با جاماندگی بلند پروازی و چون نعت کوئی  
 آن تا دره مخترع نوشته آمد پیوند الهی او نگاشته میشود و مقدسات معنوی از بارگاه علم ایزدی  
 بنسبت خاص که نفس ناطقه را آن جناب کبریا می احدیت است اندکی از بسیاری آن گویند  
 تجرد و طه و بخشش و سلطان دل او را بشهرستان خیال که معنی بزرخصیت در میان مجرود و مادی  
 فرست تا تجردی با تعلق و اطلاقی با تعلق کتاب نماید و از اینجا گاه بر بام زبان شایسته  
 بد ریچ گوشت فرو داده مرحله مرحله روابط تعلق گذاشته بخلو تکره دل می شتابد و از اینجا بوحسرا  
 تقدس رجوع صعودی میکند و گاه فرما زوای دل آن مسافر آسمانی سیر را بی راحله زبان و  
 ایادی روانه میسازد و از اینجا بر بر و قلم و مداد و مجبور نموده بر صحت آبا و صفحہ حسن محل میکشاید  
 از اینجا بار اقامت بسته از شاہراہ با صرہ بدر الملک حقیقت طبل جیل بلند آوازه میسازد و  
 باید دانست که هر راه نوردی را که از دارالعلم دل بعلیخانه صوت آید سوامی آن محل که گفته شد  
 چهار منزل دیگرست که قافله معنی از آن بگذرد و آن عبارت از چهار حالتست چه اول در دل  
 اندیشه آن کار پدید آید که آنرا خاطر نامند و حدیث نفس گویند دوم دل را از انجذاب و خلجان  
 پدید آید که آنرا میل و میحاج نامند سوم دل عزیمت جزم و سرگرد و چهارم آن کار را از پرده خفا بجلای  
 شتابد تا بد که جوایبی گاهی ثریف درین منازل و مراتب آمدن بر گشتن بود و ج نشینان معنی کند



تا بسا از حقائق تجربه و تعلق چهره کشا و جلوه نما گردد و چون باین خاص توقیع حسن خط نگاشته اند باز  
 بطریقی دیگر حقیقت آزمای نگار و شرح حسنی دیگر زبان قلم میدهد که عالم تصویر از بدائع نگار  
 موجود است و حسن گوناگون طراز هستی او جلوه دارد و حضرت پادشاه صورت و معنی سخن بلب  
 فرموده اند و آن است که صنعت تصویر آدمی زار را معرفت عظمت ایزدی رهنمونی میکند علی الخصوص  
 مصور که قلم غراب نگار صورت آدمی را چنان شبیه می نگارد که بنینده در حیرت فرود می رود  
 لیکن آن جان گرامی و آن گوهر دریافت و آن حرکات و لغزین نتواند از هزار کی بطهور آورد  
 هر آینه بجز خویش و قدرت ایزد تعالی اعتراف نموده شناور بجز معرفت مبدع کل میگردد و الحق  
 بملاحظه این دریافت بعضی از ساده لوحان که رقم انکار بدین صنعت بدیع کشیده بودند  
 سرخالت در گریبان عبرت فرورده نقش نگار اقرار گشته و چون نقش و نگار آئین تصویر  
 نگاشته لوح بیان شد تبارکی بطوری خاص حال خط نیز ظهور یافت که خط قسمی است از تصویر  
 چه آن شبیه آرائی عالم علوی و سفلی است اگر چه در بسیار جا صور اشیاء نگارشی می یابد اما بسا از  
 قدسی تر اوان معنی را نیز درین پیکر غایت بخش آورده جمال آرامی شود و بسا از معانی  
 خلقی را در حالت تصویر در آورده صورت پرست را ازین راه بمنزله گاه معنی را بهتری میکنند و  
 خط تصویر خاص است که صور حروف را که هر طائفه برای فهمیدگی و فهماندگی مطالب مقاصد  
 قرار داده اند بطریقی مخصوص نقش میکنند همان طور که در عموم تصویرات صوت بر ذی صورت  
 دلالت میکند و آن بر معنی خاص همچنان صوت خطی دلالت بر الفاظ میکند و الفاظ بر معنی  
 بجان الله گاه هوای سخن ساخت و گاه سخن اخاک و چون معرفت را چاره نیست از ساخت  
 حرف لاجرم تشریح آن پرداخته حسن افزای این مصنوع ایزدی میگردد ای پذیرنده اسرار دانش اگر چه  
 تحقیق این مراتب را نه این جا نیست لیکن اندکی از ان گزیر قوت باید دانست که حرف کیفیت است  
 این حرف ۱۲



و البته کیفیت دیگری که آن قائم است بهوا که یکی از عناصر چهارگانه است هرگاه در چیزی که صلب  
 متصا دم یکدیگر باشند چون سنجی جدا شوند که آنرا قلع نامند یا شدت پیوندند که آنرا قرع گویند  
 برآینه هوای آن میان توج گیر چون توج آب آن توج سبب حدوث کیفیت شود که آنرا صوت  
 و آواز گویند بعضی از دانشوران تجوز نموده تعریف صوت بسبب تریب کرده اند که  
 صوت هوای متموج است و بعضی بسبب بعید که صوت قرع یا قلع عقیق است و چون حال  
 صوت که کیفیت هواست مفهوم شد معلوم باید کرد که این صوت مطلق را کیفیات دیگر عارض  
 گردد که از یکدیگر متمیز گردانند مثل زیر و بم بودن و غنه و آنچه از گرائی گلوبهم رسد و کیفیت خاص دیگر  
 واسطه مخارج و تقطیع اجزای هوای عارض صوت میشود که دوزیر یا دوزیم یا دوزغنه یا دوا و آواز  
 از گلوبی گران از هم جدا شوند آنرا حرف نامند شیخ ابوعلی سینا در شفا این کیفیت خاص صوت  
 را حرف گوید و جمعی از بزرگان دانش صوت معروض آن کیفیت خاص حرف شمرند و بعضی از  
 و در بیان وقایع ایجا و مجموع عارض و معروض حرف شناسند و همانا که این نزدیک بحق باشد  
 و چون حقیقت حرف مبین شد حقیقت حال عدد آنچنانست که هر طائفه در آن اختلاف دارند  
 آنچه درین خطوط که این مرقع والا بر آن شملت مثبت شده بیست و هشت است که بهر سه صورت  
 باز گرد و اگر همزه را از الف متمیز نگردانند و الا بیست و نه اینکه در مفردات لام و الف یکجا نویسند  
 مذمت طائفه آخر است چون الف همیشه ساکن باشد ناگزیر از آنکه یک حرف متصل ساخته نگارند و باعث اختصار  
 لام است که دل لام الف است و دل الف لام و مخفی نمائند که در از منته سابقه حروف را اعراب میکردند و  
 طائفه از متاخرین ای آسانی آنرا بنقطه تغییر رنگ مکتوب را دارند مثلا اگر حرف بیاسی نوشتی اعراب به نقطه  
 شگرفی نگاشتی چنانچه فتح را یک نقطه سرخ بر بالای حرف نهادی و برای ضم نقطه و پیش حرف گذاشتی  
 و جهت کسر نقطه در زیر حرف ثبوت کردی بعد از چندگاه خلیل ابن احمد عرضی آنرا تغییر داد و هر حرکتی را صوتی و جائی

و بعضی از بزرگان گفتند که این توج سبب حدوث کیفیت شود که آنرا صوت و آواز گویند بعضی از دانشوران تجوز نموده تعریف صوت بسبب تریب کرده اند که صوت هوای متموج است و بعضی بسبب بعید که صوت قرع یا قلع عقیق است و چون حال صوت که کیفیت هواست مفهوم شد معلوم باید کرد که این صوت مطلق را کیفیات دیگر عارض گردد که از یکدیگر متمیز گردانند مثل زیر و بم بودن و غنه و آنچه از گرائی گلوبهم رسد و کیفیت خاص دیگر واسطه مخارج و تقطیع اجزای هوای عارض صوت میشود که دوزیر یا دوزیم یا دوزغنه یا دوا و آواز از گلوبی گران از هم جدا شوند آنرا حرف نامند شیخ ابوعلی سینا در شفا این کیفیت خاص صوت را حرف گوید و جمعی از بزرگان دانش صوت معروض آن کیفیت خاص حرف شمرند و بعضی از و در بیان وقایع ایجا و مجموع عارض و معروض حرف شناسند و همانا که این نزدیک بحق باشد و چون حقیقت حرف مبین شد حقیقت حال عدد آنچنانست که هر طائفه در آن اختلاف دارند آنچه درین خطوط که این مرقع والا بر آن شملت مثبت شده بیست و هشت است که بهر سه صورت باز گرد و اگر همزه را از الف متمیز نگردانند و الا بیست و نه اینکه در مفردات لام و الف یکجا نویسند مذمت طائفه آخر است چون الف همیشه ساکن باشد ناگزیر از آنکه یک حرف متصل ساخته نگارند و باعث اختصار لام است که دل لام الف است و دل الف لام و مخفی نمائند که در از منته سابقه حروف را اعراب میکردند و طائفه از متاخرین ای آسانی آنرا بنقطه تغییر رنگ مکتوب را دارند مثلا اگر حرف بیاسی نوشتی اعراب به نقطه شگرفی نگاشتی چنانچه فتح را یک نقطه سرخ بر بالای حرف نهادی و برای ضم نقطه و پیش حرف گذاشتی و جهت کسر نقطه در زیر حرف ثبوت کردی بعد از چندگاه خلیل ابن احمد عرضی آنرا تغییر داد و هر حرکتی را صوتی و جائی

صاحب این کتاب در بیان تفاوت این توج سبب حدوث کیفیت شود که آنرا صوت و آواز گویند بعضی از دانشوران تجوز نموده تعریف صوت بسبب تریب کرده اند که صوت هوای متموج است و بعضی بسبب بعید که صوت قرع یا قلع عقیق است و چون حال صوت که کیفیت هواست مفهوم شد معلوم باید کرد که این صوت مطلق را کیفیات دیگر عارض گردد که از یکدیگر متمیز گردانند مثل زیر و بم بودن و غنه و آنچه از گرائی گلوبهم رسد و کیفیت خاص دیگر واسطه مخارج و تقطیع اجزای هوای عارض صوت میشود که دوزیر یا دوزیم یا دوزغنه یا دوا و آواز از گلوبی گران از هم جدا شوند آنرا حرف نامند شیخ ابوعلی سینا در شفا این کیفیت خاص صوت را حرف گوید و جمعی از بزرگان دانش صوت معروض آن کیفیت خاص حرف شمرند و بعضی از و در بیان وقایع ایجا و مجموع عارض و معروض حرف شناسند و همانا که این نزدیک بحق باشد و چون حقیقت حرف مبین شد حقیقت حال عدد آنچنانست که هر طائفه در آن اختلاف دارند آنچه درین خطوط که این مرقع والا بر آن شملت مثبت شده بیست و هشت است که بهر سه صورت باز گرد و اگر همزه را از الف متمیز نگردانند و الا بیست و نه اینکه در مفردات لام و الف یکجا نویسند مذمت طائفه آخر است چون الف همیشه ساکن باشد ناگزیر از آنکه یک حرف متصل ساخته نگارند و باعث اختصار لام است که دل لام الف است و دل الف لام و مخفی نمائند که در از منته سابقه حروف را اعراب میکردند و طائفه از متاخرین ای آسانی آنرا بنقطه تغییر رنگ مکتوب را دارند مثلا اگر حرف بیاسی نوشتی اعراب به نقطه شگرفی نگاشتی چنانچه فتح را یک نقطه سرخ بر بالای حرف نهادی و برای ضم نقطه و پیش حرف گذاشتی و جهت کسر نقطه در زیر حرف ثبوت کردی بعد از چندگاه خلیل ابن احمد عرضی آنرا تغییر داد و هر حرکتی را صوتی و جائی

و در ادو حروف شناخته است نه شوند و افتد ای گروه دیگر سوای دو گروه اول و برین تقدیر هم است و در حرف باشد ۱۲ مولانا محمد باعلی مرحوم ۵۵ برای آنکه ابتدا بگوید







از شکست آن بصدر غنچ و دلال غمزه زمانند جعد شکبارست که بر عارض نسرین بدنان جلوه گاه باطن  
فروشته رباعی هر صفحه او نیریت گلزاری + هر لوح چو لوح عارض ولداری به هر حرف  
چو خط چهره معشوقی به هر نقطه چو خال لب خوش گفاری به بر آگاه دلان خبرت پذیرد و نشن  
که این اعوججه آفرینش که اورا خط گویند چون عالم قدیم بے سرو و بن ست که نه اورا بدایتی  
و نه اورا انتهایتے لیکن چون حسن درکات این حواس پنجگانه بیشتر بحسن اعتبار  
باز میگردد و هر طائفه بحسن خاص بوسیله آن پنج دریچه دل احتفاظ میبرد در هر زمانه هر طائفه روشنی  
در نقوش این حروف پرداخته اند چون خط هندی و سریانی و یونانی و عبری و قطبی و معقل  
و کوفی و کشمیری و حبشی و ریحانی و روحانی و غیر آن و مقتضای مصطلحات هر قوم حسنی درین  
نگارخانه بدیع پدید می آید و در بعضی قریاس نامهای باستانی عبری بآدم هفت هزار  
نسبت کنند و طائفه بادریس و جمعی گویند که ادریس خط معقل را ترقیب داد و بیشتری تفاوت  
و خطوط باعتبار سطح و دورست چنانچه خط کوفی یک دانگ دورست و باقی سطح معقل مجموع  
سطحست و کتبهای عمارات گفته میشود بیشتر باین خطست چنانچه جهان نوروان دیده و کورازین  
آگاهی می بخشند و بهترین خط معقل آنست که مراتب سواد و بیاضی هر دو بهیئت خاص متمیز باشد  
که سواد خوانان آن نقوش را از سواد و بیاض آن اشتباهی نیفتد و آنچه امروز در ایران توران  
روم و هندوستان بزرگان دانش شهرت دارد و پشت خطست از انجمله شش خط را باین هفت  
نسبت میدهند که در تاریخ سه صد و ده بلالی از فروغ دیده و روی خویش از خط معقل کوفی و غیر آن  
اختراع نموده برای هر حرفی بر عم خوش طرز خاص قرار داده که دانایان آن طرز نوشته را چون موافق یابند  
خط خوش گویند و اسمی آن بدین تفصیل است ثلث و توفیق و حقوق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق و نستعلیق  
و بعضی از داستان طرازان داستان خط نسخ را مخترع یا قوت معصم شمارند و ثلث و نسخ را

بعضی باین دلیل که در زمانند جعد شکبارست که بر عارض نسرین بدنان جلوه گاه باطن  
فروشته رباعی هر صفحه او نیریت گلزاری + هر لوح چو لوح عارض ولداری به هر حرف  
چو خط چهره معشوقی به هر نقطه چو خال لب خوش گفاری به بر آگاه دلان خبرت پذیرد و نشن  
که این اعوججه آفرینش که اورا خط گویند چون عالم قدیم بے سرو و بن ست که نه اورا بدایتی  
و نه اورا انتهایتے لیکن چون حسن درکات این حواس پنجگانه بیشتر بحسن اعتبار  
باز میگردد و هر طائفه بحسن خاص بوسیله آن پنج دریچه دل احتفاظ میبرد در هر زمانه هر طائفه روشنی  
در نقوش این حروف پرداخته اند چون خط هندی و سریانی و یونانی و عبری و قطبی و معقل  
و کوفی و کشمیری و حبشی و ریحانی و روحانی و غیر آن و مقتضای مصطلحات هر قوم حسنی درین  
نگارخانه بدیع پدید می آید و در بعضی قریاس نامهای باستانی عبری بآدم هفت هزار  
نسبت کنند و طائفه بادریس و جمعی گویند که ادریس خط معقل را ترقیب داد و بیشتری تفاوت  
و خطوط باعتبار سطح و دورست چنانچه خط کوفی یک دانگ دورست و باقی سطح معقل مجموع  
سطحست و کتبهای عمارات گفته میشود بیشتر باین خطست چنانچه جهان نوروان دیده و کورازین  
آگاهی می بخشند و بهترین خط معقل آنست که مراتب سواد و بیاضی هر دو بهیئت خاص متمیز باشد  
که سواد خوانان آن نقوش را از سواد و بیاض آن اشتباهی نیفتد و آنچه امروز در ایران توران  
روم و هندوستان بزرگان دانش شهرت دارد و پشت خطست از انجمله شش خط را باین هفت  
نسبت میدهند که در تاریخ سه صد و ده بلالی از فروغ دیده و روی خویش از خط معقل کوفی و غیر آن  
اختراع نموده برای هر حرفی بر عم خوش طرز خاص قرار داده که دانایان آن طرز نوشته را چون موافق یابند  
خط خوش گویند و اسمی آن بدین تفصیل است ثلث و توفیق و حقوق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق و نستعلیق  
و بعضی از داستان طرازان داستان خط نسخ را مخترع یا قوت معصم شمارند و ثلث و نسخ را

بعضی باین دلیل که در زمانند جعد شکبارست که بر عارض نسرین بدنان جلوه گاه باطن  
فروشته رباعی هر صفحه او نیریت گلزاری + هر لوح چو لوح عارض ولداری به هر حرف  
چو خط چهره معشوقی به هر نقطه چو خال لب خوش گفاری به بر آگاه دلان خبرت پذیرد و نشن  
که این اعوججه آفرینش که اورا خط گویند چون عالم قدیم بے سرو و بن ست که نه اورا بدایتی  
و نه اورا انتهایتے لیکن چون حسن درکات این حواس پنجگانه بیشتر بحسن اعتبار  
باز میگردد و هر طائفه بحسن خاص بوسیله آن پنج دریچه دل احتفاظ میبرد در هر زمانه هر طائفه روشنی  
در نقوش این حروف پرداخته اند چون خط هندی و سریانی و یونانی و عبری و قطبی و معقل  
و کوفی و کشمیری و حبشی و ریحانی و روحانی و غیر آن و مقتضای مصطلحات هر قوم حسنی درین  
نگارخانه بدیع پدید می آید و در بعضی قریاس نامهای باستانی عبری بآدم هفت هزار  
نسبت کنند و طائفه بادریس و جمعی گویند که ادریس خط معقل را ترقیب داد و بیشتری تفاوت  
و خطوط باعتبار سطح و دورست چنانچه خط کوفی یک دانگ دورست و باقی سطح معقل مجموع  
سطحست و کتبهای عمارات گفته میشود بیشتر باین خطست چنانچه جهان نوروان دیده و کورازین  
آگاهی می بخشند و بهترین خط معقل آنست که مراتب سواد و بیاضی هر دو بهیئت خاص متمیز باشد  
که سواد خوانان آن نقوش را از سواد و بیاض آن اشتباهی نیفتد و آنچه امروز در ایران توران  
روم و هندوستان بزرگان دانش شهرت دارد و پشت خطست از انجمله شش خط را باین هفت  
نسبت میدهند که در تاریخ سه صد و ده بلالی از فروغ دیده و روی خویش از خط معقل کوفی و غیر آن  
اختراع نموده برای هر حرفی بر عم خوش طرز خاص قرار داده که دانایان آن طرز نوشته را چون موافق یابند  
خط خوش گویند و اسمی آن بدین تفصیل است ثلث و توفیق و حقوق و نسخ و ریحان و رقاع و تعلیق و نستعلیق  
و بعضی از داستان طرازان داستان خط نسخ را مخترع یا قوت معصم شمارند و ثلث و نسخ را



دو خط مقابل دو خط

اول است ۱۲

ای در تمام

شماره ۱۰۰

تاریخ: ۱۳۰۲

سید ابوبکر

الفتح مقام منزه

تاریخ

بازداشتی

جواب

12

دین

دودک ۱/۴  
صفحه ۲۴

تھی ۲ روپے

فصل = قواعد

تذکره

ش. ۲۰۰

حقوق

دور و دواگ است و سطح چهارجلی را ملت گویند خفی را نسخ خوانند و توقیع در قلع را چهار نیم دواگ  
 و دورست و یک نیم دواگ سطح جلی را توقیع دانند خفی را ر قلع و محقق در میان چهار و نیم دواگ  
 سطح است و دور یک و نیم جلی را محقق خوانند خفی را ریحان نامند و علی بن بلال که باین ابواب  
 مشهور است این شش خط را خوب نوشت و یا قوت کمال رسانند و بعد از شش شاگرد و در خطی  
 عالمگیر شدند اول شیخ احمد که به شیخ زاده سهروردی مشهور است دوم ارغون کلبی سوم مولانا یوسف  
 شاه مشدی چهارم مولانا مبارک شاه زرین قلم پنجم سید حیدر ششم میر محمدی خط هفتم تعلیق است  
 که از ر قلع و توقیع استنباط نموده اند شش بغایت کم است و خواجه تاج سلیمانی که در شش خط  
 سابق مهارت داشت این خط را خوب نوشت و از متاخرین مولانا عبدالحی که فنی سلطان  
 ابوسعید میرزا بود و درین خط بد طوالت داشت و مولانا درویش درین خط از و گذرا آیند  
 و از نشان حضرت شاهنشاهی برابر شرف خان کسی نه نوشت و خواجه عبد الصمد صیفر فی و  
 محی الدین شیرازی و ملا عبد الصمد آتش پزهروی و حافظ حفیظ و مولانا ابابکر و مولانا شیخ محمود  
 خواجه عبد الصمد و ایدین هفت قلم را بپایه اعلی رسانند چنانچه صیت خوشنویسی آن نگارندگان  
 بدائع آفاق را گرفت و چنین گویند که در زمان صاحبقرانی خواجه میر علی تبریزی از نسخ و تعلیق  
 بدائع نمود که آنرا تعلیق گویند و آن تمام دورست و از شاگردان او و کس را پیش بر و ندی مولانا  
 جعفر تبریزی و دیگر مولانا اظهر لیکن درین وضع خاطر می آید که با خطوط تعلیق که پیش از زمان  
 صاحبقرانی نوشته بودند بنظر آمده است و از خوشنویسان این خط مولانا محمد اوجی است و  
 همه مولانا سلطان علی مشدی است خط را درین طرز بدیع پایه و الا نهاد و اگر چه از مولانا اظهر تعلیق  
 اما خطوط او را معلم خود دانسته فیض وافر برداشت و شش کس از شاگردان مولانا درین خط نام آورده  
 سلطان محمد خندان سلطان محمد نور مولانا علاء الدین محمد پروی مولانا زین الدین عیدی فیثابو  
 قلوب بهرات

ای از بزرگواران است  
صبرتی بفتح اولی و سوم  
صراطی جمال دارد که جهان  
کار است بیکو به باشد  
بالقب فوّه غرض صبر  
بود آن بجز نزه طعام  
۱۲ هـ ای هر چند که کاین  
میر علی در زمان صابر  
شمارست غلامی نام  
چرا که از خط طاعت  
۱۶  
نویشت بود بجز خیر و بود  
نویشت بود بجز خیر و بود

پیش بردن

حقوق



بطریقه آه ای بر کج  
 از آن سخن که از کج  
 خصوص با و دره مقبول  
 در خط جانی شریف  
 بنشیند نام شریف بکند  
 فی البیان و کشف اند  
 استفاضه با کس  
 بنی خطا هر دو اند و از استفاضه  
 کاشی فوسوب بکاشی غنفت  
 بنی خطا هر دو اند و از استفاضه

محمد قاسم شادی شاه و هر یکی بطریقی خاص به لرزانی گروهی مخصوص گشت و گیر مولانا سلطان علی  
 قانی دیگر مولانا سلطان علی شیر شهدی و مولانا شجرانی که درین خط رتبه دارند بعد ازین سر فر  
 خوشنویسان شتعلیق مولانا میسر علی هر وی است اگر چه بظاهر شاگردی مولانا زین الدین کرد اما از  
 خطوط مولانا سلطان علی استفاضه تمام نمود لیکن از فروغ فهم تغیر روشن میشنوده تصرفات نمایا  
 یادگار گشت یکی از ایشان سید که میان خط شما و خط مولانا سلطان چه فرق است گفت که من هم  
 خط پای کمال رسانیده ام لیکن آن نمک که خط مولانا سلطان علی دارد و خط من نیست دیگر  
 مولانا محمد حسین تبریزی و میر احمد شهدی و مولانا حسن علی شهدی و مولانا شاه محمد نیاپوری  
 میر غفر کاشی و میرزا ابراهیم اصفهانی است و طائفه دیگر که درین تصویر خاص عمر گرامی صرف  
 کرده اند و آمر و زجا و درنی که در ظل سر خلافت عظمی صاحب این نقش و لپه بر توان گفت  
 مولانا محمد حسین کشمیری است که بر کاتبان روزگار چیره دستی میکند و چون بمقتضای سخنان  
 خرد پردازان محلی ازین نگارین نامه رفته و کف ضراعت خاک نشین عقبه استقامت ابوالفضل بن  
 مبارک شد بیت همان بهتر که دانای سخن سنج برون ز انداز و نکشاید سر گنج به امید این تازه  
 بهار صوت و معنی و خسته نگار ملک دولت همواره طراوت بخش نظار گیان مجفل گرامی شود و هر چه  
 گلستانی نقشه اش نشود و ام شاد کامی گردد خطبه کجکول بزرگ سبحان الله فخر زوی بی کاس  
 گدائی صوت پیش گرفته گنج خزان خرد مندی پیشد بر زمان تهید است میکند این را از قسم جنون  
 نفس ابوالعجاب و اندیا از فنون ذات ابوالبدیع شناسد یا از ذخایر عقی اندیشد یا از اسباب  
 انتظام دنیا شمر و حکمت آموز جد خانه دریافت نام نهد یا بر نگر ز بیم هرل خطاب و پند سرور  
 بجبال اینهمه لعبت به یوس میازم به بو که صاحب نظری نام تماشا برود به بای حال بیت آنکه  
 در هنگام تحسیر که درین آرزوی این بدست با و نه انانیت یا از خنده افع بد افع  
 بهر حال ۱۲

۱۱ خطش چو باد و در سبب  
 مردان باشد و باد و در سبب  
 ۱۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۲۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۳۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۴۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۵۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۶۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۷۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۸۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۰ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۱ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۲ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۳ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۴ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۵ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۶ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۷ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۸ خطش چو باد و در سبب  
 ۹۹ خطش چو باد و در سبب  
 ۱۰۰ خطش چو باد و در سبب







فناختی باطنی و منتهی صلح  
سین و نوبین اندک  
استان بزرگای بطلان کلام و عداوت  
انتخاب کردن از میان بی انتفاع  
بشاید لام اخذ از سببی  
کسی نهند طعام سفوف  
بستان خوان که بر طعام  
خود کرامت پاکست که سببی  
بزرگ و بطلان بزرگ  
مفول است

و گفت و گویا و تسری صلح کل رسید هم از رعوت نفس باز آمد و هم چشم میا بدست افتاد نور یقین  
در گرفت و حوصله را میدان فراخ گشت و بوسیله این عطایای غیر منتهای الهی بطلان نفلس  
قدسیه گزاردگان سخن برداشتن مناسبات خویش و زک بر داری سفره کرام بقدر  
پروخت و دوست و دشمن را از نظر انداخته بغیر ضانه بسری بر دزد ریعیه آن بازار صلح کل  
رواق پذیرفت و پایی ارادت را حامی و پذیر بدست افتاد شکر آمد خوش آمد های خود را فراموش کرده  
تعوذ بازوی هوشمندی گردانید خواهش از رب الارباب است که حاضران و آیندگان بهره مند  
و کامیاب گردند آئی بهمت برگزیدگان خود بولادت رابع مشرف گردان یعنی از شام صلح کل که محل  
از دو حامی طبقات موجود است که نسبت سرای تجر و شرف اختصاص بخش تا دفعه چهارم است  
حق دانسته در کثرت تماشای وحدت نموده بدولت آباد محبت کل سرفراز گرد و دوم تبارین فراز  
شده نیان با سوای راعصای بهمت خود گردانداشته امید واری ولادت خامس گرد و  
از بطن دینی بخاص الخاص خلوت یگانگی آراش دست دهد و در لجه خود مطلق شاد و گرد و ولادت  
سادس یعنی در زمان خلاصی شاه جهان مقدس از نفس تن عفتن بار تعلق بر دوش خاطر کشیده  
ببارگاه تقدس نیارده تا در ولادت سابع که روز جزا است عطیه والاراسر از گشته شایان کن  
مقصود گرد و من کجا بودم و سخن کجا اساس نهاد و شعر خنم شد بلند و متیر سم که مرا حریفی از دهان  
بجهت به ره نور و بیان عجب تندست به ترسم از دست من عنان بجهت آری آنکس را که پایی  
دل بجای نباشد زبان قلم هرزه در آید و بیدلی را شرح بسیار است رابعی صد و زو از اگر هم بپونید  
جان انشود ازین فغان خنمندی + ای آنکه بدین حدیث ما میخندی + مجنون نشد بهنوز  
و نشمندی + این بی سامان دل را کوسامان خاطر تا شرح آن نماید اندکی از بسیار آنکه در ایام  
فروختن نادانی و خریدن دانائی که تحصیل علوم نام نهند در اوقات دانسته خود را با کمتر از خودی  
ای علم کلامی که کلامی

مطلق چنانکه نموده اند  
ای برای نفیست خدا تعالی  
چیزی را که خوش آمد  
نموده نباه خود و ساقم  
ای بزرگواران  
عفتن کل و عفتن کل  
فراموش کنند  
عفتن کل و عفتن کل  
بوسیده و گنده و قویا  
ای بار دنیا بروشنی  
نشد و بارگاه یک توفیق  
ای بار دنیا بروشنی  
عفتن کل و عفتن کل

لسته پاره خود

عفتن کل و عفتن کل

صد روز در از اگر هم بپونید

کهر = دورد

ای این مرتبه جلال شده است و عفتن کل و عفتن کل  
طالع علم از قدر و قدر  
ای این مرتبه جلال شده است و عفتن کل و عفتن کل  
طالع علم از قدر و قدر











FCF

[illegible]

نفس و فنون خود پرست بجز تر گردایندی تا پائی از گلیم حوصله بیرون نبوده از آنچه فرموده عقلست  
 سجا و زخمودندی اما چنگم اجازت نیست و میسر منقو و خریدار نباید احاشا حاشا خرد و درین کردن  
 رخصت کار دادن است و خدیو زما را فرماز و آئی معنی ساختن اعتبار را رواج بخشیدن خریدار از  
 دکان آراستن آید درین و در صفت هزار که روز بازار آشوب است بی روشی را میسر و زدی بهجاری  
 را رونق می بخشند از اجازت صورتی چه کشاید رخصت نامه ته دلی میباید امر دزد که در هم سپری شد  
 میباید انم که رزم آرای ابداع در صلح میزند یا بزم دوستی سرانجام میدهد اکنون که از غنودن بخیری شگام  
 دست و در و ناسته حرف حقیقت چگونه بر زبان را نمر روز چندین بهیج خرسند بوده دل هرزه  
 گرد را باین مجموعه بوش افزای مستی بخش رعوت فروش سرخوش دارم هرگاه گفت چون  
 خموشی تهی میان و هوشیاری مثل جنون حلقه خامی در است بهیت المقدس معامله چون آن رسیده  
 و بوش که مفتح ابواب کار دانی لقب اوست قفل دولتخانه حق شناسی باشد ازین جستجو گفتگو  
 چه شود ربا عی سیر آمده ز غولشتن میاید + برخاسته ز جان بن میاید + بر هر کاری هزار بند  
 افزوست + زین گشتم روی بند شکن میاید + در ذیل منتخب مثنوی مولوی معنوی پیوسته خاطر  
 بوش پامانی انتخاب مثنوی مولوی معنوی میل داشت و همواره با خود گفتگو بود که نهادنش در مثنوی  
 سرایان نیکار رسد نیست تا فلان خاطر می نشا بر جامعه کار و بار و در مثنوی بیگانی از رسم و عادت ناگزیر و  
 با ذوق معنی که شرح آن شمه در گفت گنج صلیح کل نیز بر این حال باید تا بر اقام اطلاق بر آمده نظری بر خاکه ان  
 نقیید تواند انداخت و با حالت گنجوری گنجینه غیر مثنوی خاک بیزی خاکستان تعلق تواند کرد درین هنگام که از  
 حد و کپلی چهارم آفراده آتی سنه سی و هفت در کاب خدیو جهان البیاض شد این اعینه بر فراز پیدائی آمد لیکن  
 مثنوی تمام بهم رسیده با خود گفتم که این کتاب اینهمه فراوانی که پیدانشدها ناشر الطر مذکور تحقیق ندارد و این  
 اشتها کاوست ناگزیر انتخاب مثنوی که ابو کبر شاشی خود را یافت خویش که در پرداخت و در سه و نیم روز از بیضا

از دنیا که می‌باشد

ازین امثله

فانتهى امره بالسلامة على ما كان عليه

امارات صوری عبارت از:

بسیار است و درخت نامی  
می از آن می رسد

ایں حال میں

فیتا بیل

سای کربلایه استی بانه

فقره اعتبار آنکه علم گاه

۵۹

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب

۱۱ شعبه ای و بزرگ

مجموعه جلد  
تکمیل یافته در روز

مانند دیوان  
بهاک مقصود جگنو نہ نوا  
کرنا

وفاقیہ سوسائٹی  
سید وجوہ الدین سید محمد

دروازہ کا رواسے

بنامه اعلیٰ حضرت  
از سید ابن تیمیّه

فصل ششم

در قلمرو خود

مجله تجلی قدرت

عالمی

بے نیوار و گمراہ  
سرخوش = شریاب  
خوشحال

نویسنده

عالمی جامعہ

رکلائی = دھچ

پلوارے دل































مکذراش انجمن علم و فضل و قوت و...



































طیبه در حوالی ۱۲۰۰

در سر افتاده و خاطر سر اسیمه را پیش دیگر پدید آمده تن منی دجان صحرانی در اندیشه سفر دین علی قه  
گل و تارسانی برادران روزگار در زبان بندی دل خموشی و شیفگی باطن در گزارش اقبال  
نامه روز افزون رباعی در دو که غم کوه بگاه افتاده است + مشوق دل مورچه بگاه افتاده است  
این اقصی طرفه براه افتاده است + و رویش عشق پادشاه افتاده است + همگی تگاپوشی اندیشه  
آنت که چون قرصی چند نگاشته قلم سواح نگار آید حق گزار می بایم غش سرور جاوید  
بدستاری کردار سعادت پر تو چنانچه از پرتان نیاقدم فراتر نهاده در پیش ایزدی گرم  
روی وار و از گریوه اضافات و نسب بیرون شده بیایه والای آگهی آرمش گزیند  
از کشاکش بوللخ جاگز ابر آمده بخلو نگاه تقدس جا و دانی عشرت اندوز و قطعه رخت برادران  
سرای که هست + بام سوراخ و ابر طوفان بار + کلبه کاندان خوابی ماند + سال عمرت چیده  
چه صد چه هزار + پرده بردار تا فرو آورند + موج کبریا بکشفه بار + لیکن بر بوی این کلبه آشیان تیر و از  
عصه شناسانی را بال محبت فرساید تا به موس گزینان خوشنشین دست چیده سد از خارستان راه  
خطرناک گوید یا از راه نریمان بادیه پر آشوب اندوه نیافت نمایند گان مراحل مراد نگار و یاد و رو  
شترولی بمرحان دین در نگارین سرای آسایش دین خمول طبیعت بر فراز گاه طووزنگ آمیخته  
همان صورت دل شکر و نفسی بزرگ پرتو گزین جانگزیانی بدگوهران فرومایه شرابری غشی بچرب زبانی و  
برخی بخاموشی نگویندگی را به نیکوکاری فروخته در لباس تنهونی رهنری کنند بیشتری از فریب روگی  
اگر اندوزی بکار یکدیگر برند و آزدون آرمیان بدیگر جانوران رسد سرمایه افتخار و اندول ادبایی  
عشو این جانب جان و اناریانی محقق مال را کجا شماره شعبده ناک و مشون سازی کار شناسان  
زبان اندوز که اندازه تواند گرفت همین ایشان است فطرتیست که برگردگانی مهر این دست کش  
و شمرن نواز پای بندست و در اقبال این معجزه سیاهی سرایک مردی سندی و غفلت آموش و ماتی است  
سرمه است اندک ناچار در حقیقت از بیت سراب

نوشته خود و ادای حق نگارش حب  
نویزه کرده و بعد گاری احوال سعادت  
چاکلار پشته گان و بیاقدم فرزند  
نهادم و پیش خدایتونم و این  
و بنیابان فیما بین من و سرور  
بلند و مرتفع آبی را در گنیم و از کش  
و بیابان و بخلو نگاه عالم تقدس عشرت  
از و ز شوم و بوللخ جا و دانی عشرت  
و بیکتابت اندک ناچار در حقیقت از بیت سراب  
بعضی کشف خانیچون معرفت  
نوشته و طاعت و است که در هند  
و گاه کینه بار و طاعت و طاعت  
عبارت از محبوبت و شوقی و در آه  
و زمان و شارت و وسایل شیطان و  
نفس نیایان تا بندگان الهی ظاهر  
کندگان طایبان و نازل مقصود و شترولی  
نامردی ۱۲۰۰ ساله کارون سرایس  
باسب خورشید و یک و نصفی رمضان  
دل شکر و شکرین و بجه امر از شکر و این  
شکار کننده دل ۱۲۰۰ ساله سرایس  
یا در دست بزرگ آفتاب و بار و این  
که بر سر اندوز و در عرب عطاوه گویند  
شان شریفی و این آری و شریفی را  
کوکاری و دایم و بعضی و شریفی را  
که درم و حقدان شوند هر دو  
ظاهر و نهان باشند و در حقیقت  
لازم ۱۲۰۰ ساله جان جان بیام  
که درم و حقدان شوند هر دو  
ظاهر و نهان باشند و در حقیقت  
لازم ۱۲۰۰ ساله جان جان بیام  
که درم و حقدان شوند هر دو  
ظاهر و نهان باشند و در حقیقت  
لازم ۱۲۰۰ ساله جان جان بیام

نوشته و طاعت و است که در هند  
و گاه کینه بار و طاعت و طاعت  
عبارت از محبوبت و شوقی و در آه  
و زمان و شارت و وسایل شیطان و  
نفس نیایان تا بندگان الهی ظاهر  
کندگان طایبان و نازل مقصود و شترولی  
نامردی ۱۲۰۰ ساله کارون سرایس  
باسب خورشید و یک و نصفی رمضان  
دل شکر و شکرین و بجه امر از شکر و این  
شکار کننده دل ۱۲۰۰ ساله سرایس  
یا در دست بزرگ آفتاب و بار و این  
که بر سر اندوز و در عرب عطاوه گویند  
شان شریفی و این آری و شریفی را  
کوکاری و دایم و بعضی و شریفی را  
که درم و حقدان شوند هر دو  
ظاهر و نهان باشند و در حقیقت  
لازم ۱۲۰۰ ساله جان جان بیام  
که درم و حقدان شوند هر دو  
ظاهر و نهان باشند و در حقیقت  
لازم ۱۲۰۰ ساله جان جان بیام











سلطه ای بود که از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی  
 سلطه ای بود که از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی  
 سلطه ای بود که از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی

سلطه ای بود که از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی  
 سلطه ای بود که از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی

صبری نه که از عشق پیر و پیرم من به دست نه که با قضا و آو بر من به پای نه که از میان بگریم من  
 تا آنکه آسمان و محفل بهایون شاهنشاهی و استان مرا بر خواند و ساره بخت بهداری از افق اقبال  
 بر خیزد چاوشان دولت پیر رسیدند و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگی نفس امارت بدیع  
 نقش اعتبار پندوی از پیشطان ضمیر سترده شد و هیچ تخر و چیره دستی نمود و نزدیک آمد که سر و پا برین  
 وشت دیوانگی در نور و دود و وار بند آمیزش در هم شکسته راه آزادی پیش گیر و آن روحانی  
 طیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار از دیرستان میدانت و از سر نوشت چهره کتاب  
 تقدیر بقدری آگهی داشت بخاره گری روی آورد و پدرش آموزی تعلیق و حج گهر کشود  
 تسخیر طرازی و جادو نفسی رهنمایی طریقت به دبستان دولت شافت و سجود آستان اوزنگ نشین  
 فرنگ آرای ناصیه بختندی جلا افروزد بی آنکه دوا و دهر حص اندوزی دامن آگهی عمت شود و در  
 فراختای از سان قدم جستوی فرساید شیر از آنکه شمس را انتظار آید و آبر و بر در بار بخت کرد و بویابی  
 سفارش این آن منت پذیر ی فلان بهمان الطاف شاهنشاهی مرافد گرفت از شب بگا بگنای  
 بر فراز بلند پانگی بر آورد کیمیا ی نظر خداوند صوت معنی عمت را فروغ و گیر بخت دل را فراغ  
 تازه پدید آورد و از آن بیماری دشوار و واکه پیر بان سرگ بزرگی چاره نتوانست کرد و خنی را بالی  
 از نیروی آگهی با عالمیان قطع کیمی و یکسان نسبتی گسترده در کین خویش منافقانه نشست با عیون  
 نفسانی چهره افروخت و توانائی ستردن خنی بدست افتاد و در رنج و دشمنی بدوستداری برخاست  
 و اختلاف کرد با گروه مردم دل را از ان شغل شگرت باز نتوانست داشت و در نزد متگاه باطن گریخت  
 نیاست گنجت چندی بهایون محفل کشور خدای هنگامه دانائی گری پذیرفت تقصیر مقاصد و تشخیص  
 دلائل از روز باز شد از ناشناسائی مراتب حکمت و تمییدی علو حقیقی سخن بر آید و زگار را که تیر و مشکلی و چربی  
 و پای بلند آگهی حاجی اشتند کار دشوار گشت و بجا مشوی بان و جنبش بر و گردن چشم حیل می نمودند گاه به گاه

بودی بیدار است از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی  
 بودی بیدار است از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی  
 بودی بیدار است از کارهای نفسی و عبادی و دینی  
 و پادشاهان و پادشاهانی و دینی

و به جاری جبا علیج  
 مشکل بود  
 قطع زب و

و به جاری جبا علیج  
 مشکل بود  
 قطع زب و







کتابخانه و کتابهای آن در ۱۲۰۰ ساله است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است

در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است

در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است

در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است

در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است

در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است و در این کتابخانه ۱۲۰۰ کتاب است



۲۹۵  
لے تحقیق بازیگری آن  
لے اندازہ پیش رفت

سازمان خود آرازی

روان صفت

عرف کنند به این است

در بیان طرز نوشتن

مدری بقصو  
بر حبیب اطلاع

روزگار یک کرم

مولا محمد باقر

ریاضی و الفبا

فدوی  
حضرت اعلیٰ عربین  
سرف

ایمانی و

وینین

...

36

بدکار تر از آویز شنی ندارد و همانا لعنت آرائی آن خود ستائی خوشنیت من است و ترسیده والا آنست که  
محمد گویی را که سرایه رعونت انتظام میدهد بآئین دشمنان پیش آید و کمونده عیب ناپی ابدستی دارد  
بو که بدین طرز آگهی بر فراز مقصود جای گیرد و از گزند دشمن دانی خالی رنگاری یابد بدستاری فطر  
و پاشی افشاری دل کمتر زمانی از آن نفرت باز آمده با خود در آن سخت و جنگ بی آشتی در میان آورده کا  
از سر گرفت منوی دست و گریبان بخود چون کنم + سرز گریبان که بیرون کنم + چاک زدم  
بر ده سامان خویش + بو که زخم دست به امان خویش + و همواره لطیفه نکویش بر خوشنیت منیزند پسینه با  
نفرین می سر آید هرگاه یکتائی شاهد وجود که باستانیان نیروی شهودی دریافته اند تر از سعادت شنی  
و بیدار بختی بچرخ دلیل روشن چگونه و چرا تنگدلی اند که گریخته کنج خمول مبطلی و کرمانده کجا دست  
میکشائی گرفتار آن آگهی نصیبه نداری یا نیز ستاسائی فروغ کردار نمی بخشد از نیک اختر می نمودی  
دل آن حق پردی و فراخ صفا گرامت فرموده اند که در بارگاه معامله آرائی و فصل خصوات  
دوست و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نیستی دارند تا نشوئی عالمی رضامند جهانی در آن عینیت بر تو انداخت  
دوستان در آرم جوئی کام بر نتواند گرفت با دیگران چه رسد بکاتبتائی شتافتن چیست و از گناه چه  
می اندوزد لیکن چه گوید و چه نویسد شعر و ملامت آئین بلارا + چو دهن سر زلف عذرا گرفته + ز آینه  
عالم و آل عالم + همان نفرت طبع عطا گرفته + حقیقت کار نیست که لگا بوی آدمی سودمند نیاید تا نگاشته  
پیش طاق سر نوشت چه بود و گردن انجم و افلاک چه فتنه باشد بیزنگی آمیزه اجرام علوی و اجسام سفلی  
علاجی نتوان اندیشید تیر اندازی آسمان اسپر نتوان انداخت فروزان شوی جوشن کشتا و خدنگ جبرخ  
خود را بهر زده از چه جوشن در آورم + اکنون با نفس نیز گرفته معرکه مصارعت آراسته دار و هوا خا بان بکدگر  
پاشی حمایت افشده اند زمان مان شعبده بازی تازه بکار میرود و آفت و خیر تلکین چهره عبرت می فروزد و نمیداند که  
انجام کار چه خواهد بود آسایش بکدام منزل وی یابد و ازین تن نیز دشمنان که جاوید پیوند دست و پدشاد خواب  
خواب خوش موت

فقدی  
صفت ای چنین از خلق و  
کار از گرفت ای آفرینش با خلق بار  
آغاز کردم ۱۲۸۵ ای با خود آفرینش  
دارم و گریبان خود بپشت خود میدارم  
چو چو کنتم از گریبان کدام کس میسازم  
ای از عهده گریبان کدام کس بایم بکار  
نمی آید ۱۲۸۶ یعنی باده کردم باده اسباب  
ظاهر داری و دشمنان بدست بدان خود  
در پستی خود را در ایام دشنام کس کفایت  
چیت ۱۲۸۷ از قدر کس نتایج نفی من  
خودست ای تنگید و حدت ۱۲۸۸ جابا بود  
یعنی بوجوق که تقرب بقوت طبعین  
و مضرتی در بیافته اند از ای ابو الفضل  
از سعادت طبعت بدیل خدام شدت  
بی چو شکل ای و از کدام کس گریخت  
گوشه گشتی مخدای و کدام را از گشت بکلام  
جهال یعنی ۱۲۸۹ ای خرفی کردم که  
از ان علم معروف بهره نداری با ستاره  
علم نواری عمل پس بدین از سعادت  
دقت دل توانی چو دل بندی هست  
تر واده اند که عدالت و بفسد بستره  
دوست و دشمن از یک تو نیست لای  
دارند ۱۲۹۰ ای همانان ناخوش  
یا رضا مستوران نیست لای تو نیست  
و در غلاف عدالت و دشنام مطلب  
و بر خلاف عدالت از من تو نیست  
شان بکنم تا

مت کند  
نکوهده

سینه زبا = بدز  
نیش = گرسنه  
گرم = زخمی  
آب گرم

مصارعیت  
التج کرنا - کجا  
نیاید  
سه تن بی خوف  
رجا  
فرغ







از انفاطیست که در آن  
افاضت جازو داشته اند و گاهی  
در صورتی که در پیوسته باشد  
و بیار جبهه است ۱۲  
بکون راست و چپ و در فاری  
از کار گذاران قضا و قدر است  
مرا و از نیمه بعضی باده است نصف  
را گویند که موجب احکام است ۱۲

بطور فریبنده کروم دست + درین دم که دوران سخن آید بود سخن از من و بهمت از شاه بود که گفتم است  
امید داری بد + فلک نصرت و بخت یاری بد + باینش کلک گیتی خرام + بپایان برم این گرمی کلام  
خاتمه و قدر دوم اکبر نامه بنام ایزدای فطرت تیز رو + که دای سخن را سر انجام نو + قلم یکدم از جنش  
آرام یافت + سود دوم و قدر تمام یافت + از انجا که فطرت یا در و اراوت دست و بخت بیدار و سعادت  
مساعده بود و نیروی چیدگی بهشتی و زلی برخی سوانح قرن ثانی دولت جاوید طراز نگاشته آمد و بدست یاری و نشان  
ابداً بهمت قدری بکد و شگفت غنومی چو شد نیمه زین بنامه رست + مرا نیمه عالم آمد بدست + و گر  
نیمه اگر بود روزگار + چنان گویم از طبع آموزگار + که خوانندگان بر آرد خواب + بر قص و دریا بیان او  
آب + پس حوی می پشانی فطرت بدامن امید بخت نیمه قطره از دریای آگهی تراوش نمود چه بخارهای دل  
سجوش و دما سخن بدین منطرس و او گوهر گوش آید بگو که پذیرش لها بلند نامی بخشد و مرا منیر جان بدید گردانند بیت  
من از جانش برون دم پرواز + خدایش جای در جا نهانند باز + وقت آنست که جبین نیاز از سجود  
نیایش بر ندارد و ناصیه سپاس گزاری را از زمین ضراحت برگیر همان گارش مایون مهر اسجد گاه خود خسته  
گوش بر فسانه طرازی نفس و گامه نهند و سوزان کیمیای سعادت بچله اندوزی آن انهرن از دست  
فرود نهد و چرا بر دارد که کار فرمای ابدع در یوزه این ده هزار مشغله پذیرفته زمان زمان غنیمت اول و  
فطرت را نیز و بهمت را توان می بالاند و من کج مج زبان مبدی نثر او همچو ان ابر خوانده بر فراز  
حقیقت پژوهی و دیدگاه نکته پیرانی جای میدهد نفس نفس سموات معانی را در کشته بر صدر جای  
شناسائی مینشاند و از خصیصه خیالات تقدیری برین کشیده بر آید جگاه اطلاق مبر و چگونه تواند برداشت  
کنیز گسار تقدیر پاسبانی پیر من دل فر گرفته و طلسم بلا گردان قلمون خود ستائی بر شیطاقت بنیش آوخته  
عشقوان آگهی در کف عاطفت و انامی رموز انفسی و آفاقی پدر بر بزرگوار در آمد و از گوهر هدیه  
امیرش و فریب استان این نگین بباطر کناره شد و هنگام شباب نارسیده بر غوا مض علوم

۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

خاکه دفر  
شماره  
روشنان  
مرا و کار  
نیمه = بوی  
مهر و یار  
که موجب است  
مقبول جاندار  
صفت فن یعنی خود  
صوفیان یعنی نفس  
سعادت نگارش  
بکسر ما و غلام  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

حذف و راز بالای ظروف شل بل توان گفت که بوش زائد و حذف از درین مقام چنانکه گمان برده اند بخیل فاعل و مفعول و دیگر افعال مطلق فقرات ابی و بعضی و نشان که این  
ای از انفاطیست که در آن  
افاضت جازو داشته اند و گاهی  
در صورتی که در پیوسته باشد  
و بیار جبهه است ۱۲  
بکون راست و چپ و در فاری  
از کار گذاران قضا و قدر است  
مرا و از نیمه بعضی باده است نصف  
را گویند که موجب احکام است ۱۲



[illegible]























و شکرش بود و خود را از این کشتن گویا نام برده و خود نالی است یعنی اگر از طرف منم نیت رسید از جانب او شکرش باید که همیشه بخورد و از شکر گذاری و نایب الله است سرای راه تبهی شناسی بخین جان

و چون در این کشتن گویا نام برده و خود نالی است یعنی اگر از طرف منم نیت رسید از جانب او شکرش باید که همیشه بخورد و از شکر گذاری و نایب الله است سرای راه تبهی شناسی بخین جان

اکوده کردن

سودگی آنرا

و عیب گیری

هم کن

ن

سری

سری

و شکرش بود و خود را از این کشتن گویا نام برده و خود نالی است یعنی اگر از طرف منم نیت رسید از جانب او شکرش باید که همیشه بخورد و از شکر گذاری و نایب الله است سرای راه تبهی شناسی بخین جان

و در هنگام نیکی ناسر امیری چنانچه کوشش جان و نبات جانور در سر ایستادن راه ندارد چرا بدین مشتت آلود اختیار و خخته زبان پیغاره دراز داری دیده به نیرنگی مشجد استعدا کشته و صفو تکه باطن را بلامت بر سیالای از حسن و زافزون مان مان تازه سروری برگرفته دهن فطرت را چون چراغ شمعین ساز ریاعی ای دوست اگر تو دوستدار خوشی + تاکی ز بهوار سرکار خوشی + هر چند که بیشتر نمی آئوی + این می کشم که برقرار خوشی + در پیش نیک بسیجان ظاهر نگاه خیر غالب طراز هستی گیر و بگویم ز این حقیقت شناسان و درین شهر محو آن محال بر هر زده لای دل کوران رسم و یاد گزاری خیم تنگ عادت شیفته مشو و خرده گیر پذیرای راز آسمانی شده از غم و شادی روزگار کناره کن زبان و دل بخوشی در سپار رموز ایزدی بر ملا انداختن بخودی و دیوانگی حال همگان باز نمون غمازی و شاطلی به بیچاره بر خاستن سخت ولی و جلادی به نظرن گراییدن هر زده گوی و یافه درانی خواستن از داور بهمال آموختن و بیاد دادن از غیر طلبیدن کار نشاختن و آبروختن راه صبر سیر و سلاح شورشی و نبرد آرائی شکر پیشگی برابری و خود نمائی خاموش بودن جاسوسی و ناموس دوستی شاد و رستین سبکسری و بدستی اندوه خوردن گراختن و شکوه فروشی پیش رفتن پیش طلبی باز پس شدن کم کردگی برابرتافتن بی ادبی کجای بودن و امانندگی سرای راه تبهی ستی و آخرین منزل نابود شناسی ریاعی تاکی باشی بی سرو بن هیچ مباحث + خاموشی جوی در سخن هیچ مباحث + تاکی گوی که من چه خواهم کردن + تو هیچ نمی کن هیچ مباحث + نوید آگهی از فراخانی سرگردانی بگوشه جمعیت آرمش بخشد و از تباها اندیشی باز آمده بناگزیر و سزاوار حال خرسندی گرفت نه عامه و من از بیم آزار و ترس آسیب بطرز خاصان بزم تقدس و پیش سواران میدان را گهی که از دید کبریا می آیزدی دست از نابالیت باز دارند امید که چون جان خاص نقوش و همی بز و اید و نمونی بود و بر نیز و همچنانکه به سنگیری فطرت از ذوق خیل

و شکرش بود و خود را از این کشتن گویا نام برده و خود نالی است یعنی اگر از طرف منم نیت رسید از جانب او شکرش باید که همیشه بخورد و از شکر گذاری و نایب الله است سرای راه تبهی شناسی بخین جان



۳۰۵  
بهارستان لذت و دیرانی ظهور حق  
در سید کج خلق فاطمائی اندوخته عقل  
کار از آلاش کاپا بخت گز افروخته  
بیدار کنم تا بصلحت وی کار کند ۱۲  
شاد و محض برون خیال ست در حبس  
شایالات خود لذت یافته خوش میشوند  
مراد از پیر همین نبات تبار باغبان  
۱۳ ای در حقیقت کج گزنی چنگا  
ست غیبی که افشالات پریان کیدان  
نموده با صدف بودن ضامن  
کج گز

چارپایه حضرت رسول  
 و تقاضای حق پناشیای کاسد فزار و کاذب  
 با اوست هیچ کند ۱۲۵ ای اگر لذت  
 از نشستن لذت را دریافت کنی باز فزاین  
 نفس را لذت نه پنداری و نگوئی ۱۲۶  
 ای رخ جان تو بجام علوی اسد اگر درواز  
 چمبر حص ربانی نبی لفظ باز در بیجا طغ  
 وار ۱۲۷ ای سواي تو کو دوستان صبر  
 و فرسوده گردیدن دل از رخ و تاب هیچ صحت  
 نیست ۱۲۸ ای در سیرین رقیق این  
 رشادای از لذات

علم است و بی او کشتنش نپزوده اند ۱۱  
 مصطلحات معنی آنچه معروف علم اصطلاحات  
 خود مقرر کرده اند کنایت از علم ظاهری  
 باشد در علم بضم بین معلوم و تشدید لام مفتوح  
 یعنی از زبان حاصل که از خود کلامی اصطلاحات  
 معنی مانند و علم را که وسیله و حصول بمقصود است  
 حاصل مقصود داشته بدان و نشود و باشد  
 و زنی از آن بطرف مقصود نمایند ۱۲  
 طایبان منزل کمال را که بجهت علم این بهر  
 اصطلاحات معنی باشد مانند نشاء خود  
 از آن فاعله سوزنده ۱۲

میشود اگر کسی  
 مطالعه بعضی از این کتاب  
 حقیقت کا عاود شود و در این  
 از مباحث بسیار بیرون نماند  
 و از آنکه در این کتاب  
 شود و بدان شود و در این  
 و بافتن بر آن و در این  
 هر دو بخواند و در این  
 ندی عقل است و در این  
 باورنی در این کتاب  
 بر این دین و در این























نابند از هر دو امر علته باشند  
 ساد و لوح نادان سلفینه  
 بیای بجز اول و بیفخ باس  
 تخانی نالی بسکون لام منقش فغانی  
 از صدر نغمن بی اندون فرام  
 کرون کزانی البیان ۱۲ سده و ۱۳  
 ولان بنده و حله بر سر سزای نودی  
 رخ با سطوات جز آن بسبب نایب  
 بین حله چاکه و بعضی نایب

پذیری سلطان خرد و رضامندی ایزد بسته از گویش خلق و آفرین مردم کیسوزنید و باز رگانه  
 ساد و لوح سو که از عمر گرانمایه بر دارند و فائده که از دوا و دوشین سلفینه ذکر باید کرد و اسم جمیل باشد  
 فرمانروایان چهارچمن صورت معنی و دریا و لان انجمن تجرد و تعلیق که از فراخی حوصله و کشایش عرصه  
 آگهی بر غوا مض این و آتش بواجب فرارند به نیروی ایزدی تا یابد بار و دوا عالم بر دوش فطرت نهند  
 و بتوانائی فرا آگهی سبکبار بوده چالش نمایند و کار و بار این و ضد ترا که را در مردان و الاهت کی انجما  
 بسزاکتر تواند کرد بر نمونی سخت خدا و چنین گزیده سامان انتظام باید که عقل اول و شگفت ناند آسمان  
 نیزنگار بحیرت او فتد و سرمایه سوزبان صوری و معنوی بدست آید و در یک زمان این و آیین مختلف بزم  
 سورا آسته گرد و چنانچه از ناصیه گرمی احوال بر افروزنده چهره و دولت بر افرازانده رایت اقبال  
 زمان مسعود و ما که امروز آسمان ابکام او میگردد و ستاره را به بلندی او سیر میفرماید شعری قرن و پنجمین  
 هند اکبر شاه + چراغ بار که دولت تمخانی + دل از خیال و باله و زبان بذر او ناز و تابش ظهور  
 دارد و پر تو پیدائی میدهد ایزد تعالی آن یکتائی ملک باقائی بخشد و بر همانان دست جاوید فرستد  
 آن فرمانروائی صوت و معنی بفرغ عقل خدا داد و شجر اغ بهمت گران سنگ چنین ملک بیکران آید  
 دارد و جهان بهیاری آگاه ولی خرامش فرماید که دیده و رانج الانگاه هر نشاء بگیری پی نتواند برود  
 هر کلام آن گوهر جهان افروز شناسائی را خاص و انگار و ازان باز که سرشته سخن سرانی دوست آید  
 کاربرد ازی در میان ست شایسته نایب وانی دارد بدین شایستگی و پیر جانی این و ابناء و فراوان جنگ  
 که در کفایت قدسی فراهم آمده نشان دهند مجمع بحرین و دنیا منبع حشمت و صوت و معنی محل آرای سفرد  
 وطن شمع خلوت در انجمن بکشی کار و فریبندگان هم بنده سوسخته و لان کثرت تعلقات صوری گرد  
 فتوری در تاجخانه دل آن حدت گزین نماند لکن فطری ایزد پرستی یکتادلی با و تفرقه در نگانه هر نوزاهم  
 قید ظاهر و هم اطلاق باطن قطعه از لوحه شین سیند پاک میان + نور خدای مینی خدای انی + هم تحت

می شود از غلط افغان است  
 ۱۲ مولوی محمد باقری روم  
 اسباب کیمیا ای این و ضد کیمیا  
 اتفاق باشند ۱۲  
 برای کار و بار این و ضد کاشاه  
 بدو عالم است یک چیز لایق و بین  
 گر نیست را و بیخ رای مملو آخر  
 دل مملو می شود و دانا و نجاش  
 و جو اند و سخن سرخجام سیرای  
 راق عقل اول کثایت از حضرت  
 جلیل سوزبان بر است بجه  
 ۹۵  
 بدین صوفیان یعنی لغت و فقه  
 بدین و درین انشا به همان چیز  
 مذکور به بالا سبب این مملو واد  
 مروت یعنی تنگنا و در حق فوی  
 و مملو نودی ۱۲ ب بفرقه  
 استیمو رانی که باد شایست  
 سنورا از بعد او اکبر شاه ۱۲  
 این جمله با سطوف و مملو  
 رای قول او از ناصیه ۱۲  
 ۱۲ ای و انبایان هر عالم ازل  
 عالم دیگر آگاه نشوند و بین دانند  
 که باد شاه خاص شناسایان

الفقش = اندو  
 آتش = صند - بر خ  
 برای کار و بار این و ضد کاشاه  
 سر ایام لبر - لدن  
 کوزیان هر فردن صر  
 نفع دنی مبرع

دنیای عالم از  
 عالم دیگر آگاه نشود  
 همین داشته که باور  
 شناسای این جهان  
 که من در آن هستم  
 در شریک من الف و  
 بینا و عالم فراخ شده  
 مسافر در وطن  
 خلوت در انجمن  
 مشاهد و دولت در آن

همانست که در آن هم نام  
 ساد و لوح ساد و لوح  
 کلامی جاری نشود و در بین  
 ندی نشان میند که در بین  
 بافت و مقامات که در بین  
 این دو هم یک متی الف و بیاض  
 یعنی دو عالم فراخ شده باشند  
 مسافر در وطن  
 خلوت در انجمن  
 مشاهد و دولت در آن



















[illegible]



ای سینه نادر بیان خوش  
و غایت لطیف زبانی بنویسد  
که نوشته اند که حقیقت خود را  
در آرد و درین خراب دل نشینی  
از بی طلبی السلام علیها و علیها  
صلوات و عوام غلبه باند و ظاهر  
ظلالی باشند که ظاهر و باطن  
کرا و کارکنان تقدیر از میان  
خلفن برای انظار جهان بکنند

دشت زدگی و آویزش درونی و برونی دست از ان نگاشتن باز نیداشت و فتوری و سوغیت  
راه نمی یافت و نفس نفس محبت را نیروی دیگر پیدی آمد و این جنگ شگرت افزایش نمود و کشاکش  
ظاهر و باطن می افزود تا آنکه نور حقیقت تابش فرمود و گرد بسته کشاکش یافت و غراب آثار نفس قدسی  
گهی آن خدیو بتازگی خاطر نشین آمد و دل و دیده را نوری بدیع فرو گرفت و نگاشته خرد پروان  
بستانای نخی حقیقت خویش را آشکار کرد و برین ابل پیچی گرای بخشود گزارده دانش پروان  
پیشین آنست که قافله سالار ملک تقدس اجیره ستی بر خواص و عوام باشد و زرتیگاه باطن ظاهر از پر تو عا  
آن بکلیای جهان الهی آبادی پذیرد و کار کیایی صوت را که برای نظم را کند گهی آن جهان هزاران خلایق  
بر کشند اگر چه بی آدمیان در سطوت فرمان او باشند لیکن ظاهر اینان هم آورد و درون امارا راه نیاید دیگر  
لیکایان ملک الهی جز بر بطن صافی دست تسلط بر کشاند چنانچه اطوار عموم او بیا و سایر اصفیا از ان آگهی بخشند  
و دانش و انان سیم و کان آریان و زگار جز در دل عامه کاری نتواند ساخت تا شیر انقاس شان جز بر آن  
خراب پدید نیاید از آنجا که اورنگ نشینان را افزای و می ملک معنی نیز گردانیده اند نفس قدسی من کج  
زبان بی یاور هیچ مان چنین نیز گشای بظهور آورد و از حیض گاه بیداشی بر فراز جای حقیقت سنا  
منوی بفسخ قالی و فیروز مندی سخن را دوام زد و دولت بلندی طراز از فرین ستم قلم را بر زمین  
بر نام شاهنشهر دم را بختین باوری نماید آسمانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاوید طراز را به تمام  
و کوششی برین رسم و عادت بکار برد تا آنکه بشیر احوال زمان خویش نگاشتن یافت و بسیاری سوانح  
خود در میان معامله بود و از غوامض و خفایای سلطنت تا بسائر امور چه سدا آگهی بر کمال داشت از آنجا که  
و سواس سخن گریبان خاطر گرفته بود و بر حافظه خود اعتما و نمیکرد از بزرگان دولت نوینان الا شکوه دیگر  
قدمان پوشمند پر شهای مختلف نمود و بر تقریرهای متنوع اکتفا کرده بنگاشتن آن استد عانموده و در هر  
ساخته زیاده از نسبت مرد فرو نهیده احتیاط گزین نوشتار برگرفت از اختلافهای سراسر گ که از بسینگان سوانح  
واقف کل

دست از ان نگاشتن باز نیداشت و فتوری و سوغیت  
نور حقیقت تابش فرمود و گرد بسته کشاکش یافت و غراب آثار نفس قدسی  
خاطر نشین آمد و دل و دیده را نوری بدیع فرو گرفت و نگاشته خرد پروان  
برین ابل پیچی گرای بخشود گزارده دانش پروان  
تقدس اجیره ستی بر خواص و عوام باشد و زرتیگاه باطن ظاهر از پر تو عا  
برای نظم را کند گهی آن جهان هزاران خلایق  
بر کشند اگر چه بی آدمیان در سطوت فرمان او باشند لیکن ظاهر اینان هم آورد و درون امارا راه نیاید دیگر  
لیکایان ملک الهی جز بر بطن صافی دست تسلط بر کشاند چنانچه اطوار عموم او بیا و سایر اصفیا از ان آگهی بخشند  
و دانش و انان سیم و کان آریان و زگار جز در دل عامه کاری نتواند ساخت تا شیر انقاس شان جز بر آن  
خراب پدید نیاید از آنجا که اورنگ نشینان را افزای و می ملک معنی نیز گردانیده اند نفس قدسی من کج  
زبان بی یاور هیچ مان چنین نیز گشای بظهور آورد و از حیض گاه بیداشی بر فراز جای حقیقت سنا  
منوی بفسخ قالی و فیروز مندی سخن را دوام زد و دولت بلندی طراز از فرین ستم قلم را بر زمین  
بر نام شاهنشهر دم را بختین باوری نماید آسمانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاوید طراز را به تمام  
و کوششی برین رسم و عادت بکار برد تا آنکه بشیر احوال زمان خویش نگاشتن یافت و بسیاری سوانح  
خود در میان معامله بود و از غوامض و خفایای سلطنت تا بسائر امور چه سدا آگهی بر کمال داشت از آنجا که  
و سواس سخن گریبان خاطر گرفته بود و بر حافظه خود اعتما و نمیکرد از بزرگان دولت نوینان الا شکوه دیگر  
قدمان پوشمند پر شهای مختلف نمود و بر تقریرهای متنوع اکتفا کرده بنگاشتن آن استد عانموده و در هر  
ساخته زیاده از نسبت مرد فرو نهیده احتیاط گزین نوشتار برگرفت از اختلافهای سراسر گ که از بسینگان سوانح

دست از ان نگاشتن باز نیداشت و فتوری و سوغیت  
نور حقیقت تابش فرمود و گرد بسته کشاکش یافت و غراب آثار نفس قدسی  
خاطر نشین آمد و دل و دیده را نوری بدیع فرو گرفت و نگاشته خرد پروان  
برین ابل پیچی گرای بخشود گزارده دانش پروان  
تقدس اجیره ستی بر خواص و عوام باشد و زرتیگاه باطن ظاهر از پر تو عا  
برای نظم را کند گهی آن جهان هزاران خلایق  
بر کشند اگر چه بی آدمیان در سطوت فرمان او باشند لیکن ظاهر اینان هم آورد و درون امارا راه نیاید دیگر  
لیکایان ملک الهی جز بر بطن صافی دست تسلط بر کشاند چنانچه اطوار عموم او بیا و سایر اصفیا از ان آگهی بخشند  
و دانش و انان سیم و کان آریان و زگار جز در دل عامه کاری نتواند ساخت تا شیر انقاس شان جز بر آن  
خراب پدید نیاید از آنجا که اورنگ نشینان را افزای و می ملک معنی نیز گردانیده اند نفس قدسی من کج  
زبان بی یاور هیچ مان چنین نیز گشای بظهور آورد و از حیض گاه بیداشی بر فراز جای حقیقت سنا  
منوی بفسخ قالی و فیروز مندی سخن را دوام زد و دولت بلندی طراز از فرین ستم قلم را بر زمین  
بر نام شاهنشهر دم را بختین باوری نماید آسمانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاوید طراز را به تمام  
و کوششی برین رسم و عادت بکار برد تا آنکه بشیر احوال زمان خویش نگاشتن یافت و بسیاری سوانح  
خود در میان معامله بود و از غوامض و خفایای سلطنت تا بسائر امور چه سدا آگهی بر کمال داشت از آنجا که  
و سواس سخن گریبان خاطر گرفته بود و بر حافظه خود اعتما و نمیکرد از بزرگان دولت نوینان الا شکوه دیگر  
قدمان پوشمند پر شهای مختلف نمود و بر تقریرهای متنوع اکتفا کرده بنگاشتن آن استد عانموده و در هر  
ساخته زیاده از نسبت مرد فرو نهیده احتیاط گزین نوشتار برگرفت از اختلافهای سراسر گ که از بسینگان سوانح

دست از ان نگاشتن باز نیداشت و فتوری و سوغیت  
نور حقیقت تابش فرمود و گرد بسته کشاکش یافت و غراب آثار نفس قدسی  
خاطر نشین آمد و دل و دیده را نوری بدیع فرو گرفت و نگاشته خرد پروان  
برین ابل پیچی گرای بخشود گزارده دانش پروان  
تقدس اجیره ستی بر خواص و عوام باشد و زرتیگاه باطن ظاهر از پر تو عا  
برای نظم را کند گهی آن جهان هزاران خلایق  
بر کشند اگر چه بی آدمیان در سطوت فرمان او باشند لیکن ظاهر اینان هم آورد و درون امارا راه نیاید دیگر  
لیکایان ملک الهی جز بر بطن صافی دست تسلط بر کشاند چنانچه اطوار عموم او بیا و سایر اصفیا از ان آگهی بخشند  
و دانش و انان سیم و کان آریان و زگار جز در دل عامه کاری نتواند ساخت تا شیر انقاس شان جز بر آن  
خراب پدید نیاید از آنجا که اورنگ نشینان را افزای و می ملک معنی نیز گردانیده اند نفس قدسی من کج  
زبان بی یاور هیچ مان چنین نیز گشای بظهور آورد و از حیض گاه بیداشی بر فراز جای حقیقت سنا  
منوی بفسخ قالی و فیروز مندی سخن را دوام زد و دولت بلندی طراز از فرین ستم قلم را بر زمین  
بر نام شاهنشهر دم را بختین باوری نماید آسمانی در فراهم آوردن احوال این دولت جاوید طراز را به تمام  
و کوششی برین رسم و عادت بکار برد تا آنکه بشیر احوال زمان خویش نگاشتن یافت و بسیاری سوانح  
خود در میان معامله بود و از غوامض و خفایای سلطنت تا بسائر امور چه سدا آگهی بر کمال داشت از آنجا که  
و سواس سخن گریبان خاطر گرفته بود و بر حافظه خود اعتما و نمیکرد از بزرگان دولت نوینان الا شکوه دیگر  
قدمان پوشمند پر شهای مختلف نمود و بر تقریرهای متنوع اکتفا کرده بنگاشتن آن استد عانموده و در هر  
ساخته زیاده از نسبت مرد فرو نهیده احتیاط گزین نوشتار برگرفت از اختلافهای سراسر گ که از بسینگان سوانح







































لهای رگ عام  
در آن عرض سیرت ساری  
بنج علامه ۱۲  
نسخ مبارک در آن وقت بخانه  
ابو افضل در آن وقت بخانه  
عماد شریف در آن وقت بخانه  
تیز و در آن وقت بخانه  
گفته شود بسبب کمی وقت سانه  
ایل روزگار از آن وقت بخانه  
۱۲

و دایه عام سرباری آن شورش بی اندازه بر جانیان آسیب رسانید در اکثریند و ستان این تنگه است  
و جانگزیانی بود آن سیرت ساری در همان اویه قدسی پایی همت افشرد و گرفتوری بر آن صفو تنگه شست  
راقم شکر فنامده در آن منگام در آن خیم بود و تیر آگهی چنان بر شیطانی نیش میافت که شرح آن به کالبد  
گفت نگنجد و اگر آید پنگنای شغوانی زبانیان نشو و این سانچه نیک خاطر دار و آگهی یدیه در آن دیگر  
معاضدن سختی روزگار خاندانها بر افکند و گروه با گروه مردم فرو شدند و آن کاشانه هفتاد و کس از دگر  
اناست خرد و بزرگ نمانده باشند اخوان روزگار را فراخی حال نشاط درون شان حیرت افزوی میباری  
و سحر طرازی گمان دگی و یک سیر غله و زی بهر سیدی آن ابد گیمای لیون شایندی آب تفسید بدین دم  
قسمت یافتی و شکفت ترا که غم روزی در آن منزل بنود و بجز اندیشه پرستش از دی چیزی بخاطر راه  
نمیگرفت و بجز محاسبه نفسانی و مطالعه اسفار حقیقت شغل دیگر نبود تا آنکه حجت از دی بر تهمنان تافت  
و خامی شرک چهره شادمانی بر افروخت تا چه رایت شایسته ای تواند اخت و جهان ابعادت و ز افزون  
روشنایی خاص بخشید بارگاه خرد و دانش آید و کالای آگهی بهای بزرگها و دنفون حکمت انواع دانش در میان  
شد و بیانها تازه و دست یدهای بلند و دریافتهای گزیده پیدائی گرفت و گوناگون مردم از خیر عیقل فواید  
بیکران داشتند و خلوتکده آن نورانی شست مجمع و انشان هفت کشور آمد و سخن بلند گراشد حدیث  
افسرد و بر افروخت و ناتوان بیست و گوهران افزایش یافت و او بر آئین خویش سرگرم بوده اهر سم  
نسب دی و بر دینخواست نشسته راه در ایست نشافتی و مردم کم گذار کوتاه بین بیاب شده راه افرا  
سیرت بشیری گروه ممد و پیوندادی و از گفتار پریشان استا نه با پرداختی و ساده لوحان زنگار  
بر آغایدی و خیال تباه بدل آزاری تگاد و نمودی بگی دست آویز تبا و بیجی اینان سانچه شیخ علایت  
گروهی در میند باشند میر سید محمد جو پوری را مهدی موعود شمرند و در آن مبالغه نمایند با علم و عمل و تهذیب اخلاق  
چندین نصوص افرا موش کرده درین مذهب غور نمایند در بیان سلیمان شیخ علانی نام جوانی باراشکی

سر بارکی = علوی  
۱۲  
بنده اند ۱۲  
که در غیبت آگهی آن گذشت  
بخوبی یاد دارم و آگاه بودم  
بینندگان و دیگران بدان میکنند  
۱۲  
ای بر با ساخت فرو  
شادی بزرگتر از قند سینه فرود  
بنده اند ۱۲  
نسخ مبارک بود و کور و انات  
۱۲  
ای مردان و زنان ۱۲  
اسهل روزگار بنده حال  
نشاط آنالگان برندی کنایان  
۱۲  
کجا که ساحر اند و در آن خط بیان  
فروختی و خرسندی بر سر بند ۱۲  
دست باب آفتاب استاده کرد رقا  
نقشهای مملو و خاصه بجمه فزنی  
عین و ازانی ۱۲  
دیدهای بندای بی بی بای بزرگ  
پیدائی یافتی ظاهر شده مثل  
ای رشکهای روان که بسبب قضا  
بر فرود شده بود درین گردیده  
نسخ مبارک بر طبق خود مستند  
مانده راه ظاهر و در آن بیخوف  
و در دانه قضاوت نشسته  
۱۲  
۱۱۱  
۱۱۲  
۱۱۳  
۱۱۴  
۱۱۵  
۱۱۶  
۱۱۷  
۱۱۸  
۱۱۹  
۱۲۰  
۱۲۱  
۱۲۲  
۱۲۳  
۱۲۴  
۱۲۵  
۱۲۶  
۱۲۷  
۱۲۸  
۱۲۹  
۱۳۰  
۱۳۱  
۱۳۲  
۱۳۳  
۱۳۴  
۱۳۵  
۱۳۶  
۱۳۷  
۱۳۸  
۱۳۹  
۱۴۰  
۱۴۱  
۱۴۲  
۱۴۳  
۱۴۴  
۱۴۵  
۱۴۶  
۱۴۷  
۱۴۸  
۱۴۹  
۱۵۰  
۱۵۱  
۱۵۲  
۱۵۳  
۱۵۴  
۱۵۵  
۱۵۶  
۱۵۷  
۱۵۸  
۱۵۹  
۱۶۰  
۱۶۱  
۱۶۲  
۱۶۳  
۱۶۴  
۱۶۵  
۱۶۶  
۱۶۷  
۱۶۸  
۱۶۹  
۱۷۰  
۱۷۱  
۱۷۲  
۱۷۳  
۱۷۴  
۱۷۵  
۱۷۶  
۱۷۷  
۱۷۸  
۱۷۹  
۱۸۰  
۱۸۱  
۱۸۲  
۱۸۳  
۱۸۴  
۱۸۵  
۱۸۶  
۱۸۷  
۱۸۸  
۱۸۹  
۱۹۰  
۱۹۱  
۱۹۲  
۱۹۳  
۱۹۴  
۱۹۵  
۱۹۶  
۱۹۷  
۱۹۸  
۱۹۹  
۲۰۰  
۲۰۱  
۲۰۲  
۲۰۳  
۲۰۴  
۲۰۵  
۲۰۶  
۲۰۷  
۲۰۸  
۲۰۹  
۲۱۰  
۲۱۱  
۲۱۲  
۲۱۳  
۲۱۴  
۲۱۵  
۲۱۶  
۲۱۷  
۲۱۸  
۲۱۹  
۲۲۰  
۲۲۱  
۲۲۲  
۲۲۳  
۲۲۴  
۲۲۵  
۲۲۶  
۲۲۷  
۲۲۸  
۲۲۹  
۲۳۰  
۲۳۱  
۲۳۲  
۲۳۳  
۲۳۴  
۲۳۵  
۲۳۶  
۲۳۷  
۲۳۸  
۲۳۹  
۲۴۰  
۲۴۱  
۲۴۲  
۲۴۳  
۲۴۴  
۲۴۵  
۲۴۶  
۲۴۷  
۲۴۸  
۲۴۹  
۲۵۰  
۲۵۱  
۲۵۲  
۲۵۳  
۲۵۴  
۲۵۵  
۲۵۶  
۲۵۷  
۲۵۸  
۲۵۹  
۲۶۰  
۲۶۱  
۲۶۲  
۲۶۳  
۲۶۴  
۲۶۵  
۲۶۶  
۲۶۷  
۲۶۸  
۲۶۹  
۲۷۰  
۲۷۱  
۲۷۲  
۲۷۳  
۲۷۴  
۲۷۵  
۲۷۶  
۲۷۷  
۲۷۸  
۲۷۹  
۲۸۰  
۲۸۱  
۲۸۲  
۲۸۳  
۲۸۴  
۲۸۵  
۲۸۶  
۲۸۷  
۲۸۸  
۲۸۹  
۲۹۰  
۲۹۱  
۲۹۲  
۲۹۳  
۲۹۴  
۲۹۵  
۲۹۶  
۲۹۷  
۲۹۸  
۲۹۹  
۳۰۰  
۳۰۱  
۳۰۲  
۳۰۳  
۳۰۴  
۳۰۵  
۳۰۶  
۳۰۷  
۳۰۸  
۳۰۹  
۳۱۰  
۳۱۱  
۳۱۲  
۳۱۳  
۳۱۴  
۳۱۵  
۳۱۶  
۳۱۷  
۳۱۸  
۳۱۹  
۳۲۰  
۳۲۱  
۳۲۲  
۳۲۳  
۳۲۴  
۳۲۵  
۳۲۶  
۳۲۷  
۳۲۸  
۳۲۹  
۳۳۰  
۳۳۱  
۳۳۲  
۳۳۳  
۳۳۴  
۳۳۵  
۳۳۶  
۳۳۷  
۳۳۸  
۳۳۹  
۳۴۰  
۳۴۱  
۳۴۲  
۳۴۳  
۳۴۴  
۳۴۵  
۳۴۶  
۳۴۷  
۳۴۸  
۳۴۹  
۳۵۰  
۳۵۱  
۳۵۲  
۳۵۳  
۳۵۴  
۳۵۵  
۳۵۶  
۳۵۷  
۳۵۸  
۳۵۹  
۳۶۰  
۳۶۱  
۳۶۲  
۳۶۳  
۳۶۴  
۳۶۵  
۳۶۶  
۳۶۷  
۳۶۸  
۳۶۹  
۳۷۰  
۳۷۱  
۳۷۲  
۳۷۳  
۳۷۴  
۳۷۵  
۳۷۶  
۳۷۷  
۳۷۸  
۳۷۹  
۳۸۰  
۳۸۱  
۳۸۲  
۳۸۳  
۳۸۴  
۳۸۵  
۳۸۶  
۳۸۷  
۳۸۸  
۳۸۹  
۳۹۰  
۳۹۱  
۳۹۲  
۳۹۳  
۳۹۴  
۳۹۵  
۳۹۶  
۳۹۷  
۳۹۸  
۳۹۹  
۴۰۰  
۴۰۱  
۴۰۲  
۴۰۳  
۴۰۴  
۴۰۵  
۴۰۶  
۴۰۷  
۴۰۸  
۴۰۹  
۴۱۰  
۴۱۱  
۴۱۲  
۴۱۳  
۴۱۴  
۴۱۵  
۴۱۶  
۴۱۷  
۴۱۸  
۴۱۹  
۴۲۰  
۴۲۱  
۴۲۲  
۴۲۳  
۴۲۴  
۴۲۵  
۴۲۶  
۴۲۷  
۴۲۸  
۴۲۹  
۴۳۰  
۴۳۱  
۴۳۲  
۴۳۳  
۴۳۴  
۴۳۵  
۴۳۶  
۴۳۷  
۴۳۸  
۴۳۹  
۴۴۰  
۴۴۱  
۴۴۲  
۴۴۳  
۴۴۴  
۴۴۵  
۴۴۶  
۴۴۷  
۴۴۸  
۴۴۹  
۴۵۰  
۴۵۱  
۴۵۲  
۴۵۳  
۴۵۴  
۴۵۵  
۴۵۶  
۴۵۷  
۴۵۸  
۴۵۹  
۴۶۰  
۴۶۱  
۴۶۲  
۴۶۳  
۴۶۴  
۴۶۵  
۴۶۶  
۴۶۷  
۴۶۸  
۴۶۹  
۴۷۰  
۴۷۱  
۴۷۲  
۴۷۳  
۴۷۴  
۴۷۵  
۴۷۶  
۴۷۷  
۴۷۸  
۴۷۹  
۴۸۰  
۴۸۱  
۴۸۲  
۴۸۳  
۴۸۴  
۴۸۵  
۴۸۶  
۴۸۷  
۴۸۸  
۴۸۹  
۴۹۰  
۴۹۱  
۴۹۲  
۴۹۳  
۴۹۴  
۴۹۵  
۴۹۶  
۴۹۷  
۴۹۸  
۴۹۹  
۵۰۰  
۵۰۱  
۵۰۲  
۵۰۳  
۵۰۴  
۵۰۵  
۵۰۶  
۵۰۷  
۵۰۸  
۵۰۹  
۵۱۰  
۵۱۱  
۵۱۲  
۵۱۳  
۵۱۴  
۵۱۵  
۵۱۶  
۵۱۷  
۵۱۸  
۵۱۹  
۵۲۰  
۵۲۱  
۵۲۲  
۵۲۳  
۵۲۴  
۵۲۵  
۵۲۶  
۵۲۷  
۵۲۸  
۵۲۹  
۵۳۰  
۵۳۱  
۵۳۲  
۵۳۳  
۵۳۴  
۵۳۵  
۵۳۶  
۵۳۷  
۵۳۸  
۵۳۹  
۵۴۰  
۵۴۱  
۵۴۲  
۵۴۳  
۵۴۴  
۵۴۵  
۵۴۶  
۵۴۷  
۵۴۸  
۵۴۹  
۵۵۰  
۵۵۱  
۵۵۲  
۵۵۳  
۵۵۴  
۵۵۵  
۵۵۶  
۵۵۷  
۵۵۸  
۵۵۹  
۵۶۰  
۵۶۱  
۵۶۲  
۵۶۳  
۵۶۴  
۵۶۵  
۵۶۶  
۵۶۷  
۵۶۸  
۵۶۹  
۵۷۰  
۵۷۱  
۵۷۲  
۵۷۳  
۵۷۴  
۵۷۵  
۵۷۶  
۵۷۷  
۵۷۸  
۵۷۹  
۵۸۰  
۵۸۱  
۵۸۲  
۵۸۳  
۵۸۴  
۵۸۵  
۵۸۶  
۵۸۷  
۵۸۸  
۵۸۹  
۵۹۰  
۵۹۱  
۵۹۲  
۵۹۳  
۵۹۴  
۵۹۵  
۵۹۶  
۵۹۷  
۵۹۸  
۵۹۹  
۶۰۰  
۶۰۱  
۶۰۲  
۶۰۳  
۶۰۴  
۶۰۵  
۶۰۶  
۶۰۷  
۶۰۸  
۶۰۹  
۶۱۰  
۶۱۱  
۶۱۲  
۶۱۳  
۶۱۴  
۶۱۵  
۶۱۶  
۶۱۷  
۶۱۸  
۶۱۹  
۶۲۰  
۶۲۱  
۶۲۲  
۶۲۳  
۶۲۴  
۶۲۵  
۶۲۶  
۶۲۷  
۶۲۸  
۶۲۹  
۶۳۰  
۶۳۱  
۶۳۲  
۶۳۳  
۶۳۴  
۶۳۵  
۶۳۶  
۶۳۷  
۶۳۸  
۶۳۹  
۶۴۰  
۶۴۱  
۶۴۲  
۶۴۳  
۶۴۴  
۶۴۵  
۶۴۶  
۶۴۷  
۶۴۸  
۶۴۹  
۶۵۰  
۶۵۱  
۶۵۲  
۶۵۳  
۶۵۴  
۶۵۵  
۶۵۶  
۶۵۷  
۶۵۸  
۶۵۹  
۶۶۰  
۶۶۱  
۶۶۲  
۶۶۳  
۶۶۴  
۶۶۵  
۶۶۶  
۶۶۷  
۶۶۸  
۶۶۹  
۶۷۰  
۶۷۱  
۶۷۲  
۶۷۳  
۶۷۴  
۶۷۵  
۶۷۶  
۶۷۷  
۶۷۸  
۶۷۹  
۶۸۰  
۶۸۱  
۶۸۲  
۶۸۳  
۶۸۴  
۶۸۵  
۶۸۶  
۶۸۷  
۶۸۸  
۶۸۹  
۶۹۰  
۶۹۱  
۶۹۲  
۶۹۳  
۶۹۴  
۶۹۵  
۶۹۶  
۶۹۷  
۶۹۸  
۶۹۹  
۷۰۰  
۷۰۱  
۷۰۲  
۷۰۳  
۷۰۴  
۷۰۵  
۷۰۶  
۷۰۷  
۷۰۸  
۷۰۹  
۷۱۰  
۷۱۱  
۷۱۲  
۷۱۳  
۷۱۴  
۷۱۵  
۷۱۶  
۷۱۷  
۷۱۸  
۷۱۹  
۷۲۰  
۷۲۱  
۷۲۲  
۷۲۳  
۷۲۴  
۷۲۵  
۷۲۶  
۷۲۷  
۷۲۸  
۷۲۹  
۷۳۰  
۷۳۱  
۷۳۲  
۷۳۳  
۷۳۴  
۷۳۵  
۷۳۶  
۷۳۷  
۷۳۸  
۷۳۹  
۷۴۰  
۷۴۱  
۷۴۲  
۷۴۳  
۷۴۴  
۷۴۵  
۷۴۶  
۷۴۷  
۷۴۸  
۷۴۹  
۷۵۰  
۷۵۱  
۷۵۲  
۷۵۳  
۷۵۴  
۷۵۵  
۷۵۶  
۷۵۷  
۷۵۸  
۷۵۹  
۷۶۰  
۷۶۱  
۷۶۲  
۷۶۳  
۷۶۴  
۷۶۵  
۷۶۶  
۷۶۷  
۷۶۸  
۷۶۹  
۷۷۰  
۷۷۱  
۷۷۲  
۷۷۳  
۷۷۴  
۷۷۵  
۷۷۶  
۷۷۷  
۷۷۸  
۷۷۹  
۷۸۰  
۷۸۱  
۷۸۲  
۷۸۳  
۷۸۴  
۷۸۵  
۷۸۶  
۷۸۷  
۷۸۸  
۷۸۹  
۷۹۰  
۷۹۱  
۷۹۲  
۷۹۳  
۷۹۴  
۷۹۵  
۷۹۶  
۷۹۷  
۷۹۸  
۷۹۹  
۸۰۰  
۸۰۱  
۸۰۲  
۸۰۳  
۸۰۴  
۸۰۵  
۸۰۶  
۸۰۷  
۸۰۸  
۸۰۹  
۸۱۰  
۸۱۱  
۸۱۲  
۸۱۳  
۸۱۴  
۸۱۵  
۸۱۶  
۸۱۷  
۸۱۸  
۸۱۹  
۸۲۰  
۸۲۱  
۸۲۲  
۸۲۳  
۸۲۴  
۸۲۵  
۸۲۶  
۸۲۷  
۸۲۸  
۸۲۹  
۸۳۰  
۸۳۱  
۸۳۲  
۸۳۳  
۸۳۴  
۸۳۵  
۸۳۶  
۸۳۷  
۸۳۸  
۸۳۹  
۸۴۰  
۸۴۱  
۸۴۲  
۸۴۳  
۸۴۴  
۸۴۵  
۸۴۶  
۸۴۷  
۸۴۸  
۸۴۹  
۸۵۰  
۸۵۱  
۸۵۲  
۸۵۳  
۸۵۴  
۸۵۵  
۸۵۶  
۸۵۷  
۸۵۸  
۸۵۹  
۸۶۰  
۸۶۱  
۸۶۲  
۸۶۳  
۸۶۴  
۸۶۵  
۸۶۶  
۸۶۷  
۸۶۸  
۸۶۹  
۸۷۰  
۸۷۱  
۸۷۲  
۸۷۳  
۸۷۴  
۸۷۵  
۸۷۶  
۸۷۷  
۸۷۸  
۸۷۹  
۸۸۰  
۸۸۱  
۸۸۲  
۸۸۳  
۸۸۴  
۸۸۵  
۸۸۶  
۸۸۷  
۸۸۸  
۸۸۹  
۸۹۰  
۸۹۱  
۸۹۲  
۸۹۳  
۸۹۴  
۸۹۵  
۸۹۶  
۸۹۷  
۸۹۸  
۸۹۹  
۹۰۰  
۹۰۱  
۹۰۲  
۹۰۳  
۹۰۴  
۹۰۵  
۹۰۶  
۹۰۷  
۹۰۸  
۹۰۹  
۹۱۰  
۹۱۱  
۹۱۲  
۹۱۳  
۹۱۴  
۹۱۵  
۹۱۶  
۹۱۷  
۹۱۸  
۹۱۹  
۹۲۰  
۹۲۱  
۹۲۲  
۹۲۳  
۹۲۴  
۹۲۵  
۹۲۶  
۹۲۷  
۹۲۸  
۹۲۹  
۹۳۰  
۹۳۱  
۹۳۲  
۹۳۳  
۹۳۴  
۹۳۵  
۹۳۶  
۹۳۷  
۹۳۸  
۹۳۹  
۹۴۰  
۹۴۱  
۹۴۲  
۹۴۳  
۹۴۴  
۹۴۵  
۹۴۶  
۹۴۷  
۹۴۸  
۹۴۹  
۹۵۰  
۹۵۱  
۹۵۲  
۹۵۳  
۹۵۴  
۹۵۵  
۹۵۶  
۹۵۷  
۹۵۸  
۹۵۹  
۹۶۰  
۹۶۱  
۹۶۲  
۹۶۳  
۹۶۴  
۹۶۵  
۹۶۶  
۹۶۷  
۹۶۸  
۹۶۹  
۹۷۰  
۹۷۱  
۹۷۲  
۹۷۳  
۹۷۴  
۹۷۵  
۹۷۶  
۹۷۷  
۹۷۸  
۹۷۹  
۹۸۰  
۹۸۱  
۹۸۲  
۹۸۳  
۹۸۴  
۹۸۵  
۹۸۶  
۹۸۷  
۹۸۸  
۹۸۹  
۹۹۰  
۹۹۱  
۹۹۲  
۹۹۳  
۹۹۴  
۹۹۵  
۹۹۶  
۹۹۷  
۹۹۸  
۹۹۹  
۱۰۰۰  
۱۰۰۱  
۱۰۰۲  
۱۰۰۳  
۱۰۰۴  
۱۰۰۵  
۱۰۰۶  
۱۰۰۷  
۱۰۰۸  
۱۰۰۹  
۱۰۱۰  
۱۰۱۱  
۱۰۱۲  
۱۰۱۳  
۱۰۱۴  
۱۰۱۵  
۱۰۱۶  
۱۰۱۷  
۱۰۱۸  
۱۰۱۹  
۱۰۲۰  
۱۰۲۱  
۱۰۲۲  
۱۰۲۳  
۱۰۲۴  
۱۰۲۵  
۱۰۲۶  
۱۰۲۷  
۱۰۲۸  
۱۰۲۹  
۱۰۳۰  
۱۰۳۱  
۱۰۳۲  
۱۰۳۳  
۱۰۳۴  
۱۰۳۵  
۱۰۳۶  
۱۰۳۷  
۱۰۳۸  
۱۰۳۹  
۱۰۴۰  
۱۰۴۱  
۱۰۴۲  
۱۰۴۳  
۱۰۴۴  
۱۰۴۵  
۱۰۴۶  
۱۰۴۷  
۱۰۴۸  
۱۰۴۹  
۱۰۵۰  
۱۰۵۱  
۱۰۵۲  
۱۰۵۳  
۱۰۵۴  
۱۰۵۵  
۱۰۵۶  
۱۰۵۷  
۱۰۵۸  
۱۰۵۹  
۱۰۶۰  
۱۰۶۱  
۱۰۶۲  
۱۰۶۳  
۱۰۶۴  
۱۰۶۵  
۱۰۶۶  
۱۰۶۷  
۱۰۶۸  
۱۰۶۹  
۱۰۷۰  
۱۰۷۱  
۱۰۷۲  
۱۰۷۳  
۱۰۷۴  
۱۰۷۵  
۱۰۷۶  
۱۰۷۷  
۱۰۷۸  
۱۰۷۹  
۱۰۸۰  
۱۰۸۱  
۱۰۸۲  
۱۰۸۳  
۱۰۸۴  
۱۰۸۵  
۱۰۸۶  
۱۰۸۷  
۱۰۸۸  
۱۰۸۹  
۱۰۹۰  
۱۰۹۱  
۱۰۹۲  
۱۰۹۳  
۱۰۹۴  
۱۰۹۵  
۱۰۹۶  
۱۰۹۷  
۱۰۹۸  
۱۰۹۹  
۱۱۰۰  
۱۱۰۱  
۱۱۰۲  
۱۱۰۳  
۱۱۰۴  
۱۱۰۵  
۱۱۰۶  
۱۱۰۷  
۱۱۰۸  
۱۱۰۹  
۱۱۱۰  
۱۱۱۱  
۱۱۱۲  
۱۱۱۳  
۱۱۱۴  
۱۱۱۵  
۱۱۱۶  
۱۱۱۷  
۱۱۱۸  
۱۱۱۹  
۱۱۲۰  
۱۱۲۱  
۱۱۲۲  
۱۱۲۳  
۱۱۲۴  
۱۱۲۵  
۱۱۲۶  
۱۱۲۷  
۱۱۲۸  
۱۱۲۹  
۱۱۳۰  
۱۱۳۱  
۱۱۳۲  
۱۱۳۳  
۱۱۳۴  
۱۱۳۵  
۱۱۳۶  
۱۱۳۷  
۱۱۳۸  
۱۱۳۹  
۱۱۴۰  
۱۱۴۱  
۱۱۴۲  
۱۱۴۳  
۱۱۴۴  
۱۱۴۵  
۱۱۴۶  
۱۱۴۷  
۱۱۴۸  
۱۱۴۹  
۱۱۵۰  
۱۱۵۱  
۱۱۵۲  
۱۱۵۳  
۱۱۵۴  
۱۱۵۵  
۱۱۵۶  
۱۱۵۷  
۱۱۵۸  
۱۱۵۹  
۱۱۶۰  
۱۱۶۱  
۱۱۶۲  
۱۱۶۳  
۱۱۶۴  
۱۱۶۵  
۱۱۶۶  
۱۱۶۷  
۱۱۶۸  
۱۱۶۹  
۱۱۷۰  
۱۱۷۱  
۱۱۷۲  
۱۱۷۳  
۱۱۷۴  
۱۱۷۵  
۱۱۷۶  
۱۱۷۷  
۱۱۷۸  
۱۱۷۹  
۱۱۸۰  
۱۱۸۱  
۱۱۸۲  
۱۱۸۳  
۱۱۸۴  
۱۱۸۵  
۱۱۸۶  
۱۱۸۷  
۱۱۸۸  
۱۱۸۹  
۱۱۹۰  
۱۱۹۱  
۱۱۹۲  
۱۱۹۳  
۱۱۹۴  
۱۱۹۵  
۱۱۹۶  
۱۱۹۷  
۱۱۹۸  
۱۱۹۹  
۱۲۰۰  
۱۲۰۱  
۱۲۰۲  
۱۲۰۳  
۱۲۰۴  
۱۲۰۵  
۱۲۰۶  
۱۲۰۷  
۱۲۰۸  
۱۲۰۹  
۱۲۱۰  
۱۲۱۱  
۱۲۱۲  
۱۲۱۳  
۱۲۱۴  
۱۲۱۵  
۱۲۱۶  
۱۲۱۷  
۱۲۱۸  
۱۲۱۹  
۱۲۲۰  
۱۲۲۱  
۱۲۲۲  
۱۲۲۳  
۱۲۲۴  
۱۲۲۵  
۱۲۲۶  
۱۲۲۷  
۱۲۲۸  
۱۲۲۹  
۱۲۳۰  
۱۲۳۱  
۱۲۳۲  
۱۲۳۳  
۱۲۳۴  
۱۲۳۵  
۱۲۳۶  
۱۲۳۷  
۱۲۳۸  
۱۲۳۹  
۱۲۴۰  
۱۲۴۱  
۱۲۴۲  
۱۲۴۳  
۱۲۴۴  
۱۲۴۵  
۱۲۴۶  
۱۲۴۷  
۱۲۴۸  
۱۲۴۹  
۱۲۵۰  
۱۲۵۱  
۱۲۵۲  
۱۲۵۳  
۱۲۵۴  
۱۲۵۵  
۱۲۵۶  
۱۲۵۷  
۱۲۵۸  
۱۲۵۹  
۱۲۶۰  
۱۲۶۱  
۱۲۶۲  
۱۲۶۳  
۱۲۶۴  
۱۲۶۵  
۱۲۶۶  
۱۲۶۷  
۱۲۶۸  
۱۲۶۹  
۱۲۷۰  
۱۲۷۱  
۱۲۷۲  
۱۲۷۳  
۱۲۷۴  
۱۲۷۵  
۱۲۷۶  
۱۲۷۷  
۱۲۷۸  
۱۲۷۹  
۱۲۸۰  
۱۲۸۱  
۱۲۸۲  
۱۲۸۳  
۱۲۸۴  
۱۲۸۵  
۱۲۸۶  
۱۲۸۷  
۱۲۸۸  
۱۲۸۹  
۱۲۹۰  
۱۲۹۱  
۱۲۹۲  
۱۲۹۳  
۱۲۹۴  
۱۲۹۵  
۱۲۹۶  
۱۲۹۷  
۱۲۹۸  
۱۲۹۹  
۱۳۰۰  
۱۳۰۱  
۱۳۰۲  
۱۳۰۳  
۱۳۰۴  
۱۳۰۵  
۱۳۰۶  
۱۳۰۷  
۱۳۰۸  
۱۳۰۹  
۱۳۱۰  
۱۳۱۱  
۱۳۱۲  
۱۳۱۳  
۱۳۱۴  
۱۳۱۵  
۱۳۱۶  
۱۳۱۷  
۱۳۱۸  
۱۳۱۹  
۱۳۲۰  
۱۳۲۱  
۱۳۲۲  
۱۳۲۳  
۱۳۲۴  
۱۳۲۵  
۱۳۲۶  
۱۳۲۷  
۱۳۲۸  
۱۳۲۹  
۱۳۳۰  
۱۳۳۱  
۱۳۳۲  
۱۳۳۳  
۱۳۳۴  
۱۳۳۵  
۱۳۳۶  
۱۳۳۷  
۱۳۳۸  
۱۳۳۹  
۱۳۴۰  
۱۳۴۱  
۱۳۴۲  
۱۳۴۳  
۱۳۴۴  
۱۳۴۵  
۱۳۴۶  
۱۳۴۷  
۱۳۴۸  
۱۳۴۹  
۱۳۵۰  
۱۳۵۱  
۱۳۵۲  
۱۳۵۳  
۱۳۵۴  
۱۳۵۵  
۱۳۵۶  
۱۳۵۷  
۱۳۵۸  
۱۳۵۹  
۱۳۶۰  
۱۳۶۱  
۱۳۶۲  
۱۳۶۳  
۱۳۶۴  
۱۳۶۵  
۱۳۶۶  
۱۳۶۷  
۱۳۶۸  
۱۳۶۹  
۱۳۷۰  
۱۳۷۱  
۱۳۷۲  
۱۳۷۳  
۱۳۷۴  
۱۳۷۵  
۱۳۷۶  
۱۳۷۷  
۱۳۷۸  
۱۳۷۹  
۱۳۸۰  
۱۳۸۱  
۱۳۸۲  
۱۳۸۳  
۱۳۸۴  
۱۳۸۵  
۱۳۸۶  
۱۳۸۷  
۱۳۸۸  
۱۳۸۹  
۱۳۹۰  
۱۳۹۱  
۱۳۹۲  
۱۳۹۳  
۱۳۹۴  
۱۳۹۵  
۱۳۹۶  
۱۳۹۷  
۱۳۹۸  
۱۳۹۹  
۱۴۰۰  
۱۴۰















۳۳۱  
 ۱۵۰۰ در کم بدل مله فتح  
 ست قیامین بود کرکات از فیضی  
 طلسمات نیکوکاری ای سخنان کارید  
 که برای فریب ساخته بود اوجا برد  
 و بقیه اگر در ۱۵۰۰ ای خلاصه سخن  
 آتش آنکه بزرگان زمانه تا تو لغرض  
 صاحبان دستار کرامت از علی آشود  
 یضنین جمع شاگردی گواه و قلدی  
 باضم نبضه دعوی کننده برای  
 زای فارسی معنی خسرده و اندوگین  
 فیضین سوده و اندوگین  
 قلمکات نیکوکاری ای سخنان کارید  
 که برای فریب ساخته بود اوجا برد  
 و بقیه اگر در ۱۵۰۰ ای خلاصه سخن  
 آتش آنکه بزرگان زمانه تا تو لغرض  
 صاحبان دستار کرامت از علی آشود  
 یضنین جمع شاگردی گواه و قلدی  
 باضم نبضه دعوی کننده برای  
 زای فارسی معنی خسرده و اندوگین

فرستادند آن شعبه کار نیز گشت از در آن تاریک شب بدلی لرزان و چشمی گریانگی شکسته دوری و دردم  
بخلوت کده همین اوستافت و از مصلحتات نگاری آن ساده لوح را بی آرام ساخت و آن نشان مکر فن  
را از جابر خلاصه سخن آنکه بزرگان بنام از دیگرگاه دشمنی دارند و کم عیاران ناپاس بی آرزی امروز قابو  
یافته هجوم نموده اند بسیاری از ارباب عظام را شهید و برخی را مدعی قرار داده و برای شخص مقرر بایستند  
شالسته انگخته همه دانند که این مردم را درین بارگاه مقدس چگونه محل اعتبارست و برای گرم بازاری خود  
چه سرفراز مردم را از میان داشتند و چه ستمگاری بای زبردست نمودند محرمی و خلوت ایشان اشتهار درین  
نیم شب آگهی داد و من بیابانه بشمارسانیدم مباد از در نشو و کار از علاج گذرد اکنون ای آنست که همین  
زمان شیخ را بی آنکه کسی آگاهی یابد بگوشه برید و روزی چند برکناره باشید تا دوستان بهم آیند و حقیقت حال  
بغرض بماند آن نیکذات را و همه فرو گرفت و بعد بیتی بخلوت گاه و شیخ رفت و ماجر اگر از ایشان نمودند فرمودند  
هر چند دشمنان جبر قستی دارند از دسیمال آگاه و بلاد شاه عادل رسد و انا بایان هفت کشور حاضر اگر مشیت  
گروه بیدین زیانت را بدستی حسد بی آرام دانسته باشد درشت بیانی بر جای خود دست و پرش از دست است  
و نیز اگر سر نوشت ایزدی بر آزار باز نرفته است اگر همه بر آیند آسیمی نتوانند رسانید و تباه کاری نیارند بخت  
و بیچگونه گزندی بماند و اگر خواهش جهان آفرین برین ست مایز بکشاده پیشانی و تازه رونی نقد زندگی  
رایسپاریم و دست از خاک شنجی باز میاریم چون عقل ربوده بودند و غم افروخته حقیقت طراز را  
افسانه سرائی و شور انگیزی را سوگواری دانسته دست حربه برکشاده که کار معامله دیگرست و استان تصوف  
و دیگر اگر نپذیرد من خوشی را همین زبان قصه کنیم دیگر شما دانید من باری وزگار نا کامی انیم از پیوند پدر و عمار  
ابوت پذیرائی خواهش شدند بفرموده آن پیر نورانی من نیز بیدار شدم ناگزیر در آن تاریک شب این سه تن  
پیاده برآمدند نه راهبری معین نه رفتار را بای استوار پدر بزرگوار و تماشای سرنگی تقدیر بوده خوشی داشت میان  
من برادر که در ملک و شغل معامله در آن هنگام از خود و آن تجوی گمان ایتم گفت و گوشه در پناه جاسخن رفت  
پناه گرفت

فیض بود ۱۲۵۰  
 بسبب قربت و عطف پدری  
 پسر زنده تنای فیضی زنده پناه  
 ای جهان من بود در مقام پناه  
 کفن گشتن جلیک فیض نشان  
 میداد من بود دنی  
 بنیدم دوزخ اینم در بر دارم  
 ۱۲۵۰











FFC

فغانہ

43 سارو

2

از اساتید و نویسندگان

احمد علی خان گروہ

164 21

دستای فواید بسیار دارد

۱۱۱۱

1998

شاه و شاهزاده

تنگا حستہ

6.

کتابت

میشود و

ان فوائدها بسیار است و صاحب

1.1



سخا هر ناست از

١٥٠  
١٥١  
١٥٢

في كتابه الامم والناس

سید

پیشہ و کسب

الم

6

1

24

و این بی بدو و پادشاه در پیروان خود در میان خود و بوی خوش  
 اندوختن بوی خوش سرپایی خاطر گرفت و اندیشه سرگ و دل راه یافت گفتم از ماجرای دربار خود بنقد  
 دامن که حکایت راستی دارد و گرنه برادر را با نیکو دند مردم از گرد خانه برنجاستند اینمختی که بخاطر  
 میرسد ظاهر آن باشد هرگاه در زمان المینی هرزه سرانی بگویند میرسد و گزیده مردم فریب ده مبین  
 برنجاستند امروز اگر فی مثل خدیو خانه در بیم زار افتد چه دور باشد و اگر در مقام گرفت و گیرند تغیری  
 در سلوک ظاهر نمیرفت و توقیفی درین کار نمی بود که ما افسانه سازی بدسگالان بدگوهر و اراکلیوه ساخته  
 است مردم را برین داشته تا از دید خوبی نگویند منزل او را ایم و او را از ان بار خاطر آورد و بخوبی حال  
 آمده بچاره بچی رو آوردیم دشوار تر از شب اول سیاه روزی پدید آمد و درم روزگاری روزی و درم  
 شناسایی نخستین داستان حال من چنین نمودند و مرا مستشار مومنان اندیشیدند و از خرد سالگی چشم پوشیده  
 عهد بستند که دیگر خلاف راعی نشود چون شام در آمد بادی هزار بخش و مغری شوریده و سینه خم اند  
 و خاطری گران بار غم از ان غمگده و حشت افزا پیرون نهادیم نه یادری در خاطر و نیایی استوار  
 و نه پناه جانی پیدا و نه زمانه آرمیده ناگاه در آن دیو لایخ ظلمت آمد و برقی بدرخشید و ناشای چهره  
 افروخت یکی از تلامذه را منزل پدیدار شد و لختی دم آسایش گرفته آمد هر چند خانه او تنگ از دل او  
 دل او سیاه تر از شب نخستین لیکن قدری بر آسودیم و از سرگردانی بی سروبن باز آیدیم و در انجام کار  
 در زانو خمی غول فکر در داد و شد و راهها بسگالش گام فراخ برداشت چون آسایش چای پدید آمد و  
 اطمینان و نیاد و پاسخ آراست حال بهتر و بیستان دیرین ترین شاد گردان و محکم ترین میدان همین چند روز  
 پر تو خط و انداخت اکنون صلاح دید وقت آنست که ازین شهر رفاق که وبال خانه و نش گزندگان  
 کمال است رخت بیرون کشیم و ازین آشیای دور و دستان ناپای بر جا که پای و فاداری ایشان  
 بر باد بهارست و رخت پایداری بریل تنزد و بر کنار شویم باشد که کنج خلوتی پدید آید و یگانه سعادت آمو

۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹

پهان ناگردد  
ست فکر و تلاش و سعی جا  
نپاوه شود و درین باب  
نهایت حاصل بکار رفت  
چون آتش من جاب  
خا از شد جان فکری من  
جواب آراست که حال  
سبب بر این رخ می شود  
تا باب به جای نیات  
وقایم و بر باد رود و  
سبب تنه بود و  
از این و غیره



که با شاه ایران است یا خوش  
از گنجایش داشته باشد باطن  
از زنج زبانه نموده شود که در وقت  
بازگشت به کربلا و کربلا و کربلا  
بودن آنجا که میسر شود و نخواهد  
هست ۱۲ ساله ای طمان این شهر  
با شاه بر سر انتظام کار است

بزرگوار خود گیر و در آنجا بحال خدیو روزگار شناسائی بدست افتد و اندازة لطف و قهر گرفته آید اگر  
گنجائی داشته باشد یا بر خن از نیک اندیشان انصاف طراز حریفی در میان آورده شود و استنشامی  
از مزاج زمانه نموده آید اگر وقت یاوری نماید و زمانه بختیاری و بد باز رجوع بخیر شود و گرنه فرخ ناسی  
عالم را تنگ ساخته اند هر مرغ را سر شاهی و گنج آشنائی مهست و بر آت اقامت و آلمی بدین مصر نکال  
نیامده و در حوالی شهر فلان امیر خست قطع یافته فرو آمده لختی نور راستی از روزنامه مجله احوال او  
خوانده میشود و بوی محبتی از او بشام عقل دور اندیش میرسد اکنون وست از همه باز داشته بدو پناه بریم  
باشد که لختی در آن جای بی نشان آسایشی یافته شود اگر چه آشنائی دنیا داران امداری و شبائی نباشد  
اینقدر است که او را آمیزشی و یکدیگر در میان مرغان محبت نخواهد شد جای قرار ۱۲  
صوب سرعت نموده ازین آگهی شادمانی اندوخت و بکشاوه پیشانی مقدم را بر مغنم شمرده و از آنجا که روز  
باز از بیم بود ترکی چند را همراه آورده که در راه گزندی نرسد و پابند پیر و مهندگان بدگوهر گردیم در شب  
نامیدی آن تیز دست آگاه دل سید و نوید آسودگی رسانند و پیام آرمش آورده همان زمان لباس  
گروانده قدم در راه نموده آمد و بطریق مختلف با نایق او رسیده شد شناسائی سرگ خدمتی گزین آورده  
و آرمش بزرگ فرود سعادت داده روز بدان سر منزل آرمیدگی بود و از غریبه ناکه روزگار در پناه  
که کبارگی پریشانی سخت تر از آنچه رود داده بود و از آسمان تقدیر فرو بارید همانا آن مرد را بر بار طلب  
و شتند و از آن بوده که دوین مرد بهوش شد و کار این باده لوح نیز کردند و مدح و شورش تر از نخستین شت  
ورق آشنائی کبارگی در نور دیدشی از آنجا بر آمده بدوستی پیوسته شد او مقدم گرامی ابرس مغنم شمرده از آنجا  
که در همسایگی بدگوهری شورش منشی جاداشت سرایگی سرگ رو آورده و حیرتی بی انداز که آهوست  
چون دم خواب شد بمقصد گاه نامعین گام حسرت برداشته آمد هر چند اندیشه بکار رفت و تامل بجا آمد  
آرامگاهی پدید نیامد ناچاره ولی پر آشوب خاطری غم آمیز بدان سر منزل فتنه شد شگفت آنکه مردم آن را و

بگاه گنجایش

هر جا که اتفاق افتد  
ملان امیر از خدمت پناه  
یاخته برائے انتقام جاکرد  
شهر خود و سعادست

میرا بسبب تنگدستی  
و دیگران مردم مخالف خواهند  
با چنان آتش چنان است  
شهر خود و سعادست

بیم بسبب بسیاری  
بهای همراه آورده اند راه  
گزندی رسد و دستاویزند

ایم رسیدم با نایق لفظه نکست  
داده حصول سعادت شد ۱۲  
و تهریه بدگم آن درم

دست غفل دوم که خانه او  
چنان برده بودیم و در کاران  
ساده لوح آمدن آن تراب

درم و این امیر نادان بر تراب  
ای چنانکه او در طایف و هند  
بلوچان در هر آن افتاده بود

ای کمان قیام ایمان  
ای کمان زبانی ایمان  
ای کمان قیام ایمان  
ای کمان زبانی ایمان  
ای کمان قیام ایمان  
ای کمان زبانی ایمان  
ای کمان قیام ایمان  
ای کمان زبانی ایمان



ای چون آن اسیر زنده  
 با قلم بخشد اسلحه  
 بکنان خنجرین بدارم  
 بدینا مازن ما در امان  
 فدا کاران او بلیست خوار  
 ای هر چند که کشتن  
 درین دلبخند است  
 از عجز و انانیت  
 سلفی و غلو

آنگهی از رفتن داشتند زانگی این گشته رفته توکل آسایش گرفتند و از آن پراگندگی برکنار شدند  
 برآی بر در آن که بر آمدن از اینجا بجزم و اجمعه بودند بفرمان خرد هر چند گزارش رفت که بوقلمونی احوال  
 از بیخونی ست روشن اختلاف اوضاع پرستاران دلبلیست پیدا سودمند نماید هر چند علامات گرانی  
 افزایش داشت چاره دیگر بدست نمی آمد چون آن سبکتر کو تا حوصله در از سود آید که این قیامت نماند  
 متنبه میشوند و خیمه او را خالی نمیزانند و روز روشن بی آنکه صلاح گویند و حرف آشنائی بر زبان  
 می آورند و زربندگان خیمه باز کرده روانه شدند تا سه کس در آن صحرا که نزدیک دشتی است بودند و بزم  
 شکر حالی بدید آمدند بجایی بودن نه رای رفتن نه پرده در میان از هر طرف آشنایان در روی دشمنان  
 صد گز ناویدگان سخت پیشانی و عهد گزاران پادار در گاو و ما و دروشت بی پناه بر خاک بچاری  
 نشسته بار و زگاری نرم و روی کاری پراگنده بدر از نای می زدود و رشیدیم بهر حال برخاستن بجایی کام  
 بروشتن ناگزیر بودند و در آن هنگام بدست گران آه سپردیم حراست آبی پرده بر چشم مردم فرستاد  
 پیاد روی پاسبانی از روی از آن همگانه برآمده دشت خانه همراهی و مسازی بکنان بر سیلگاه نهادند  
 نگوشتن بگانه و خیر باد آشنایان سنگاریه با غنچه اتفاق افتاد و پناهی نمودن روی فیه باز آمدن و اقامت  
 سنگ و دود و ناگاه بدید گشت که چندی از پز و مهندگان فرجام گذارده اند از گاو و سگ و آینه زانگی  
 گزیده اند و بولی شرع شرع و ظاهری پراگنده میروند که هر جا که رفته میشد بلای گمانی سیاهی سبک و گرم کرد  
 چاره گرای بدی نظر ناک می گشتیم تا آنکه در آن واد و دینی در و در و کوران باغبانی بناخت و حال در گشت  
 نزدیک بود که قالب تهی گردد و نقد زندگی سپرده آید آن سعادت شربت بگو ناگون مهربانی دل باز آورد  
 و از راه نگوئی بخانه خود برده و بفرمانی بر شست اگر چه برادر گرامی از آن نگو سیده حال بدین در زمان  
 زمان بگرفت و در گون شدی لیکن مرا بر خلاف آن سرت افزودی و آثار دوستی از ناصیه احوال این لا بر  
 بر خواندی پدر بزرگوار خود با ایزد به حال بود بر نطع آنگهی خراش فرمودی نیز نی تقدیر آتشا کردی نمی از

به غلبه هم و در اینجا بود  
 و در وقت رفتن شب بخواب  
 هر چند قطع کردند بزی احوال  
 بر فدا شدن احوال و رفت  
 تا آن اذی را در وقت  
 ماندن و نماندن  
 این است و بر این بر این  
 بخشد

فرمان کنندگان بدو آتشی  
 لای و در دشت و در و در  
 در وقت و در وقت  
 در وقت و در وقت

۱۲۰  
 ۱۲۵

چند وقت که کوباک  
 رای من سیلگاه بود  
 از خواب بویا - او تمام گوی  
 و مدوکی امیه منقطع بود  
 بر بگانه کی مدت  
 و دست و کی اجازت  
 رایک باغ بین چای

بهم بخفته کی و چای  
 و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت

و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت

ای که در آن باغبان  
 و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت  
 و در وقت و در وقت







این حالات معلوم شد  
 مردم تا یکی که همراه اندیش  
 و مقبول است که در غلو  
 یا اشاره به مثل مشهور و غلو  
 را با جان و نفعی آخر بنویسد  
 شدن دروغ مردم

دانا جانیه بی  
شدن دروغ مردم  
خان

بجائے راستہ

در مقام تعداد و برآورد

بہارِ اہلبیت

نیو فزیک

وہابیہ

بنگاه اسرار

وہ ان پورٹ پر مشتمل

یوسف اور فرسار کا ہفت

ای اسے فریاد

آفتاب فیروز روشن

سید محمد شاه

تالیان خان

سیدو  
میرزا ملک شہزاد

کتابخانه

در افت ای جا یکبار

نہیں اس خوفناک

و بعد از آن

سورۃ الباقہ از خانہ کعبہ جانی  
اسباب

نہاؤن ابواب

استیضاح

روسی قذیب  
۱۵۰۰

١٥٧

١٠٠

فروماییم

رفتہ ۵۰ = ارباب کھنے لگانے  
میرا چیتا

154

ابو الفضل

KKK

گردون = کاجری

$$E = 69.1$$

دو تنی قدیم  
اسلام آباد  
نارنگی آباد  
رفت و آمد در آن یک  
جایگزین فاطمه بود  
سید بیک  
پادشاهان  
نصرتی  
کر از قزوین  
اسلام آباد  
نارنگی آباد  
جایگزین فاطمه  
اسلام آباد

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰







و قد شناسی با سخامی مهر آموذگارش نمود و از راه مردمی و بزرگی طلب داشت چنان استعجاب فرو نیامد  
همراهی نگذردیم و آن پیرورانی با همین ادروی نیاز بدرگاه همایون آورد و بگو ناگون نوازشش با دشا هانه پادشاه  
یافت یکبارگی ز بنور خانه ناسپاسان جمع شدند و عالم بر هم خورده آرام گرفت و هنگامه درس و خلوگاه تقدیر  
را آذین بستند و زمانه آیین نیکوان پیش آورد رباعی ای شب نلکی آن همه پرخاش که دوش + راز دل  
من چنان کن فاش که دوش + دیدی چه دراز بود و شینه ششم + بان ای شب وصل آن چنان باش که دوش  
و هم درین یکی پیر بزرگوار بمطاف حضرت ملی توجیه فرمود و مرا با برخی مستفیدان محفل قدسی همراه گرفت  
از آن سال که بدار الخلافة رحل اقامت انداخت و آن آویزه نورانی چندان تباشامی عالم علوی مشغول  
بود که نوبت نگاه کردن بر این عالم سفلی نمیرسد یکبارگی این سخن را گفت و من بهمت بر کتاب  
مرا که بجز نسبت طینی نبوت پیوندی معنوی بود هنگامه نوازش اختصاص داده بار کشای را گشتند  
اجمال این تفصیل آنست که در لواحیح سحری که دل آسمان پیوسته بود بر نطع نیایش گری نایزندی میرفت  
در میان این ابیدار غمی آچه قطب الدین و شیخ نظام الدین لیا تموار گشتند و بسیاری بزرگان را انجمن شد  
و بزم مصاحبت آراسته آمد کنون بعد خواهی بر سر تربت اینان فته میشود و برین سرزمین بختی باین نشان در خانه آمد  
چند بزرگوار بطرزیانگان سعادت فرجام حفظ ظاهر میفرمود با ستیغ اغانی و نیرنگی بر شمیم نیرواخت و جد سما  
در میان فیه شیوع دارد و پی پسندید خداوندان آن طرز را طعنه زد و دیوهاره بر زبان گوهر آموذگار گشتند  
که بر تقدیر برابری غنی و فقیر و ستایش و نکویش و خاک و طلا که از شر الطیر و آبی این گارست سبکسری تلون خود  
دارد و لقرشگاه آگاهه دلان شمردی و پیر نیز سخت فرمودی که آره گفتمی دوستان از آن باز دشتی همانان  
درین شب این عنودگان شهبان آگی که بدین کردار سفر و سپین نمودند از دست نیست راستی کرد و چنین شمش  
فرمودند و دل این پیرانه ز در پست را بودند و آن سفر سعادت بر بسیاری از خفگان آن گل زمین را فاد  
و نور با در دل بید فیض هارسید اگر سرگذشت تفصیل نویسد بیان فسانه پندارند و به بدگمانی و من آل عصا آیند

بیان کرد که در اول این سخن  
 صاحت که ظهور رسیده در حقیقت از  
 طرف این بزرگان است اندازد  
 و در آن سر زمین حق باین بزرگان  
 می صفت خواجگان چیست برداخته  
 خواهد شد و مولوی محمد باعلی هم  
 اشاره رودی باقیچ چیز این کار  
 طبع را شرط آنست که خدایانگی  
 از تعلقات بود که فنی و فانی  
 و بگویند خاک و طلا را یکسان و  
 بقدر حصول این مرتبه هم بود











ای قیل از کائنات کمال علی بابا مراد  
بافق حروف راست انداخته اعتبار  
میانم بخوانی بیایم بهودای میگویم  
فیلن آدم بلب فو زلی کن اعتبار  
بنا از من بکنند تو از منی فاطم  
ارشان من در دل بهر جا که بکن  
است ای فخر را عبد الدین  
مصطفی طول و برب را تم بلف  
عنی کلمه بعضی دوستان بود  
باز در عیادت خواجوا القام  
باز شد بهر بزرگان ارمات  
تکار اول من باز ماندن می  
در آن تا یقین مقصود کن گمان  
هشتاد و یک روز و در روز یکصد و یک روز و در روز یکصد و یک روز















۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

ایران هر وزن  
 ماه جادو کانی انهر

مقدمه تاریخی و علمی  
 به دلیل عقل و  
 و دلیل فو قی و شهود  
 کیفیت تعلیمی و تربیتی

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰

و در دوران دانش فغانان پیش اعتبار پذیرفت و کاشانه ظاهری را ردی و نفس کجای را اعمار  
 پدید آمد و هندی ایرانی و شمیری نشاط خاطر گشتند و ششم گرامی فرزند سعادت افزای روزی  
 گشت ولادت او در شب ریش هیزد هم دی ماه سال شازدهم آبی موافق شب شنبه و از دهم  
 شعبان نهصد و هفتاد و نهم پدر بزرگوار او را به عبد الرحمن موسوم گردانید اگر چه هندوستانی نژاد  
 اما مشرب نانی دارد و دانش می اندوزد و از سوز زبان و زکار فراوان آگهی انداخته و آثار بیخبری از  
 ناصیه او پیداست خدیو و الا قدر او را بگویم که ای خوش نصیب گردانید گشت و هفتم دیدار تیره شب انهر  
 سی ام مرداد ماه آبی سال سی و شش آبی مطابق جمعه سوم و یقعه نهصد و نود و نه هلالی در ساعت  
 شش و نیم یکی اختر پدید آمد و عنایت ایزدی در آور و گوشتی خداوند آن فی نهال سرستان سعادت انهر  
 نام نهاد امید که جلال کمالات و نبی و نبوی فائز گردد و سعادت جاوید نشاط اندوز گشت و ششم  
 و دهم مطالع کتب اخلاف گشت و ششم آبی یافتن از نفس ناطقه سالهای در از بمقدات بانی و عیانی  
 طلبکار بود و صاحب دلان این روش امیزش بسیار شد و دلایل فو قی و شهودی و کتابی و نظری بنظر  
 در آمد راه شب بهنگی یافت و خاطر آرام گرفت بنیامین عقیدت گره این کشودند و نشین آمد نفس ناطقه  
 لطیفه ایست ربانی سواهی بدن او راست تعلیمی خاص این یک عنصری سنی ام آنکه از پارسا گوشت  
 شکوه بزرگان صورت مر از کفار حق باز داشت و دانش و بینش اندوزی را را هنر نیامد و هم گزندی  
 و جانی و ناموسی تفرقه درین نیت نینداخت رفتار آب کرد و جباری کوشی و کیم میسل با اعتبارات  
 و نیاسی و و م توفیق نگاشتن این گرامی نامه اگر چه عفو آن این کتاب آبی محبت ایزد است که بزبان نیرنگ  
 اقبال و از افزون میر آمد و پاس نعمت سیدگی بزبان قلم میگزارد لیکن هر گونه آگهی را چشمه سار است  
 و گروها گروده دانش را معدن جد پیشگان کار گزار از رهنمونی و هنر سرایان خنده فروش از و نصیبه  
 خروان اسرایه نشاط حیوانان اسباب رعوت پیران تجارت روزگاران کجا یابند و خوشندگان

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰

۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰











مصلی با طراف تلخی گام غیر از صبر به زبانی نفاذ و تنگی دل جز بشکر شکر بر کس نکشاد شمع سفر و وطن  
پروانه خلوت در تخمین بکلی و آشیان به تیزری گل بنیخ از برگ بر می درین آوان فرخ صرف  
اوقات گرامی نمود و از سر نو تخیله مکاتبات علامی نمود آری هر که حاشیه قلمیه انوی بخند تجد  
بحاشیه قدیمه سزاوار است و آنکه از جای حق بر و تصرف شرح ملای کتبی چه دشوار است  
ارواح تله قالی طبع از صفحات جان آردی تشریحش تقویت یافته و موالیده گانه عالم سیم از  
فیضان آبایی علوم انظارش تربیت یافته و فینه معنی که در طین قائل زمین غائب بود از کاوش افکار  
بشهر آورده اند و نفس مطلبی که در معینه مخاطب مکتوم عدم شده از تناسخ حواشی بوجو آورده اند نظم

مصلی با طراف تلخی گام غیر از صبر به زبانی نفاذ و تنگی دل جز بشکر شکر بر کس نکشاد شمع سفر و وطن  
پروانه خلوت در تخمین بکلی و آشیان به تیزری گل بنیخ از برگ بر می درین آوان فرخ صرف  
اوقات گرامی نمود و از سر نو تخیله مکاتبات علامی نمود آری هر که حاشیه قلمیه انوی بخند تجد  
بحاشیه قدیمه سزاوار است و آنکه از جای حق بر و تصرف شرح ملای کتبی چه دشوار است  
ارواح تله قالی طبع از صفحات جان آردی تشریحش تقویت یافته و موالیده گانه عالم سیم از  
فیضان آبایی علوم انظارش تربیت یافته و فینه معنی که در طین قائل زمین غائب بود از کاوش افکار  
بشهر آورده اند و نفس مطلبی که در معینه مخاطب مکتوم عدم شده از تناسخ حواشی بوجو آورده اند نظم

مصلی با طراف تلخی گام غیر از صبر به زبانی نفاذ و تنگی دل جز بشکر شکر بر کس نکشاد شمع سفر و وطن  
پروانه خلوت در تخمین بکلی و آشیان به تیزری گل بنیخ از برگ بر می درین آوان فرخ صرف  
اوقات گرامی نمود و از سر نو تخیله مکاتبات علامی نمود آری هر که حاشیه قلمیه انوی بخند تجد  
بحاشیه قدیمه سزاوار است و آنکه از جای حق بر و تصرف شرح ملای کتبی چه دشوار است  
ارواح تله قالی طبع از صفحات جان آردی تشریحش تقویت یافته و موالیده گانه عالم سیم از  
فیضان آبایی علوم انظارش تربیت یافته و فینه معنی که در طین قائل زمین غائب بود از کاوش افکار  
بشهر آورده اند و نفس مطلبی که در معینه مخاطب مکتوم عدم شده از تناسخ حواشی بوجو آورده اند نظم

مصلی با طراف تلخی گام غیر از صبر به زبانی نفاذ و تنگی دل جز بشکر شکر بر کس نکشاد شمع سفر و وطن  
پروانه خلوت در تخمین بکلی و آشیان به تیزری گل بنیخ از برگ بر می درین آوان فرخ صرف  
اوقات گرامی نمود و از سر نو تخیله مکاتبات علامی نمود آری هر که حاشیه قلمیه انوی بخند تجد  
بحاشیه قدیمه سزاوار است و آنکه از جای حق بر و تصرف شرح ملای کتبی چه دشوار است  
ارواح تله قالی طبع از صفحات جان آردی تشریحش تقویت یافته و موالیده گانه عالم سیم از  
فیضان آبایی علوم انظارش تربیت یافته و فینه معنی که در طین قائل زمین غائب بود از کاوش افکار  
بشهر آورده اند و نفس مطلبی که در معینه مخاطب مکتوم عدم شده از تناسخ حواشی بوجو آورده اند نظم







قطعه تاریخ از استاد کامل نسخ و نستعلیق شاعر بلند فکر منشی اشرف علی اشرف

این نسخه مطبوع بطبع آمده اشرف	بر حسن سواد و قش محو دلم شد	چون سرگنجینه معنی ست طلسمی	بزرگ ابوالفضل بی سال رقم
-------------------------------	-----------------------------	----------------------------	--------------------------

وله

نثر علامی جو زیب طبع گشت	مشتی بانقذال شد بجهان	خامه اشرف و تارخیش شست	دقتر مشور و شکر شست
--------------------------	-----------------------	------------------------	---------------------

طبع غرا و خوشنویس و الازبیر نسخ و نستعلیق سخنگوی ناز کنیاال منشی میرا الله تسلیم

مجسم طوطی شذات منشی فلک تر	که در پرده نجات ایشمس آملر	لطافتها طبع و عروس علم و دانش را	اداشد از شدت از شدت بزرگ و بزرگ
گواه دایمی من است این نسخه و لکش	که در معنی قدسی و شریخ دلب	شد محل شرح با دلی و سخندان	که تفسیر بفرق و معنی بودا
زنگار خوشنویس رقم و قلم و قش	بزرگ غدی شد که بچند اندر و	بوقت طبع ای تسلیم با تف گفت تارخ	سر ایتر علامی شد هملک با گوهر

طبع غرا و خوشنویس نامی شکر ریز نظم شیرین منشی گو بند پر شا و فضا

بایامی منشی عالی	که شد خاتم کرمت را نگین	فلک پیش قدر رفیعش مدام	هند بر سر آستانش جبین
کنده منعم از بدل محتسب را	همین جاتم عصر باشد همین	کتاب ابوالفضل چون ختم شد	فضا سال طبعش گفت این
	از هجری و هم عیسوی مصری	قصاحت اثر و ترغوب و تبین	

طبع غرا و شاعر رنگین طبع منشی علی محمد خان مخلص و ل

طبع شد اکنون ز حکمتی عالیجناب	نثر علامی از سه دفترش اثبات	از پی تاریخ هجری بل طبع و قی	ز دنوانی از خرد و جمع مراث
-------------------------------	-----------------------------	------------------------------	----------------------------

طبع غرا و دیکتای روزگار در اصلاح نقش سنگ منشی میر حشمت علی حشمت

فرمود طبع این کتاب انفع	منشی نول کشور فهام و ذکی	ایان سجیش نوشته حشمت	مطبوع سه دفتر ابوالفضل زکی
-------------------------	--------------------------	----------------------	----------------------------

خامه اشرف و تارخیش شست



قطعه تاریخ طبع سابق از شاعری نظیر عالی فکر نشی کا لکاپر شاد صاحب موجد

چون نام این کتاب و وضعش نیز

شده تفصیل از نامش بسبب این

محل بین ست گریشم سخنگو

فلک این حرف و نقش بر سنگ

کسی پرسد نشانش ده ابوالفضل

بود که هر کتاب و مبه ابوالفضل

بگو بر طاق ابرو نه ابوالفضل

زهر مطبوع باشد به ابوالفضل

خاتم ابوالفضل

زهر هم بنیات ابرو تاریخ

به تخمین گفت موجد زه ابوالفضل

اصطلاح آنست که در حساب ابجد زبده بنیات  
لفظی آن گرفته حرف اول را که همان  
سے باشد زبده گویند

و بنیات بنیات مثلا از حرف  
نام آن که لفظ الف است گرفته اند از حرف  
بنیات شمارند بنیات از جدول موفقی بنیان  
تمام

جدول زیر و بنیات ماده تاریخ یعنی زه ابوالفضل	اعداد هجری	بنیات	زیر	نام حرف
۰	۱	ز	نا	الف
۱	۱	ه	با	الف
۲	۱	و	با	الف
۳	۱	د	واو	الف
۴	۱	ن	لام	الف
۵	۱	ح	ضاد	الف
۶	۱	ط	لام	الف
۷	۱	ظ	لام	الف
۸	۱	ع	لام	الف
۹	۱	ک	لام	الف

کل اعداد ۱۳۵۰





هوالمادی

شرو نظم اشک کز شهد و شکر شیرین ترست  
 کرده اش موجود رقم بعد از کلام این و آن  
 تا برین خوان غمسم آید اگر همان کس  
 باشد این شیرینی از بعد طعمش نوش جان  
 خاتم طبع سابق تر شحه سیه ابر ز زبان خامه نمیان رشک  
 از ابوح فکر حضرت مولانا محمد هادی علی اشک مرحوم

خدا یا توفیقی که اگر خامه خشک سروسستی برقع نقاب خمیده سپاس سزاوار جلوه آرائی بارگاه کبریا  
 ندارد تمین راومی بجه بر آرد که در زمره سعادت <sup>قدرت</sup> پزدها ن حسن آغاز شایسته انجام طری از ستوده  
 کرداری بند و نیل بدین نور عظیم مثل آن در اندیشه و هم نارد و فرض کن نگنجد که حسن الکلام <sup>ای بد</sup> این نظام  
 بی ترکیب حرف و صوت بصورت تالیفی پیرایه زبان گردیده در پرده الحمد لله رب العالمین تو فکس  
 ساخت ظهور و سامعه افروز از دهان و صد در گرد و نظم و صف توحید و بان نباشد بیارای لب و زبان  
 نباشد بیلیکن تصور عبادت به این فاضله باو نیک عبادت به و یارب تائیدی که اگر طوطی نطق از  
 و قمر خط و خال و جبریده حسن و جمال سلما سی لغت و شانی <sup>منقبت پسندیده</sup> سحر و قالی هم نمیتواند زود تیرگائی از  
 تحت پر کشد که در زنگ سبز بختان سحر خیز و خارا شانی بر شاختار سبز کار نهی و بال کشائی در هوا

اشک هم گویا  
 از دیوار و بر زده و گویا  
 نادر رسیده و زن نریکین  
 و پیاں صفات ست  
 با بعد طوف بستی از  
 پیروی گویا از قلم برداشتن  
 اسطه ای فوض  
 کنده حال دیان دهم  
 صفت است و مراد از  
 حسن الکلام کلام خدا  
 که حقیقت بفرم یک  
 است از حرف و صوت  
 و در مصاحف و در الز  
 حاتم ابو الفکر  
 صورت تالیفی ای ترکیبی  
 از حروف و اصوات باقیه  
 اسطه حروف قالی  
 ای کسی شنیده جان  
 اخیر از کسی شنیده جان  
 بگویند بی هم شنیده جان  
 طوطی ازین عالم است  
 سبکباری خوش  
 کوهاری ۱۲ عبدالغفور























جدول روز اسامی کتب که در  
تختیه این کتاب نقل از است

نور	کتاب
ق	قاموس
ص	صالح
ب	برهان قاطع
ک	کشف اللغات
مو	مؤید الفضل
مدار	مدار الافاضل
م	منتخب اللغات
بنار	بهار جم
ش	شرح مطبوع
قد	مولوی قدرت احمد
ع	مولوی عزت علی

خاتمه ابوالفضل

بطبع نو در آمد بهر تاریخش رقم کردم

که حل گردید و شد مطبوع جان انشای علای

قطعه دیگر تاریخ بطبع سابق

مبارک ای هنرمندان که امروز  
سکاتیب ابوالفضل مبارک  
زهی مجموعه فرنگ و دانش  
اگر از وی تعلق یافت رنگی  
جبارتش بصورت رنجه نیست  
نه صرف انشا که از وی میتوان  
رقم کردم پنهان تاریخ طبعش

خاتمه ابوالفضل

مهیاسرته اهل نظر شد  
بطبع بار دیگر نامور شد  
که در عالم ز مقبولی سمر شد  
تجدد نیز بر آب دگر شد  
اشارتش بمعنی راهبر شد  
ز اخلاق حسن بهم باخبر شد  
حقایق نامه نقش حجر شد

امید که برسانیدن روح افزایش از مشرق تا مغربش صبای سبکسیر گرانبار و از شمال تا جنوب نسیم  
نور اگرد و صیتش قوفاً نفس و آفاق را با یک آواز بفریاد برآید محال اشتیاق نغمه صدی خوان شود

بر اهل ابصار منظور باد

آلای از ان چشم بد دور باد

قطعه تاریخ بطبع سابق از زبده ایراب سخن مولی محمد احسن از اقربای حضرت مصد المرح

مبارک طبع انشای ابوالفضل آنکه در عالم  
پس صحیح کامل کرد حل لفظ و معانی  
برای سال طبعش ز در رقم ملک من ای احسن

خاتمه ابوالفضل

نثار و شاد مغیش با هر کس ز خود کامی  
جناب مولوی هادی علی اُستاد قلمی  
بود مطبوع و لها طبع مکتوبات علای

خاتمه الطبع - بحمد الله که هر سه دفتر ابوالفضل محشی مع خواتم و تقاریظ سابقه بطور یادگار با برقم

در طبع نامی غشی نول کشور واقع لکنو بعالی بمی جناب غشی پراگ ز این صاحب

دام اقباله مالک مطبع موصوفیه فردری ۱۹۱۵ء از طبع زینت یافت



قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۶	شرح شبنم شاداب - از مولانا صہبائی -	۸	تلخیص انشاء ابوالفضل - نہایت نفیس
۵	رقعات بیدل - از استاد بنیظیر مرزا بیدل -	۸	خلاصہ فرامین و خطوط بعبارت طبع رنگین خوشخط -
۳۳ پائی	رقعات کجھی نرائن - مشہور درسی -	۱۱	واضح کاغذ سفید گندہ -
۳۱ پائی	رقعات امان اللہ حسین - مشہور درسی -	۲	انشاء فیض رحمانی - از حکیم حافظ عبدالرحمن
۶ پائی	رقعات نظامیہ - مشہور درسی -	۱۱	جبریت بمثال نہایت مفید اطفال -
۳۱ پائی	رقعات گلستان حکمت - صنعت اقتباس	۶ پائی	انشاء بے نقاط - مصنفہ منشی کامتا پرشاد
۳۱ پائی	عبارت گلستان سعدی - ۷	۲	متخلص بہ نادان -
۹ پائی	رقعات فیاض دبستان - از منشی ولایت حسین	۲	انشاء راحت جان - جامع قسام تحریر
۳۳ پائی	توقیعات کسری - محشی درسی طباطبائی دستور	۲	مجمع الانشاء - مشہور متقدمین و متاخرین
۹ پائی	نوشیروان عادل -	۳۳ پائی	اساتذہ مثل استاد ناصر علی سرہندی وغیرہم خطوط
۹ پائی	حسن عشق نعمت خاندانی - مشہور درسی -	۹ پائی	سلاطین عظام مثل شہنشاہ عالمگیر وغیرہم کے
۳۳ پائی	مجموعہ تحقیقات - استاد صہبائی دو جلد میں	۹ پائی	خاص خطوط و فرامین بعبارت رنگین و بلخ مبین
۹ پائی	جلد اول چار کتابوں کی شرح اور جلد دوم آٹھ	۹ پائی	صنائع و بدائع کا عظیم الشان مجموعہ از منشی محمد
۹ پائی	شرح و قواعد و بلاغت وغیرہ دو قسم کاغذ -	۹ پائی	بخٹ شکستہ نہایت مفید طلبہ -
۹ پائی	(۱) سفید گندہ -	۹ پائی	انشاء میر - از میر صافی میر لاہوری بخٹ نستعلیق
۹ پائی	(۲) سفید معمولی -	۲	ایضاً - حسب مراتب بالا بخٹ شکستہ -
۱۳	کلیات نثر - مرزا غالب دہلوی مثل سہ شریطوری -	۳۳ پائی	سہ شریطوری - مشہور درسی -
۸	منظر العجائب - مرآت فقرات از مرزا تقیعلی -	۳۳ پائی	شرح سہ شریطوری - از ملا صہبائی نہایت عمدہ
۹ پائی	منقح الصفات - تعریف اشیاء از رام نرائن -	۹	شرح -
۲۲ پائی	منشآت برہمن - چند رجحان بخٹ شکستہ -	۳۳ پائی	شرح نورس ظہوری - از مفتی علامہ سعد اللہ مرحوم
۹ پائی	گفتگو نامہ - اطفال کی تعلیم فارسی گفتگو	۱۶ پائی	بیج رقعہ ظہوری - مع دو شرح داخل درس -
۸ پائی	سائل طغرا - مع رقعات محشی از مولانا طغرا	۶	شرح بیج رقعہ - از مولانا صہبائی دہلوی -
۸ پائی	مشہور درسی -	۹ پائی	بیج رقعہ ولایت - از منشی ولایت حسین -
۵	انشاء تحفہ الحمید - ہمزنگ طاہر وحید	۱۶ پائی	مینا بازار - ارادت خاں مشہور درسی -
۶	قابل دید -	۳۳ پائی	شرح مینا بازار - از مولانا صہبائی دہلوی -
۶	نگار نامہ منشی - از ملکہ زادہ منشی شاہانہ کلام -	۲	شبنم شاداب - ظہیر کے تفرشی درسی -



قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۹ پائی	دستور الصبیان - کا اردو ترجمہ -	۳۳ پائی	تاج المداخ - رنگین فقرات مدحیہ از منشی انوار حسین استاد -
۵	انشائے یادگار اصغری - مؤلفہ مفتی غلام سرور لاہوری -	۵	صحیفہ شاہی - از ملا حسین واعظ کاشفی نقشب
۱	رقعات اردو - ہر قسم کے مراتب کے قلم مصنفہ منشی محمد عطاء علی متخلص بہ خاک -	۶ پائی	سلطان حسین صفوی ہر قسم کے انقباب و آداب و دعائیں و اشعار عربی و فارسی -
۶	عود ہندی - رقعات مشورہ سلیس عبارت موافق روزمرہ بول چال اردو کے معنی کے مصنفہ مرزا اسد اللہ خان غالب دہلوی درجہ چودھری عبدالغفور -	۹ پائی	انشائے لطیف - از منشی ہیرالال -
۳۳ پائی	لذت الافہام - ہر رنگ کے فقرات اردو بعض فارسی ہر طرز کی عبارت کا اردو انشا پر دانا از سید علی خان معروف بہ نواب دو طحا -	۵ پائی	ماوی الصبیان - حصہ اول یعنی زبان فارسی کے چھوٹے چھوٹے رقعات از سید غلام حیدر صاحب ایضاً - حصہ دوم -
۶ پائی	انشائے دلربا - مصنفہ منشی ریوتی پرشاد -	۵ پائی	نقشات و منتخبات درسی مبتدیان اردو
۵	نمونہ کارروائی عدالت - بخط شکستہ بطرز مجموعہ کاغذات کارروائی -	۲۷	انشائے خرد افروز - رقعات و عناصر و پروانہ نویسی وغیرہ کا طریق آموز مصنفہ منشی قمر الدین -
۱	مقرعہ الکالمین - مؤلفہ لالہ شید پر شاہ صاحب لٹرائٹر - اردو معروف بہ نگارنامہ انگریزی انگریزی طرز پر قواعد خطوط نویسی مؤلفہ منشی راجی داس صاحب بھارگو -	۵ پائی	مکتوبات حسن - بخط شکستہ از مولانا ابوالحسن فرید آبادی مرحوم کاغذ خنائی ایضاً - کاغذ سفید -
۲۷	اردو معنی غالب کا کارنامہ فصاحت یعنی اردو رقعات مصنفہ مرزا نوشہ اسد اللہ خان غالب دہلوی مطبوعہ دہلی -	۵ پائی	گلشن ہند - یعنی سوا الجواب جغرافیہ اہل صاحب حصہ اول مؤلفہ منشی حکیم داس صاحب کاغذ خنائی -
۱	کتب قواعد فارسی	۲۷	انشائے مادھورام - خط شکستہ اردو پورا ترجمہ -
۳۳ پائی	گلشن فیض - قواعد زبان فارسی -	۲۷	انشائے سرور - بہت عمدہ انشا ہر جسکی بول چال کا لطف موافق محاورہ اردو ہر مصنفہ مرزا رجب علی بیگ متخلص بہ سرور -
۳۳ پائی	نہر الفصاحت - محشی از مرزا قتیل -	۳۳ پائی	انشائے بہار پنجران - رنگین عبارت اردو مسجع مصنفہ مولوی غلام امام شہید -

Castrolet  
Weaves Property  
Kashmir

اردو ادبی  
کتابیں







M. A. MOHD. N. IV.  
H. A. SHAH.

M. A. MOHD. N. IV.  
H. A. SHAH.

M. A. MOHD. N. IV.  
H. A. SHAH.



